



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

فصائل الثقلین

ویژگی های قرآن و عترت
(هدایت)

جلد ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خصائص الثقلین (ویژگی های قرآن و عترت علیهم السلام)

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
خصایص الثقلین ۱ (ویزگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
هدایت ۱	۱۱
مقدمه	۱۱
هدایت	۲۵
ضرورت هدایت	۲۵
هادی کیست؟	۲۶
اسباب هدایت	۲۷
مهمترین اسباب هدایت	۲۸
هدایت توسط قرآن	۲۸
هدایت توسط قرآن	۲۸
مجازات گمراهان	۳۰
قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟	۳۱
هدایت برای عموم مردم	۳۱
هدایت برای مسلمین	۳۱
هدایت برای مؤمنان	۳۲
هدایت برای اهل تقوا	۳۲
هدایت برای نیکوکاران	۳۲
هدایت برای اهل یقین	۳۲
قرآن به چه هدایت می کند؟	۳۲
مقصود از «صراط» و «سبیل»	۳۵
ملاک صراط و سبیل	۳۸
ملاک در صراط مستقیم بودن	۳۸
ملاک در راه خدا بودن	۴۰
هدایت قرآن به ولایت	۴۴
لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن	۴۴
مصادیق هدایت قرآن به عترت	۴۶
هدایت توسط عترت	۵۰
هدایت توسط عترت	۵۰
آیه ی اول و دوم	۵۲
اشاره	۵۲
۱. هدایت به امر تشریعی خدا	۵۲
اشاره	۵۲
دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس (قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده ، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند بر می خورد ، موضوعات دیگری را که برای خودش	
برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام	۶۱
برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام	۶۱
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۶۱
امام حسن مجتبی علیه السلام	۶۵
امام حسین علیه السلام	۶۹

۷۳	حضرت زین العابدین علیه السلام
۷۵	حضرت باقر العلوم علیه السلام
۷۷	امام جعفر صادق علیه السلام
۸۱	امام موسی کاظم علیه السلام
۸۵	عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام
۸۸	امام جواد علیه السلام
۹۲	امام هادی علیه السلام
۹۴	امام حسن عسکری علیه السلام
۹۵	حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام
۹۹	۲. هدایت به امر تکوینی خدا
۱۰۲	چگونگی وقوع هدایت تکوینی
۱۰۶	پیشینه ی هدایت تکوینی
۱۰۸	مصادیق هدایت تکوینی
۱۱۹	۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر
۱۲۲	آیه ی سوم
۱۲۲	اشاره
۱۳۲	هدایت به سوی قرآن
۱۳۲	اشاره
۱۳۴	تفسیر به رأی ، نتیجه ی محرومیت از هدایت
۱۴۳	آیه ی چهارم
۱۴۳	آیه ی چهارم
۱۴۳	تبعیت ، شرط هدایت
۱۴۵	آیه ی پنجم
۱۴۵	آیه ی ششم
۱۴۶	آیه ی هفتم
۱۵۱	آیه ی هشتم
۱۵۵	آیه ی نهم
۱۵۵	آیه ی دهم
۱۵۷	آیه ی یازدهم
۱۵۹	آیه ی دوازدهم
۱۶۱	آیه ی سیزدهم
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	نکته
۱۶۲	آیه ی چهاردهم
۱۶۳	آیه ی پانزدهم
۱۶۳	اشاره
۱۶۴	نکته
۱۶۶	آیه ی شانزدهم
۱۶۸	آیه ی هفدهم
۱۶۹	آیه ی هجدهم
۱۷۰	آیه ی نوزدهم

۱۷۱	آیه ی بیستم
۱۷۲	آیه ی بیست و یکم
۱۷۳	انتخاب هدایتگر
۱۷۷	اوصاف هدایت در روایات
۱۷۷	انمه الهدی
۱۷۷	ابواب الهدی
۱۸۰	ارکان الهدی
۱۸۰	اعلام الهدی
۱۸۴	أنف الهدی و عیناه
۱۸۴	آیه الهدی
۱۸۵	رابطه سبیل الهدی
۱۸۵	رایه الهدی
۱۸۶	سبب الهدی
۱۸۶	سبیل الهدی
۱۸۶	غایه الهدی
۱۸۷	قاده الهدی
۱۸۷	مدینه الهدی
۱۸۷	منار الهدی
۱۸۸	منازل الهدی
۱۸۸	موطن الهدی
۱۸۸	نور الهدی و ضیاءه
۱۸۸	هداه الأثرار
۱۸۹	هدایت ۲
۱۸۹	مقدمه
۱۸۹	آخرین توصیه
۱۹۱	جدایی ناپذیری قرآن و عترت
۱۹۵	بهترین روش آشنایی با عترت
۱۹۷	مرجعیت قرآن
۱۹۹	روش تحقیق
۲۰۱	خصوصیت هدایت
۲۰۱	نیاز به هدایت
۲۰۴	هدایت توسط قرآن
۲۰۴	اشاره
۲۰۶	یکی از وجوه اعجاز و تحدی قرآن
۲۰۸	قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟
۲۰۸	اشاره
۲۰۸	هدایت عموم مردم
۲۰۸	هدایت مسلمین
۲۰۸	هدایت مؤمنان
۲۰۹	هدایت اهل تقوا
۲۰۹	هدایت نیکوکاران

۲۰۹	هدایت اهل یقین
۲۰۹	قرآن به چه هدایت می کند؟
۲۱۲	مقصود از «صراط» و «سبیل»
۲۱۲	اشاره
۲۱۴	ملاک صراط و سبیل
۲۱۵	ملاک در صراط مستقیم بودن
۲۱۷	ملاک در سبیل الله بودن
۲۲۰	هدایت قرآن به ولایت
۲۲۱	لزوم راهیابی به اهلیت علیهم السلام از طریق قرآن
۲۲۲	مصادیق هدایت قرآن به عترت
۲۲۶	هدایت توسط عترت
۲۲۶	اشاره
۲۲۷	ایه اول و دوم
۲۲۸	۱. هدایت به امر تشریحی خدا
۲۲۸	اشاره
۲۳۰	دوری از هدایت و ابتلا به قیاس
۲۳۶	برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهلیت علیهم السلام
۲۳۶	اشاره
۲۳۷	حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
۲۴۰	امام حسن مجتبی علیه السلام
۲۴۳	امام حسین علیه السلام
۲۴۷	امام زین العابدین علیه السلام
۲۴۹	حضرت باقر العلوم علیه السلام
۲۵۱	امام جعفر صادق علیه السلام
۲۵۵	امام موسی کاظم علیه السلام
۲۵۹	عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام
۲۶۱	امام جواد علیه السلام
۲۶۶	امام هادی علیه السلام
۲۶۸	امام حسن عسکری علیه السلام
۲۶۹	حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام
۲۷۳	۲. هدایت به امر تکوینی خدا
۲۷۳	اشاره
۲۷۵	چگونگی وقوع هدایت تکوینی
۲۷۹	پیشینه ی هدایت تکوینی
۲۸۱	مصادیق هدایت تکوینی
۲۹۱	۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر
۲۹۱	اشاره
۲۹۴	ایه سوم
۳۰۳	هدایت به سوی قرآن
۳۰۵	تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت
۳۰۵	اشاره

۳۱۲	ایه چهارم
۳۱۲	تبعیت، شرط هدایت
۳۱۲	اشاره
۳۱۵	آیه ی پنجم
۳۱۵	آیه ی ششم
۳۱۶	آیه ی هفتم
۳۲۱	آیه ی هشتم
۳۲۶	آیه ی نهم
۳۲۶	آیه ی دهم
۳۲۸	آیه ی یازدهم
۳۳۱	آیه ی دوازدهم
۳۳۲	آیه ی سیزدهم
۳۳۲	نکته
۳۳۳	آیه ی چهاردهم
۳۳۳	آیه ی پانزدهم
۳۳۵	نکته
۳۳۷	آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولیا الایاب)
۳۳۷	اشاره
۳۳۸	«جَنَّتِيۡۤ اَلۡسَّاعُوۡتُ اَنْ يَّغۡدُوۡهَا»
۳۳۸	اشاره
۳۶۲	نکته
۳۶۲	«وَأَنۡتَۤاۤ اِیۡیَ اللّٰهِ»
۳۶۲	اشاره
۳۷۰	سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم وجود دارد؟
۳۷۳	الَّذِیۡنَ یَسۡتَجِیۡبُوۡنَ الْقَوۡلَ
۳۷۳	اشاره
۳۷۳	سؤال: اولیا الایاب به چه قولی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»، مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟
۳۷۷	فَیَسۡتَجِیۡبُوۡنَ اَحۡسَنَۃً
۳۷۷	اشاره
۳۸۱	آیه ی هفدهم
۳۸۲	آیه ی هجدهم
۳۸۳	آیه ی نوزدهم
۳۸۴	آیه ی بیستم
۳۸۵	آیه ی بیست و یکم
۳۸۶	انتخاب هدایتگر
۳۸۶	اشاره
۳۹۰	اوصاف هدایت در روایات
۳۹۰	انصه الهدی
۳۹۱	ابواب الهدی
۳۹۳	ارکان الهدی
۳۹۳	اعلام الهدی

٣٩٧	ألف الهدى و عيناه
٣٩٧	آيه الهدى
٣٩٨	رابطه سبيل الهدى
٣٩٨	رايه الهدى
٣٩٩	سبب الهدى
٣٩٩	سبيل الهدى
٣٩٩	غايه الهدى
٤٠٠	قاده الهدى
٤٠٠	مدينه الهدى
٤٠٠	منار الهدى
٤٠١	منازل الهدى
٤٠١	موطن الهدى
٤٠١	نور الهدى و ضياؤه
٤٠٢	هداه الأبرار
٤٠٢	منافع و مأخذ
٤٠٧	درياره مركز

خصایص الثقلین ۱ (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: خصایص الثقلین ۱ (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) (بخش هدایت) - جلد ۱ / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان حجت الاسلام حاج سید مجید نبوی و با تشکر از حجت الاسلام شیخ هادی کاظمی و دیگر عزیزانی که ما را در این مجموعه یاری کردند.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: اهل بیت (ع) - قرآن

هدایت ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین توصیه

آخرین حج آخرین پیامبر است؛ حجه الوداع.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشات که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاً: مبادا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ره یافتند، پس از

رحلت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً
وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». (۱)

«و محمد «صلی الله علیه و آله» نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش باز گردد هرگز به

خدا زیانی نمی رساند و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک نمایند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» طالب دین بر حق اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در واپسین ماهها و روزهای عمر مبارکش، مکرر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آنقدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر تواتر لفظی و معنوی یافت. (۲)

خصوصا در آخرین سفر حج؛ هم در کنار کعبه، هم در واقعه غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه خدا، در حالی که دستشان در حلقه درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّي رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَأُودِّعُكُمْ وَ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّتِهِ فَاحْفَظُوهَا؛ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا (۳)

ای مردم! من به زودی کوچ خواهم نمود و از بین شما می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آنرا حفظ کنید؛ همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را

در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهل بیت منند، اگر به ایندو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی از طرف رسول خدا «صلی الله علیه و آله» با بیان تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای نفی ابد بکار می رود، یعنی هرگز و ابداً هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد.

جدائی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتاً اهل بیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت جدایی ناپذیرند. معنای جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در ضمن خطبه مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (۴)

ای مردم! همانا علی «علیه السلام» و دیگر پاکان از فرزندان من ثقل (۵) کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر.

هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

«لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد.

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و می رویم سراغ اهل بیت «علیهم السلام» می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است و اصلاً ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن کلام با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صلى الله عليه و آله»: «عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وَوَلَدِهِ أَوْلَاهُمْ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (٦)

رسول خدا «صلى الله عليه و آله» فرمودند: علی «علیه السلام» برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان امت می باشد، و پس از من او ولی هر مؤمنی است و

یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندانم حسن و بعد حسین «علیه السلام» است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین «علیهم السلام»، هر یک پس از دیگری. آنان با قرآن قرین اند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آنان، تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ مَسِيَّبَيْهِ) وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَسِيَّبِ وَ الْوَسِطِي) فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزُلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقْدَمُوهُمْ فَتَضَلُّوا. (۷)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در آخرین خطبه اش، در روزی که خدای عزوجل او را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من، مادامی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند) و نمی گویم مانند این دو (و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند)، تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آندو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از ایشان جلو نیفتید

که گمراه خواهید شد.

وَقَالَ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى الْمَارِضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَمَانِيَةَ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيًّا أَخِي، وَآمَرَنِي فَرَوْجَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَالِثَةً فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ وَالأَوْصِيَاءَ ابْنَتِي حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَبَقِيَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَلَا يُفَارِقُونَهُ كَهَاتَيْنِ (وَ جَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ) حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ (٨)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: خداوند نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی «علیه السلام» را از میان آنان انتخاب کرد و مرا فرمان داد که او را با سرور زنان بهشتی به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سومی نمود و فاطمه «علیها السلام» و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسر حسن و حسین «علیهما السلام» و بقیه آنان از فرزندان حسین «علیهم السلام». آنان با قرآن و قرآن با آنان. نه قرآن از ایشان جدا نمی شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو (و حضرت دو انگشت سبابه خود را کنار هم قرار دادند) تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ «عَلِيهِ السَّلَامُ» قَالَ: الْإِمَامُ مَنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيُعْرِفُ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَمَّا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ،

وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۹)، (۱۰)

حضرت سجاد «علیه السلام» فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد و عصمت خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنائی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهل بیت «علیهم السلام»، استفاده از معیت و همراهی قرآن و ایشان است. اگر قرآن بسوی ایشان ره می نماید و از ایشان خیر می دهد (۱۱) بهترین راهی که می توان از آن راه فضائل اهل بیت را دریافت و به ایشان رسید قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهل بیت «علیهم السلام» مبنائی و ریشه دار خواهد بود.

اینکه ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدائی داریم که باید او را بپرستیم معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسل را نیز برای اینکه خدا

خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء «صلی الله علیه و آله» می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم تکلیف خود را از ایشان جويا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهم این روش، اینست که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل، در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای هیچ شکی در فضائل برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شَيَعْتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا» (۱۲) «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكِبِ الْفِتْنِ» (۱۳) «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند

در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم:

۱. در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم ابتدائاً تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند، علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروههای مسلمانی که مرجعیت اهل بیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند - همین است.

روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیماً بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم:

قَالَ أَبُو عَیْدٍ اللَّهُ «عليه السلام»: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصِيلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَمَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ (۱۴).

حضرت صادق «عليه السلام» فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ «عليه السلام»: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ (۱۵).

این قرآن ست، از او بخواهید که با شما سخن گوید، او هرگز برای شما سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می دهم.

روایاتی که در آن ائمه «علیهم السلام» علت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر

وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است.

۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهل بیت «علیهم السلام» از طریق وجوب مودت، ولایت، تعلم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده وی با مرجعیت قرآن (که خود در موارد متعددی ما را به اهل بیت ارجاع داده) منافات دارد.

در مرحله اول در تمسک به قرآن، در واقع ما از قرآن آیات و معارف مربوط به اهل بیت «علیهم السلام» را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهل بیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم و نیمی از تمسک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت با اوامر و نواهی اهل بیت «علیهم السلام» و سیره ایشان مواجه می شویم که همه دقیقاً مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهل بیت «علیهم السلام» را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه سخن اینکه با توجه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با اهل بیت و به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهل بیت «علیهم السلام».

۲. پس از درک محضر اهل بیت «علیهم السلام» و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان، یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصی که

منسوب به اهل بیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعددی نیز هست که پیامبر و ائمه ی معصومین «علیهم السلام» در آنها، برای تشخیص این مهم نیز، ما را به عرضه کردن کلام و یا سیره ی مورد نظر، بر قرآن کریم دستور داده اند.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهل بیت «علیهم السلام» فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهل بیت «علیهم السلام» است مثل ولایت و لزوم مودت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهل بیت «علیهم السلام» جدائی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهل بیت «علیهم السلام» نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت و از اینرو کل این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهل بیت «علیهم السلام» است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اول از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهل بیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبر در قرآن و با توجه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمل و دقت در آیه بیشتر گردد

ارزش معنوی کار، افزوده می شود. امام سجاد «علیه السلام» فرمودند: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكَلَّمَا فَتَحَتْ خِزَانَهُ يُتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا» (۱۶): آیات قرآن گنجینه هائی است، پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آن است نظر کنی!

۳. ذکر روایاتی که اهلیت «علیهم السلام» در آنها، از آن فضائل سخن گفته اند.

در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد، یا فضیلت مورد نظر، در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم، از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوئیم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهلیت «علیهم السلام».

اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد اینست که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند. لذا در واقع هنوز استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد.

در این صورت آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده، نسبت به آیات و روایات بعد، در حکم محکماتی است که آیات و روایات

دیگر قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلی ما را در تمام بحث روشن می کند.

(۱). آل عمران، ۱۴۴.

(۲). هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عاداتاً غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

(۴). الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

(۵). ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

(۶). الغیبه للنعمانی، ص ۶۸.

(۷). الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

(۸). کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰۹.

(۹). اسراء، ۹.

(۱۰). معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

(۱۱). در بحث از خصوصیت هدایت، آیات و روایات مربوط به هدایت قرآن به سوی اهلبیت «علیهم السلام» و به سوی امامت و ولایت ایشان، ذکر شده است.

(۱۲). الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

(۱۳). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

(۱۴). الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

(۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۶۱.

هدایت

ضرورت هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شؤون دینی و دنیوی ، در ارتباط با خدا ، خود ، دیگران و دنیای اطرافش ، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است.

برتری انسان نسبت به حیوانات نیز در همین است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیت ، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد ، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات ، که این قابلیت

را ندارند ، پست تر خواهد شد:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» {فرقان/۴۴}.

«آنان ، جز مانند حیوانات نیستند ، بلکه گمراه ترند.»

از این رو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش به دنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد ، اگر تمام عالم هم گمراه شوند ، او را گزندی نخواهد رسید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» {مائده/۱۰۵}.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید ، وقتی که شما هدایت یافتید ، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند.»

هادی کیست؟

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی ، برترین راه را ، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند ، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت ، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» {بقره/۳۸}.

«گفتیم: همه از آن پایین روید ، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد ، هر کس از هدایت من پیروی کند ، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.»

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» {طه/۱۲۳}.

«گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد ، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»

نه تنها وعده ی

هدایت داد ، بلکه خود ، هدایت خلقت را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»: {لیل ، ۱۲}.

«همانا هدایت بر عهده ی ماست.»

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود:

{قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ} {بقره/۱۲۰ و أنعام/۷۱}.

«بگو: بی گمان هدایت خدا هدایت [حقیقی] است.»

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ حَيْلَ جَلَاءَهُ: عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ. {من لايحضره الفقيه ، ج ۴ ، ص ۳۹۷}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

{لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} {بقره/۲۷۲}.

«هدایت آنان بر عهده ی تو نیست ، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند.»

اسباب هدایت

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب ، امور خلقتش را بگرداند {عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ (بصائر الدرجات ، ص ۶).} برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد ، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد ، در موارد

متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد، در برخی از آیات، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین اسباب هدایت

مهمترین سبب هدایت، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان، امتها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم. اما در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَيْدَاءً. {مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲}

همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما و می گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهل بیت منند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در این نوشتار به توفیق الهی آن آیات و روایات را ذکر کرده و پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

هدایت توسط قرآن

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» {آل عمران/۳ و ۴}.

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» {مؤمنون/۴۹}

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی

دادیم ، باشد که هدایت یابند.»

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ {سجده/۲۳}»

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم.»

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشِيرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»
{أنعام/۹۱}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند ، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود ، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده ، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید ، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا ، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند.»

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است ، کتاب هدایت است ، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آن را قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ {بقره/۱۸۵}»

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و

باطل در آن نازل شده است

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿بقره/۲﴾

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

﴿فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ {بقره/۹۷}

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ {نمل/۱ و ۲}

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

﴿وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾ {جن/۱۳}

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی.»

﴿فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَضِلُّونَ﴾ {أنعام/۱۵۷}

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند ، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد.»

مجازات گمراهان

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند.»

محرومیت از هدایت ، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از این رو در

جای دیگری می فرماید:

{وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ}: {ابراهیم/۲۷}.

«خدا ظالمان را گمراه می کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ی قرآن فرمودند:

{مَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ}: {تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۵۰}.

«هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید ، خداوند گمراهش می سازد.»

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده ، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم علیه السلام برای یکی از یاران خود نوشتند: {إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً}: {الکافی ، ج ۸ ، ص ۵۲}.

«خداوند کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد.»

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو فرستاده است. بلکه قرآن ، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از این رو «هدایت گری» قرآن نیز از جهت زمانی ، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی ، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد ، با داشتن روح پذیرش ، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است:

هدایت برای عموم مردم

{شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ} {بقره/۱۸۵}.

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

هدایت برای مسلمین

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» {نحل/۸۹. و رک: نحل/۱۰۲}.

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است ، بر تو نازل کردیم.»

هدایت برای مؤمنان

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» {نحل/۶۴. و رک: بقره/۹۷ ، أعراف/۵۲ و ۲۰۳ ، یونس/۵۷ ، یوسف/۱۱۱ ، نمل/۲ و فصلت/۴۴}.

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

هدایت برای اهل تقوا

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» {بقره/۲}.

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

هدایت برای نیکوکاران

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» {لقمان/۲ و ۳}.

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.»

هدایت برای اهل یقین

«هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» {جاثیه/۲۰}.

«این [کتاب مایه] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است.»

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن ، به همراه سبیل (۲۹ مورد) و صِرَاط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد ، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن وقتی می خواهد برای کلمه «أَهْدِي» تمیز ، بیاورد فقط از لفظ «سَبِيلًا» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راشان»).

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» {إسراء/۸۴. و رک: نساء/۵۱}.

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است.»

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «أَضَلُّ» ، فقط لفظ «سَبِيلًا» تمیز آورده شده است:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» {إسراء/۷۲. و رک: فرقان/۳۴ ، ۴۲ و ۴۴}.

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این ، آنچه در هدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت به سوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی به سوی مقصد

باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیات هدایت ، اما در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعددی در قرآن کریم هدایتگری او به صراط مستقیم و سبیل حق مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {بقره/۱۴۲}.

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست ، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.»

«وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» {احزاب/۴}.

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه هدایت می کند.»

از این رو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب یومیه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن.»

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسط قرآن خلقش را به چه مقصدی هدایت می کند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {مائده/۱۵ و ۱۶}.

«ای اهل کتاب! همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست ، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود و به خواست خود ، آنها را از تاریکی ها به نور می برد و به

صراط مستقیم هدایتشان می کند.»

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {نور/۴۶}.

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.»

«وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» {سبأ/۶}.

«و کسانی که علم به آنها داده شد ، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند.»

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» {إسراء/۹}.

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.»

با توجه به اینکه در این آیات ، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده ، باید بینیم اولاً تفاوت سبیل و صراط در چیست؟ و ثانياً مقصود از این دو چه می باشد؟.

مقصود از «صراط» و «سبیل»

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى : {نجم/۴۲}.

«و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست» ، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق) ، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اغْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» {نساء/۱۷۵}.

«اما آنها که به خدا

ایمان آوردند و به او تمسک جستند ، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود.»

از این رو در برخی از آیات قرآن ، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» {شوری / ۵۲ و ۵۳. و رک: حج / ۲۴ و سبأ / ۶.}

«بی تردید تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد.»

کلمه ی «سبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است ، مانند آیه ی ذیل:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» {أنعام / ۱۵۳.}

«این صراط مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید ، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند ، شاید تقوا پیشه کنید.»

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سبیل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر

سیل به پویندگان آن نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلاً در آیه ذیل نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» {یوسف/۱۰۸}.

بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم.»

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است ، اما نقش او در صراط مستقیم ، دعوت مردم به سوی خداست تا آنها نیز به دعوت او ، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش ، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش ، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پویند و کار ایشان نیز دعوت به سوی خداست. این تبعیت ، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست. (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۸)

از این رو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم ، دعوت به سوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت ، خداوند ، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ

لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» {عنكبوت/۶۹}.

«و آنها که در راه ما جهاد کنند ، قطعاً به راه های خود ، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.»

از آن رو که همه ی این سبیل ها به سوی خدا و در صراط مستقیم هستند ، در این آیه ، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد ، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را به سوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن» ، در همه ی این راهها وجود دارد ، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که به سوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم ، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» {فاتحه/۶ و ۷}.

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن ، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم ، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»
{نساء/۶۹}.

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند ، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم ،

همراه پیامبران ، صدیقان ، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیه ی نساء/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹ که در جای خود تبیین خواهد شد ، اطاعت از اهل بیت: نیز عین اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا اطاعت از اهل بیت: نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنابر آیه ی ذیل:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» {مائده/۳}

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

که بنابر روایات فریقین {رک: احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰ ، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱} در روز غدیر خم ، پس از اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین: توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بر آن حضرت نازل شد ، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد: بر این امت تمام کرد.

از این رو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنابر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد:.

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [الْعَسِيكْرِيِّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَصِحِّهِ الْبَدَنِ - وَإِنْ كَانَ كُلُّ هَذَا نِعْمَةً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَةً - أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ يَكُونُونَ

كَفَّارًا أَوْ فَسَاقًا فَمَا نُدْبْتُمْ إِلَىٰ أَنْ تَدْعُوا بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَىٰ صِرَاطِهِمْ وَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالذِّعَاءِ بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَتَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَبِالْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... {معانی الأخبار ، ص ۳۶}

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که درباره ی آیه: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، فرمودند:

مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست ، کافر و تبهکارند ، لذا خدا از شما نخواست که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش صلی الله علیه و آله به آنان عطا گشته راه یابید ...

ملاک در راه خدا بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل ، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» {فرقان/۵۷}

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر کس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد.»
{در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» به جای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است ، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است: رک: نساء/۱۴۸ و شعراء/۸۹. و رک: ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۳۱۸}

بنابر این آیه ، گرفتن راهی به سوی پروردگار تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه ، به پیامبرش

می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ {شوری/۲۳}»

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.»

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست شده است ، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجر است که در جای دیگر درباره ی آن فرمود:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ {سبأ/۴۷}»

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست ، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است.»

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ - كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْتِكَ يَقْرَأُ وَنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يَظْلُمُونَ فِتْيَلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا {إسراء/۷۱ و ۷۲}»

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود ، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود ، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است ، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این آیه ، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت ، امام هر کسی است و

هر کس با امامش فراخوانده می شود ، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی: را) ، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی: کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محسور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی ، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت قرار می گیرد.

همچنین از دو آیه ی ذیل:

{وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا} {نساء/۸۸}

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت.»

{مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًا مُرْشِدًا} {کهف/۱۷}

«هر کس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید ، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.»

استفاده می شود ، کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت ، مائده/۵۵ ، معرفی شده است) و کسی گمراه است که ولی مرشد ندارد.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است. {برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده

، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل ، ج ۷ ، ص ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ و ۲۸۰

ج ۱۴، ص ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۰، ۵۵۱ و ۶۳۴، ج ۲۰، ص ۵۷، ۵۸ و ۲۹۸، ج ۲۱، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱، ج ۲۲، ص ۲۸۱، ج ۲۴، ص ۱۵۶، ۵۲۷ و ۵۶۸، ج ۳۱، ص ۱۴، ج ۳۳، ص ۱۰۳ و ۱۱۹.

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» {أنعام/۱۵۳}

قَالَ: أَتَدْرِي مَا يَعْنِي بِ «صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَا يَهْ عَلِيَّ وَالْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي «فَاتَّبِعُوهُ»؟ قُلْتُ: لِمَا. قَالَ: يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَا يَه فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَاللَّهِ. قَالَ: وَتَدْرِي مَا يَعْنِي «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {تفسير عياشي ج ۱، ص ۳۸۳}

بُرَيْدِ عَجَلِيِّ كَوَيْد: حَضْرَتِ بَاقِرِ عَلِيهِ السَّلَامِ دَرْبَارَهٗ يَ اَيْنِ اِيَه «هَمَانَا اَيْنِ، صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ مِنْ اَسْتِ، پَسِ اُو رَا پِيروِي كَنِيدِ وَا زِ رَاهِهَا پِيروِي نَكَنِيدِ كِه شَمَا رَا اَزِ رَاهِ اُو جِدَا مِي كَنْدِ» فَرْمُودَنْدِ:

مِي دَانِي مَنْظُورِ اَزِ «صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ مِنْ» چِيَسْتِ؟ كِفْتَمِ: نِه. فَرْمُودَنْدِ:

وَلَا يَتِ عَلِيٍّ وَا اَوْصِيَاءِ: اَسْتِ. فَرْمُودَنْدِ:

مِي دَانِي «اَزِ اُو پِيروِي كَنِيدِ» يَعْنِي چِه؟ كِفْتَمِ: نِه. فَرْمُودَنْدِ:

يَعْنِي اَزِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِيطَالِبِ ۷. فَرْمُودَنْدِ:

مِي دَانِي اَيْنَكِه «اَزِ رَاهِهَا پِيروِي نَكَنِيدِ كِه شَمَا رَا اَزِ رَاهِ اُو جِدَا مِي كَنْدِ» يَعْنِي چِه؟ كِفْتَمِ: نِه. فَرْمُودَنْدِ:

بِه خِدَا سُو كَنْدِ يَعْنِي وِلَا يَتِ فُلَانٍ وَا فُلَانِ رَا

تبعیت نکنید. فرمودند:

می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از راه علی ۷.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی مائده/۱۵ و ۱۶ گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی نور/۴۶ هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی سبأ/۶ هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سیل و ملاک در صراط مستقیم بودن و ملاک در راه خدا بودن @([مشروح در] مباحث گذشته) روشن می شود که قرآن ، به سوی ولایت و امامت اهلیت: هدایت می کند.

از این رو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» {إسراء/۹}

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلیت: آمده:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ. {كافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند:

به سوی امام راهنمایی می کند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْوَلَايَةِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۳}

حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

به سوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهل بیت: ، قرآن کریم است. زیرا این روش ، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد ، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت: و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای

آنها باقی نمی گذارد ، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن ، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از این رو حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَا شَكَّوْا فِي فَضْلِنَا»: {الهدایه الکبری ، ص ۴۱۹}

«اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند.»

و فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَ الْفِتْنُ». {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۳}.

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد.»

اگر از طریق قرآن به اهل بیت: راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف تقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم ، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا ، به سوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی شیعه و سنی در می یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام دیگر ائمه علیهم السلام نازل شده است ، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند. اما اگر بطور کلی بخواهیم ملاکی برای آیاتی که در شأن ایشان نازل شده بیان کنیم ، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أبو جعفرٍ عليه السلام:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ فِي فَرَائِضٍ وَأَحْكَامٍ وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ وَلَنَا

کرائم القرآن. {تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹. این روایت در کتاب شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۲ نیز از قول حضرت علی علیه السلام با اندکی اختلاف نقل شده است و نیز در پاورقی احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنت ذکر شده است.}

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مثلهاست و کرائم قرآن در شأن ماست.

کل قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. بنابر این، بررسی و تدبیر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا. {این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روائی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.}

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، مگر اینکه علی علیه السلام سرآمد و امیر آن است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ

فَنَحْنُ هُمْ وَإِذَا سَمِعَتِ اللَّهُ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَىٰ فَهَمْ عَدُوْنَا. {تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٩.٩}

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ای محمد! هر گاه شنیدی که خدا کسی از این امت را به نیکی یاد کرده پس بدان که آن کس ماییم و هر گاه شنیدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده پس مقصود دشمنان ما هستند (کار و تدبیر قرآنی ، یعنی اثبات مضمون این روایات ، با استفاده از خود آیات).

عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرٍ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» {حشر/٧}. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» {نساء/٨٠}. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» {نساء/٥٩}.

وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» {مائده/٥٥}.

وَقَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ لَوْ رَأَوْهُ إِلَّا لِيُكْفِرُوا بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ فَتَعَالَىٰ عَنِ الْفُلْجِ» {نساء/٦٥}.

وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» {مائده/٦٧}. وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. {بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله ، ص ۱۲۹}.

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام مرا فرمودند:

همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوه ها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون گردد.

عر کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

این فرموده خدای عزوجل: (آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیریید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید).

و این کلام خدای عزوجل:

(هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است).

و قول خدای عزوجل:

(ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید).

و این فرمایش خداوند تبارک و تعالی: (ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند).

و این فرموده او جل جلاله: (پس نه ، به پروردگارت سوگند ، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند).

و این کلام خداوند عزوجل: (ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد).

و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه

و آله دربارہ ی حضرت علی علیہ السلام فرمود: هر که را من مولا بودم علی مولای اوست ، خدایا دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس دشمنش دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَلَمَّا رَأَى أَنِّي أَتَّبِعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَسْبُكَ؛ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأَثْمَةِ عُنِي بِهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: (بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است) ، همین که حضرت دیدند که به دنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند:

ترا همین بس؛ هر آنچه از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن ، امامان هستند.

هدایت توسط عترت

هدایت توسط عترت

کسی که از سوی حضرت حق ، عهده دار منصب امامت و پیشوائی خلق می شود ، از هدایت مستقیم حقتعالی بهر مند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او ، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ» {أنعام/۹۰.}

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ

عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَيْهِ لِيَسْأَلَهُ عَنِ الْحَجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» ، سَلَّ عَمَّا شِئْتِ ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ. {تفسير عياشى ، ج ١ ، ص ٣٦٨}.

عباس بن هلال از حضرت رضا عليه السلام روایت کرده: حضرت صادق عليه السلام [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج پرسد] فرمودند:

من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن» ، اکنون هر چه مایلی پرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری ، از شأن هدایتگری اهل بیت عليهم السلام سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام ، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سوئی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلمات جامعش ، مسلمانان را برای برخورداری از هدایت ، به اهل بیت عليهم السلام ارجاع داده اند و از سوی دیگر ، خود اهل بیت نیز ، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن ، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا ابتدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه ، با استفاده از آیات و روایات ، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم و آنگاه پس از بررسی آیات مربوطه

، بحث روائی را مطرح خواهیم کرد.

آیه ی اول و دوم

اشاره

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده ، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آن را بر همه ی اوصاف مقدم داشته ، وصف هدایتگری ائمه علیهم السلام است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» {انبیاء ، ۷۳}.

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يوقُونَ.» {سجده ، ۲۴}.

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند ، از آن رو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

خصوصیت اصلی امام ، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است ، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا.»

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریحی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. هدایت به امر تشریحی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور ، درباره ی اوامر و دستورات تشریحی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریحی و دستورات الهی

بازگشتش به یک امر است ، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» {یوسف ، ۴۰}.

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبُ» {رعد ، ۳۶}.

«بگو: من فقط مأمورم خدا را پرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم به سوی اوست.»

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ» {بینه ، ۵}.

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند ، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند و این است آیین مستقیم و پایدار.»

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند ، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قیم و پابرجا و استوار خداست. اهل بیت علیهم السلام هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ

وَ جَلَّ إِيمَانِي؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لَأَبْأَمْرِ النَّاسِ ، يَقْدُمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يَقْدُمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. {الكافي، ج ١، ص ٢١٦}.

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند:

١. خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

٢. و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر مردم را بر امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است ، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی ، آشنائی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم ، ٤٣}.

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

اینکه اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به

صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل ، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّهٗ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدْنِيهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيْبِ غَرْسِهِ رَبِّي يَبِيْدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يَخْرُجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ {كافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۹}.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده در آید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد ، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینانش را اطاعت کند ، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند ، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس {قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده ، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند بر می خورد ، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند ، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد ، برای حکم موضوع دوم ، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند ، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد ، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است ، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاس ، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.}

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» {قصص ، ۵۰}.

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

عَنِ ابْنِ

أَبِي نَضِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى. {كافی، ج ۱، ص ۳۷۴}.

بنظری از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از این رو است که حضرت صادق علیه السلام درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند:

«كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا»: {کافی، ج ۲، ص ۲۴}.

چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. (مائده/۳ و انعام/۳۸ و نحل/۸۹)

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد، مسأله ی امامت اهل بیت علیهم السلام است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آن را نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاً می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهل بیت علیهم السلام است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام علیهم السلام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی

و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو امثال چنین کسانی می گردد:

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يُظَنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءٌ وَأَنَّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ فِي الدِّينِ مِمَّا يَخْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَيْهِ وَصَحَّ ذَلِكَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِلْمُوهُ وَحِفْظُوهُ وَ لَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمُوهُ وَ لَا صَارَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَمَّا عَرَفُوهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ قَدْ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسَبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يَسْأَلُوا فَلَا يَجِيبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ تَرَكَوا الْأَثَرَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدْعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {الاختصاص

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده و تمام اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله به درستی به ایشان رسیده و ایشان آن را دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از این رو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوند که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشند مردم آن را را به نادانی نسبت دهند و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند. از این رو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند و روایات را ترک کردند و خدا را با نوآوری ها پرستیدند، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است.» پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خدا از ایشان پرسش می شد که روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی آن نزد ایشان نبود، آن پرسش را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامرشان عرضه می داشتند، آل محمد صلی الله علیه و آله که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند).

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

لَا يَصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يَصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ ، فَمَنْ سَلِمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدَى وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ. {كمال الدين ، ج ۱ ، ص ۳۲۴}

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند:

همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل کند نابود گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ:

جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَ أَعْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مِثْلَ يَشْيَأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ ، تَحْضُرُهُ الْمَشْيَأَلُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنكَ وَ لَا عَنِ آبَائِكَ شَيْءٌ فَنَنْظُرُنَا إِلَى أَحْسَنِ مِثْلِ يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ.» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَيْشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يَرْحُصَ لِي فِي الْقِيَاسِ. {الكافي ، ج ۱ ، ص ۵۶}

محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم ، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم

کسی از رفیقش چیزی نپرسد ، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده ، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدران دربارہ ی آن سخنی به ما نرسیده ، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند:

چه دور است ، چه دور است این راه از حقیقت ، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم ، آنگاه فرمودند:

خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد.

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِمَا أَوْحَدُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ لَمَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۵۶}.

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند:

ای یونس! بدعت گذار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهل بیت پیامبرش را صلی الله علیه و آله رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد.

عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِيَاسِ فَقَالَ: مَا لَكُمْ

وَالْقِيَاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ {الكافی، ج ۱، ص ۵۶}.

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند:

شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهل بیت علیهم السلام، معاصران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهل بیت علیهم السلام مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی علیه السلام به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند:

«أَفْضَاكُمْ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و یا فرمودند:

«أَفْضَى أُمَّتِي عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» {برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج ۱۵، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق، ج ۸، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و ر ک: کتاب قضاء امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف علامه تستری و

یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوت‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام.}

مصادیق و نمونه های قضاوت‌های آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا به خاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوت‌های آن حضرت را ذکر می کنیم:

جَاءَتْ بِهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ فِي قِصَّةِ قُدَامَةَ بْنِ مَطْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يُحَدِّثَهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَةُ: إِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيَّ الْحَدُّ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا.» {مائده/۹۳}

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَيْدَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ اميرالمؤمنين عليه السلام فَمَشَى إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَكْتَ إِقَامَةَ الْحَيْدِ عَلَيَّ قُدَامَةَ فِي شُرْبِهِ الْخَمْرِ؟

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَيَّ الْآيَةَ وَ تَلَّاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام:

لَيْسَ قُدَامَةُ مِنْ أَهْلِ هَيْدِهِ الْبَايَةِ وَ لَمَّا مَنْ سَبِيلَكَ فِي ارْتِكَابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَسِيئُونَ حَرَامًا ، فَارْذُدْ قُدَامَةَ وَ اسْتَبْتَهُ مِمَّا قَالَ ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمِ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ يَتُبْ فَاقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ ، فَاسْتَيْقَظَ عُمَرُ لِذَلِكَ وَ عَرَفَ قُدَامَةَ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَةَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ يَدِرْ كَيْفَ يُحْدِثُهُ. فَقَالَ لِاميرالمؤمنين عليه السلام:

أَشِرْ عَلَيَّ فِي حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدِّهِ ثَمَانِينَ ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ

إِذَا شَرِبَهَا سَكْرًا وَإِذَا سَكَّرَ هَدَىٰ وَإِذَا هَدَىٰ أَفْتَرَىٰ ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَصَارَ إِلَىٰ قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ. {الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ١، ص ٢٠٢}.

سنی و شیعه نقل کرده اند که قدامه پسر مظعون شراب خورد ، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند.»

پس عمر حدی بر او جاری نکرد ، این جریان به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید ، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست ، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند ، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده ، اگر توبه کرد حد شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش ، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته ، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این کار باز داشت ، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حد بر او جاری سازد ، پس به حضرت

امیر علیه السلام گفت: شما بفرمائید چگونه حد بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند:

هشتاد تازیانه به او بزن ، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَقَالَا لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكَ ثُمَّ انْطَلَقَا فَعَايَا ، فَبَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَقَالَ: أُعْطِينِي وَدِيعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أُعْطِنَتْ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدِيعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَ ذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ ضَمِنْتَ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَقَدْ أَمَرْتُهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنْكُمْ حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَأَتَيْتَنِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يَضْمَنْهَا وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ. {من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۱۹.}

ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانویی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم ، سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا بر گردان ، زیرا رفیقم از دنیا رفت ، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد ، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن ، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه

کرد ، زن گفت: رفیقت آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت ، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی علیه السلام را بین ما حاکم قرار ده.

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی علیه السلام (به آن مرد) فرمودند:

«این امانت ، اکنون نزد این زن موجود است ، ولی شرط شما این بوده که آن را به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید ، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد.» حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند:

آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّي أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيٌّ ، أَشَكَلْتُ عَلَيَّ فِي قَضِيَّتِكَ! فَدَلَّهُ عَلَيَّ عُمَرُ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْكَ بِالْأَصْلَحِ.

فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَلْ أَيَّ الْغُلَامِينَ شِئْتَ

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا أَعْرَابِيٌّ! أَلَيْكَ إِبْلُ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَى عَدَدِ مَا أَكَلْتَ مِنَ الْبَيْضِ نُوْقًا فَاضْرِبِيَهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَضَّلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِي حَجَجْتَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبِ وَ مِنْهَا مَا يَزْلُقُ؟

فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبِ وَ مَا يَزْلُقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ.

قَالَ: فَسَمِعَ صَوْتُ مَعَاشِرِ النَّاسِ إِنَّ الَّذِي فِيهِمْ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِي فِيهِمَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ. {المناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ٤ ، ص ١٠.}

عُبادہ پسر صامت

گوید: مرد عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: من در حالی که مُحْرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام ، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد ، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد ، مراد حضرت امیر علیه السلام است).

(همین که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند:

از این دو پسر ، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن علیه السلام (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی ، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویح حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن علیه السلام فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند ، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید ، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَيْنُ مُحَمَّدٍ بَيْنَ مُسْلِمٍ قَال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِ
اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ

فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَمَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَمَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامِعَةٌ زَوْجَهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُورِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةِ بَكْرِ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مُعْضِلَةٌ وَأَبُو الْحَسَنِ لَهَا وَأَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يَعْمِدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤَخِّدُ مِنْهَا مَهْرَ الْجَارِيَةِ الْبَكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَيَذْهَبَ عُذْرُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ ثُمَّ يَنْتَظِرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَيَرُدُّ الْوَلَدَ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَمَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. {الكافي، ج ٧، ص ٢٠٢}.

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند:

روزی امام حسن علیه السلام در مجلس حضرت امیر علیه السلام بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیرالمؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او پرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگوئید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با کنیز باکره ای مساحقه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند:

مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی

در عین حال من جواب آن را می گویم ، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد ، اما امیدوارم که با خواست خدا اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند ، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود ، زیرا که زناى محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن علیه السلام مرخص شده و با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند:

شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند:

اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسر من نبود.

امام حسین علیه السلام

رُوي أَنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلَى مِثْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَمَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ: انزِلْ أَيُّهَا الْكُذَّابُ عَنْ مِثْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَى] مِثْبَرِ أَبِيكَ.

فَقَالَ لَهُ عَمْرٌ: فَمِثْبَرُ أَبِيكَ لِعَمْرِي يَا حُسَيْنُ لَا مِثْبَرُ أَبِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ أَبُوكَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ أُطِيعَ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلِعَمْرِي إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى

لَمَا يَنْكُرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكِتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكُرُوهَا بِالسِّتَةِ عَلَيْهِمْ وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكَرِينَ حَقًّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَاذَا يَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ إِدَامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: يَا حُسَيْنُ! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأْمَرْنَا وَ لَوْ أَمَرُوا أَبَاكَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ابْنَ الْخَطَابِ! فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبِيلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلَا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَ لَا رِضَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاكُمْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رِضَى أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كَانَ لَهُ سَيِّئًا؟ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ لِللِّسَانِ مَقَالًا يَطُولُ تَضْيِيقَهُ وَ فِعْلًا يَعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، تَزَقَّى مِنْبَرَهُمْ وَ صَبَرَتْ الْحَاكِمَةُ عَلَيْهِمْ بِكِتَابِ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ ، الْمُخْطِئُ وَ الْمَصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ سَأَلَكَ عَمَّا أَحَدَثْتَ سُؤَالًا حَفِيًّا.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَبًا ... {الإحتجاج على أهل اللجاج ، ج ٢ ، ص ٢٩٢}.

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان.»

امام حسین علیه السلام که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری ، به جان خودم این

منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر اطاعت پدرم در این کار را کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعتی دارد که جبرئیل به خاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند ، همه مردم دلشان از آن خبر داشتند و با زبان آن را رد نمودند و وای بر منکرین حق ما اهل بیت ، آیا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم ، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد صلی الله علیه و آله است؟ یا اینکه رضایت خاندان او ، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد

صلی الله علیه و آله سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش با خبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی ، خطاکار و محق نزد تو یکسانند ، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ...

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَطُوفُ وَحَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا ، فَقَالَ بِيَدِهِ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى ذِرَاعِهَا ، فَأَثَبَتَ اللَّهُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهَا حَتَّى قَطَعَ الطَّوْفَ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْفُقَهَاءِ .

فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: اقْطَعْ يَدَهُ فَهُوَ الَّذِي جَنَى الْجَنَايَةَ .

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدِمَ اللَّيْلَةَ .

فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِيَا ذَانِ .

فَاسْتَقْبَلَ الْقِنْبَلَةَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ فَمَكَثَ طَوِيلًا يَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَيْهَا حَتَّى حَلَصَ يَدُهُ مِنْ يَدِهَا .

فَقَالَ الْأَمِيرُ: أَلَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا. {تهذيب الأحكام ، ج ۵ ، ص ۴۷۰}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد ، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد

را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا هست؟

گفتند: آری ، حسین بن علی علیه السلام دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید این دو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟

فرمودند:

خیر.

حضرت زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَوَّجَ سِرِّيَّهٖ كَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ كِتَابًا أَنْتَ صِرْتَ بَعْلَ الْأَمَاءِ!

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخُسَيْسَةَ وَآتَمَّ بِهِ النَّاقِصَةَ ، فَأَكْرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ ، إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِيَّةِ . إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْكَحَ عَبْدَهُ وَنَكَحَ أُمَّتَهُ .

فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِي عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا يَضَعُ النَّاسَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا شَرَفًا .

قَالُوا: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ ذَاكَ .

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

قَالَ: فَلَا وَاللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ . {الكافي ، ج ۵ ، ص ۳۴۵}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امام حسن علیه السلام ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند ، نقصان و پستی را

به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان [را] گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود ، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است ، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیرالمؤمنین است (منظورشان مروان ، پدر عبدالملک ، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیرالمؤمنین دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیرالمؤمنین چنین نیست ، علی بن الحسین [علیه السلام] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعْبِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ: كُنَّا عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ نَنْتَظِرُ أَنْ يُخْرَجَ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَصِيحُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَتَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَانَ لِي عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِي خَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِي وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَكَمُ: فَبَيْنَا أَنَا أَحْسَبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ أَصَابِعَكَ يَا حَكْمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ ذَكَرْتُ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَتَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقَهَا وَ أَخَذْتُ مِيرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

فَقَالَ الْحَكَمُ:

فَوَاللَّهِ مَا أَتَمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقْرَبُ بِثُلُثٍ مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَكَمُ: فَمَا رَأَيْتُ وَاللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى تَقْضَى الدَّيْنَ وَ إِنَّمَا تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمَائِهِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلَاثَاهَا). {الكافی، ج ۷، ص ۲۴}.

حکم بن عتیبه گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (کنیه ی امام باقر علیه السلام) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حکم) فقیه اهل عراق است از او پرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته و هزار درهم به جا نهاده و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صدق بر ذمه ی او داشتم ، پس صدق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم ، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده و هزار درهم به جا نهاده و او پانصد درهم از بابت صدقش بر ذمه ی شوهر داشته ، از این رو صدق و سهم الارث خود را از آن نقدینه برداشته است ، سپس مردی از راه رسیده و مدعی شده است که هزار درهم از او

طلب داشته است و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته ، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد) ، بنا بر این ثلث هزار درهم متعلق به زن او است ، زیرا طلب او پانصد درهم است و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است ، زیرا طلب او هزار درهم است.

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِيعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَهُوَ خَلِيفَةٌ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ الْبَارِحَةَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَغَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَةَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَعِدَّهُ مَعَهُ مِنَ الْقَضَاءِ وَالْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟

فَكَلَّ قَال: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ يَرُدُّ الْمَسْأَلَةَ فِي هَذَا وَيَقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ هُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَيْءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هَذَا وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعَى.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغْلِ مَا أَنْتَ فِيهِ لَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ لَكِنْ أَجَبْنَا فِي كَذَا وَ كَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِيعُ وَ

هُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَأَبْلَغَهُ الرَّسَالَه.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَدْ تَرَى شُغْلَ مَا أَنَا فِيهِ وَ قِبْلَكَ الْفُقَهَاءَ وَ الْعُلَمَاءَ فَسَلِّهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلْتَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَسَأَلُكَ إِلَّا أَجَبْتَنَا فِيهِ فَلَيْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي هَذَا شَيْءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حَتَّى أَفْرَغَ مِمَّا أَنَا فِيهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِكَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلُّهُ كَيْفَ صَارَ عَلَيْهِ مِائَةٌ دِينَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فِي النُّطْفَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعَلَقَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْمُضْغَةِ عِشْرُونَ وَ فِي الْعِظْمِ عِشْرُونَ وَ فِي اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»
{مؤمنون/١٤}. وَ هَذَا هُوَ مَيِّتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ جَنِينًا.

قَالَ: فَزَجَّعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلُّهُ الدَّنَائِرَ لِمَنْ هِيَ لَوْرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَيْسَ لَوْرَثَتِهِ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا مَا هَذَا شَيْءٌ أَتَى إِلَيْهِ فِي يَدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يَحُجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ يَتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصَدَّقُ فِي سَبِيلِ مَنْ سُبِيلِ الْخَيْرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَيْهِ فَأَجَابَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسِتِّ وَ ثَلَاثِينَ مَسْأَلَةً وَ لَمْ يَخْفِظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَمَدَرَ هَذَا الْجَوَابِ. {الكافي، ج ٧، ص ٣٤٧}.

ربيع حاجب در زمان خلافت منصور عباسی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به این شبرمه

و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهای بی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گوئید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست و او جعفر بن محمد [علیه السلام] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آید، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرماید.

ربیع خدمت حضرت رسید، حضرت در مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند:

می بینی که مشغول اعمالم، فقها و دانشمندان نزد تو هستند، از آنها پیرس.

@ربیع گفت: [منصور] از آنها پرسید، [اما] کسی پاسخی نداشت [به همین دلیل از من خواست] این مسأله را از او [امام صادق علیه السلام] پیرس [م].

حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند:

پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند:

بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید.

فقها گفتند: از او پیرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

دیه ی در نطفه بیست دینار است ، در علقه شده بیست دینار دیگر ، در مضغه

شده بیست دینار دیگر ، در رویدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود) ، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم» و مرده ، به منزله ی بیچه در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد ، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او پرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند:

هیچ چیز از آن مال ورثه نیست ، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده ، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

راوی گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق علیه السلام فرستادند ، ولی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمِثْ ، فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَتْ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَبْصُرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُدْرَةِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فَقَهَاءَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَ الصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لِيَمْسِكْ

عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ ، فَإِنْ كَانَ دَمَ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَ دَمَ الْعُذْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ .

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةَ ذَلِكَ وَ حَجَّجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صَرْنَا بِمِنَى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَةً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذُرْعًا ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَاتِيكَ وَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا .

فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَأَتِ الرَّجُلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

قَالَ خَلْفٌ: فَرَأَيْتَ اللَّيْلَ ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنَى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيبًا إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ .

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ .

قَالَ: ادْخُلْ بَعِيرٍ إِذْنِ ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا آتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ .

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحَدَهُ ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ . فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ .

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةَ مُعَصِّرًا لَمْ تَطْمَئِنِّي فَلَمَّا اقْتَضَتْهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَتَّبِعِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لِيَمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لَتَتَوَضَّأْ وَ لَتُصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ .

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَتَّبِعِي؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَ شِمَالًا فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَهُ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلْفُ! سِرَّ اللَّهُ سِرَّ اللَّهِ

فَلَا تُدْبِعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أَصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيَسِيرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدْعُهَا مَلِيًّا ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجًا رَفِيقًا؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَإِنْ كَانَ مُسْتَنْقَعًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلْفٌ: فَاسْتَحَفَّنِي الْفَرْحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِي قَالَ: مَا أَبْكَاكَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَنْ كَانَ يَحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي مَا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.
{الكافي، ج ۳، ص ۹۲}

خلف بن حماد کوفی گوید: یکی از اصحاب، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد، وقتی با او نزدیکی کرد خونی جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله‌ها و زنانی که به گمانشان، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله‌ی مشکلی است، نماز هم واجب است، باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم، وقتی به منی رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پیغام دادم: فدایت گردم! مسأله‌ی ای است که ما

را ناتوان کرده ، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آن را از شما ببرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله.

منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم ، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم.

پرسید: سمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو ، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم ، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جويا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما ... (شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید:) وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند:

باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد باین دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبدا کسی سخن ایشان را بشنود ، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند:

ای خلف! سرّ خداست ، سرّ خداست ، مبدا فاش کنید ، اصول دین خدا را به این مردم

نیاموزید ، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی ای که خدا راضی شده (یعنی چون امامت هدایت تشریحی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است ، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که چنین پنبه را داخل فرج می گذارد و کمی صبر می کند ، بعد آرام خارج می نماید اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: به خاطر شنیدن پاسخ شادی وجودم را گرفت. آنگاه گریستم ، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند:

چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت کردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند:

به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از طرف خداوند عزوجل.

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَّاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا.

فَأَفْتَى الْفُقَهَاءَ بِطَلَّاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَفْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءَ رُفْعَهُ وَ أَنْفَذُواهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ؟!!

فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رُفْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِمَسْئَلِمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ

كُتِبُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَأَصْحَابِي خَيْرٌ وَلَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمَطَلَ الْهَجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَابًا لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَى قَوْلِهِ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٨٧.}

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنی مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنی مطلقه است.

پس، از آن حضرت حکمش را پرسیدند، فرمود: زنی مطلقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا؟!

حضرت در پاسخ بر نامه آنان مرقوم فرمودند:

این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز خوبند، ولی پس از فتح هجرتی نیست» رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند.

أَتَى الْمَأْمُونُ بَنَصْرَانِي قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِيهِ فَلَمَّا رَأَاهُ أَسْلَمَ فَعَاظَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامَ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَقْتَلُهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ

رَأَى الْيَأْسَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَيْدَهُ» {غافر/۸۴}. إِلَى آخِرِ السُّورَةِ. {كشف الغمه في معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۳۰۶}.

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا علیه السلام پرسید، فرمودند:

او را بکش زیرا او موقعی کيفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای عزوجل می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (@در آیه ی پایانی سوره [غافر]، (آیه ی ۸۵) می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَرِلَةُ يَوْمًا فِي مَجْلِسِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ أَعْظَمَ الْكَبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» {نساء/۹۳}. الْآيَةَ.

وَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْمًا وَ أَقْبَحُ مِنْهُ بَلَاءُ الزَّانَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ يَفْسِدْ بِضَرْبِ الْمُقْتُولِ غَيْرَهُ وَ لَا بَعِيدَهُ فَسَادًا وَ الزَّانِي قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ يَبْقَ فِي الْمَجْلِسِ فَقِيهٌ إِلَّا قَبْلَ يَدِهِ وَ أَقْرَبَ بِمَا قَالَهُ. {إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱}.

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا علیه السلام گفتند: بزرگترین گناهان، قتل نفس است، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که

جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.»

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

بزرگتر از قتل نفس، زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرت بوسید و به فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم، معروف است. از این رو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد علیه السلام، جایزه و مال فراوانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت پرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود، در مقابل حضرت جواد علیه السلام یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند. {رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۴۴ و الإرشاد

فى معرفه حجج الله على العباد ، ج ٢ ، ص ٢٨٣.

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبِ ابْنِ أَبِي دُوَادٍ وَصَدِيقِهِ بِشَدِّهِ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِي دُوَادٍ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَهُوَ مُعْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْيَوْمَ أَنِّي قَدِمْتُ مِنْهُ عَشْرِينَ سَنَةً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِمَا كَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) الْيَوْمَ بَيْنَ يَدَيِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقًا أَقْرَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالسَّرِقَةِ وَ سَأَلَ الْخَلِيفَةَ تَطْهِيرَهُ بِإِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ ، فَجَمَعَ لِدَلِكِ الْفُقَهَاءَ فِي مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

فَسَأَلْنَا عَنِ الْقَطْعِ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَجِبُ أَنْ يَقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْكَرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ الْيَدَ هِيَ الْأَصْبَابُ وَ الْكُفُّ إِلَى الْكَرْسُوعِ ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِي التَّيْمَةِ: «فَأَمْسِيْ حُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ.» {نساء/ ٤٣} و مائده/٦.

وَ اتَّفَقَ مَعِيَ ذَلِكَ قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ يَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ» فِي الْغُسْلِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ حَدَّ الْيَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا يَا بَا جَعْفَرِ؟

فَقَالَ: قَدْ تَكَلَّمْتُ الْقَوْمَ فِيهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: دَعْنِي مِمَّا تَكَلَّمُوا بِهِ ، أَي شَيْءٍ عِنْدَكَ؟

قَالَ: أَعْفِنِي عَنْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَكَ فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَقْسِمْتَ عَلَيَّ بِاللَّهِ إِنِّي أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَخْطَأُوا فِيهِ السُّنَّةَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ فَيَتْرَكَ الْكَفُّ.

قَالَ: وَمَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السُّجُودُ

عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ ، فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْكَرْسُوعِ أَوْ الْمِرْفَقِ لَمْ يَبْقَ لَهُ يَدٌ يَسْجُدُ عَلَيْهَا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» ، يَعْني بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَةَ الَّتِي يَسْجُدُ عَلَيْهَا «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» {جن/۱۸} وَمَا كَانَ لِلَّهِ لَمْ يَقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِكَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكُفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِي دُوَادٍ: قَامَتْ قِيَامَتِي وَ تَمَنَيْتُ أَنْي لَمْ أَكْ حَيًّا ... {تفسير عياشي ، ج ۱ ، ص ۳۱۹}

زرقان رفيق و دوست صميمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: به خاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره ، ابوجعفر محمد بن علی موسی (علیهم السلام) در حضور امیرالمؤمنین معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید ، از این رو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (علیه السلام) را نیز احضار کرده بود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست ، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود را مسح کنید.»

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند:

زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها بشوئید»، معلوم می شود دست شامل تا آرنج می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (علیه السلام) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود گفتند ای امیرالمؤمنین!

گفت: حرفهای اینها را رها کن ، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیرالمؤمنین!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از میچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آن خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند ، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ...

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزَّيَّادِيِّ قَالَ: لَمَّا سَمَّ الْمُتَوَكِّلُ نَذَرَ لِلَّهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ. فَلَمَّا سَلِمَ وَ عُوْفِي سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَ

قَالَ بَعْضُهُمْ: عَشْرَةُ آلَافٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةُ أَلْفٍ ، فَاسْتَبَهَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنَّ أَتَيْتَكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا أُخْبِرُكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ: إِنَّ أَتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَإِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَةَ مِقْرَعَةٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَشْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قُلْ لَهُ يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلُهُ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» {توبه/۲۵}. {فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَلَّغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَأَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ {الإحتجاج على أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۵۳}.

ابوعبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد ، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید ، آنان به اختلاف افتاده برخی آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص داد. و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن دربان متوکل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آن را از این شخص (مقصودش امام هادی علیه السلام بود) برایت بیاورم ، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم و گر نه صد ضربه شلاق خواهد زد.

گفت: پذیرفتم ، پس نزد امام هادی علیه السلام رفته و از آن حضرت مسأله

را پرسید.

حضرت فرمودند:

به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد ، متوکل گفت: از او پرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد ، حضرت فرمودند:

خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد» و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمِسْكِينَةَ الضَّعِيفَةَ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَيَأْخُذُ الرَّجُلَ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَةٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ .

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ .

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ مَسْأَلَةُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَالْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا ، جَرَى لِآخِرِنَا مَا جَرَى لِأَوْلِنَا وَ آخِرُنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ وَلِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْلُهُمَا .
{الكافي ، ج ٧ ، ص ٨٥}

فَهْفَكِيُّ از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف ، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند:

زیرا جهاد ، نفقه و خرجی خانواده و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست ، این گونه امور بر

عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق علیه السلام پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام رو به من کرده و فرمودند:

آری ، این سؤال ، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل که اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از جهت علم یکسانند و در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أَثْبُتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِبْغِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيبًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقِكَ بِي!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْتِئْلَةِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاذِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَفِّهِ بِحَرٍّ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنِي غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرٍّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنَ بِالْدُخُولِ عَلَيْهِ ...

نَظَرُ إِلَى مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوْقِي أَحْمَدُ بْنُ

إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَى.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمًا إِلَى الْعَلَامِ.

فَقَالَ لِي الْعَلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنِ مَوْلَانَا! إِنَّا رُؤِينَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَعَلَ طَلْعَاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أُرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنْكَ قَدْ أَرْهَجْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ وَ أَوْرَدْتَ بَيْنَكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ ، فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَرْبَكَ وَ إِلا طَلَّقْتُكَ وَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَ فَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيَةُ السَّبِيلِ.

قَالَ: فَإِذَا كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَ فَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ خُلِيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ ، فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قَالَ: كَيْفَ وَ قَدْ خَلَى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ مَوْلَى عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُكْمَهُ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَصَّصَهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ بِيَاقٍ لَهُنَّ مِثْلَ دُمْنِ اللَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ ، فَأَيُّتَهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بِعِدْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَ اسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَةَ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يَخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَةُ الْمُبِينَةُ هِيَ السَّخْقُ دُونَ الزَّنَاءِ ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِيمَ عَلَيْهَا الْحِدُّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعِيدَ ذَلِكَ مِنَ التَّزْوُجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحِدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ

وَجَبَّ عَلَيْهِمَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْيٌ وَ مَنْ قَدَّ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ ...
{كمال الدين و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۴۶۵}

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ دهد ، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم ، احمد بن اسحاق ، یار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان به سوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفتم: آمدنت خیر است!

گفتم: به خاطر شوق دیدار و طبق معمول ، به خاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفتم: در این مورد با هم برابریم ، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمد علیه السلام هستم و می خواهم سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم ، دربان حضرت اجازه ورود داد ...

امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند:

سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است.

فرمودند:

از نور چشم

من سؤال کن. و با دست مبارک اشاره به کودکی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود تا جایی که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست برداری که هیچ و گرنه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با وفات وی مطلقه شده اند.

فرمودند:

طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند:

اگر طلاق زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی شوهر کردن را بر آنها حرام کرده است.

فرمود: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشته است؟

گفتم: ای فرزند مولای من! پس بفرمایید آن طلاق که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد چه بود؟

فرمودند:

خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند، پس هر کدام آنها

که پس از من ، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند ، راه را برای شوهر کردن وی باز گذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه مبینة؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند:

منظور ، مساحقه است نه زنا ، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی به خاطر اجرای حدّ ، از ازدواج با او امتناع ورزد. اما اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

این معنا را جناب علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آن را در اینجا می آوریم:

از این دو آیه (انبیاء/۷۳ و سجده/۲۴) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند ، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا درباره اش فرموده:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ

كُنْ فَيَكُونُ ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۝ {یس/ ۸۲ و ۸۳}

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود

پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است»

امر الهی که این آیه آن را ملکوت نیز خوانده ، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر ، با خدای سبحان مواجه می شوند ، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد به کلمه «کن» آنست و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه امام هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند ، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست ، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا ، یعنی «ایجاد هدایت» دانسته ، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است ، می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.» {ابراهیم ، ۴}

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر بزبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه کند.»

پس دیگر

کسی نگوید چرا امر در آیه انبیاء/۷۳ و سجده/۲۳ را به معنای ارائه طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم علیه السلام در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در «بامر» باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس، متلبس به آن هدایت است و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می کند، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم

را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید ، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند و بعضی تنها امامند و بعضی دارای هر دو مقام هستند ، مانند ابراهیم و دو فرزندش. {ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ و ج ۱۴ ، ص ۴۲۹}.

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت ، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» {یس ، ۸۲} لذا در هدایت به معنای دوم ، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر ، به هدایت تعلق می گیرد. از این رو بهترین آیه ای که بیانگر متعلق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» {أنعام ، ۱۲۵}.

«پس هر که را خدا بخواد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواد در گمراهی واگذارد ، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.»

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

قَالَ: مَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالثَّقَةِ بِهِ وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ»

عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ
اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصْتَبِرَ «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.» {توحيد شيخ صدوق ، ص
{.۲۴۲

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا علیه السلام درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا
بخواد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید.» فرمودند:

هر کس را خدا بخواد به خاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد
تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد و هر کس را بخواد به خاطر
کفر و عصیان در این دنیا ، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه سازد ، سینه اش را تنگ و تنگ تر نماید تا جایی که در
کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهد در آسمان بالا رود.
خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد.»

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» {زمر ، ۲۲}

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سخت دلان است
؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند.»

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله

روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی انعام/۱۲۵ از ایشان پرسیده شد فرمودند:

«يَقْدِفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيُنْشِرُحُ وَيَتَوَسَّعُ»: {إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۱}.

نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَدَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يَصِبْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {الخصال، ج ۱، ص ۱۸۷}.

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی خدای عزوجل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود، یک سوم آن به من رسید، یک سوم به فاطمه علیها السلام و یک سوم به علی و خاندانش علیهم السلام، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله را گم خواهد کرد.

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: وَ

اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ ، لَنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحُجُّبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ . وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ ، لَا يَحِجُّنَا عَيْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يَطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يَطَهَّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يَسْلَمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلِمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلِمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ . {الكافي ، ج ١ ، ص ١٩٤}.

ابو خالد کابلی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

به خدا قسم ای ابو خالد ، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز ، روشن تر است ، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد ، به خدا قسم ای ابو خالد ، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین علیه السلام که از امام صادق علیه السلام روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَبِضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند.» {مصابح کفعمی ، ص ٤٩٨}.

اصلا هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته ، چه در خصوص خدا ، چه درباره ی قرآن و

چه در شأن ائمه و امامت ایشان ، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت).

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ كُفُوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى أَمْرِكُمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ بَيْنَ اجْتِمَاعِهِ عَلَى أَنْ يَهْدُوا عَبيدًا يَرِيدُ اللَّهُ ضَمَلَاتَهُ مَا اسْتِطَاعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ بَيْنَ اجْتِمَاعِهِ عَلَى أَنْ يَضِلُّوا عَبيدًا يَرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتِطَاعُوا أَنْ يَضِلُّوهُ كُفُوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: «عَمِّي وَ أُخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ حَيَّارِي» فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبيدٍ خَيْرًا طَيَّبَ رُوحَهُ فَلَمَّا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَمَّا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ ، ثُمَّ يَقْدِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۵}.

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید ، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته ، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته ، گمراه کنند نتوانند ، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: «عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من» زیرا چون خدا نسبت به

بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند ، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند ، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان ، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت ، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است. {رک: بقره/۲۱۳ ، آل عمران/۸۶ ، نساء/۱۳۷ و ۱۷۵ ، یونس/۹ ، نحل/۱۰۴ ، حج/۵۴ و ...}

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» {تغابن/۱۱}.

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاَوْنِدِي فِي لُبِّ اللَّبَابِ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَتَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ.» {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۸}.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ...

و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند.»

مصادیق هدایت تکوینی

اراده و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت ، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَيْدَةِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَتِهِ وَإِرَادَتِهِ وَقَدَرِهِ وَقَضَائِهِ وَإِذْنِهِ وَكِتَابِهِ وَأَجَلِهِ. {الكافي، ج ١، ص ١٤٩}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى. {الكافي، ج ١، ص ١٥٠}

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حق تعالی بیرون نمی باشد.

از این رو کومه فکری و کومه نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهل بیت علیهم السلام

به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای به سوی اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و ... در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین علیه السلام در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ (أَجْبَاءَ ك) حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. {إقبال الأعمال، ص ۳۴۹}.

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهل بیت علیهم السلام و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَمَاءُ الْمُسْتَنْبِطُ: سَمِعْنَا مُذَاكَرَةً مِنْ مَسَائِحِنَا قَدَسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُجَبِّ

عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ أَخٍ وَهُوَ مُبْغِضٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ يَطْلُبُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ مُجِبِّيهِ وَمَضَى كَذَلِكَ إِلَى أَنْ اتَّفَقَ أَنْ الْعَمَّ كَانَ مَعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَعَ صَاحِبِهِ وَلَمَّا اجْتَبَا زَوْا وَلَمْ يَسْلَمُوا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِكَ ، فَنَظَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ فَرَجَعَ وَ أَكَبَّ عَلَى قَدَمِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: كُنْتُ أَبْغِضُ النَّاسَ عِنْدِي وَ أَلَّا أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدِي. {القطره ، ج ١ ، ص ٢٥} - (القطره من بحار مناقب النبي و العتره عليهم السلام ، سيد احمد مستنبط ، نشر حاذق ، چاپ دوم ، ١٤٢١ ق.)

علامه مستنبط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت ، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت ، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند ، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ

مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ عِنْدَهُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عِيَاهَهُ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِي مَائَتَيْنِ خَمْسَةً.

فَقُلْنَا: فِي مَائَةٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَنِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَاللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أُذْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضَلَالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَخْوَلُ ، فَتَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَى الْمُرْجِيَّةِ إِلَى الْقَدْرِيهِ إِلَى الزَّيْدِيهِ إِلَى الْمُعْتَرِلِيهِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَى يَدِيهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عِيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٌ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ مِنْ أَنْفَقَتِ شَيْعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَخْوَلِ: تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يَرِيدُنِي لَا يَرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكَ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ.

فَتَنَحَّيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخْلِصِ مِنْهُ ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَى.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَيَّ الْمُرْجِيَّةُ وَ لَا إِلَيَّ الْقَدْرِيَّةُ وَ لَا إِلَيَّ الزَّيْدِيَّةُ

وَلَا إِلَى الْمُعْتَرِلِهِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَىٰ إِلَيَّ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَضَىٰ أَبُوكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَىٰ مَوْتًا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يَرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يَعْبُدَ اللَّهَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

قَالَ: فُقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عَلَيْكَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَمَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يُحِيلُ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبِرَ وَلَا تُدْعِ ، فَإِنْ أَدْعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بِحَرِّ لَا يَنْزِفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! شِيعَتُكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ ضَلَّالٌ ، فَأَلْقَيْتَ إِلَيْهِمْ وَأَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَى الْكُثْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسَتْ مِنْهُ رُشْدًا فَآلَتْ إِلَيْهِ وَخُذَ عَلَيْهِ الْكُتْمَانِ ، فَإِنْ أَدَاعُوا فَهُوَ الذُّبْحُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَى ، فَحَدَّثَنِي بِالْقِصَّةِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيَّ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَأَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيَّ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَجًا فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةً عَمَّارٍ وَ أَصِيْحَابَهُ وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَمَّا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي. {الكافي ، ج ١ ، ص ٣٥٣}.

هشام بن

سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند ، من با صاحب الطاق پیش او رفتیم در حالی مردم نزدش بودند ، مردم از آن رو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او پرسیم ، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احوال (: معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمی دانستیم به کجا رو آوریم ، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم ، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم ، می گفتیم. به مرجئه گزائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم پیر مردی را که نمی شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می کرد ، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی

داشت که در پی آن بودند بیند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیر مرد یکی از آنها باشد ، از این رو به احوال گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم ، این پیر مرد مرا می خواهد نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیر مرد به راه افتادم ، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم ، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا در خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و به من گفت: بفرما ، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه به سوی مرجئه برو نه به سوی قدریه نه به سوی زیدیه نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج ، [بلکه] به سوی من ، به سوی من.

عرض کردم: فدایت گردم ، پدرت در گذشت؟

فرمودند:

آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند:

آری.

گفتم: پس از او ، امام ما کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم ، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند:

عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم ، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم

، شما مید؟

فرمودند:

نه ، من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم: فدایت کردم ، شما امامی دارید؟

فرمودند:

نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای عزوجل نمی داند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت کردم ، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن ، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت کردم ، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند ، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را بینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند:

هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی ، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند ، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احوال برخوردم ، گفتم: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت ، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم ، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم ، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم ، کسی نزد عبدالله نمی رفت ، چون چنین دید گفتم: مردم در چه حالند؟! به او

خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا وَحَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزِمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَارَادَتِي ، فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِنَابِهِ وَقُلْتُ لِلْغَلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرُ إِلَيَّ قَالَ لِي: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَكَ وَهَدَاكَ لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَآمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ. {الكافي، ج ١، ص ٣٥٥}

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم ، همین که به مکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع به مذهبیم) خلجان کرد ، خودم را به ملتزم {دیوار بین حجر الاسود و در خانه ی خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند} چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی ، مرا به بهترین دینها هدایت کن» ، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند:

بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند:

خدا دعایت را

اجابت کرد و به دین خودش هدایت فرمود.

گفتم: گواهی می‌دهم که شماید حجت خدا و امین او بر خلقش.

۳. هدایت به واسطه‌ی روح الأمر

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ. {تأویل الآيات الظاهرة، ص ۳۲۲}

ابوحمزّه از قول حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که درباره‌ی آیه: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، فرمودند:

یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه علیها السلام اند، خداوند روح را در سینه‌های ایشان وحی می‌کند.

مقصود از این روح، که خدا در سینه‌ی امامان وحی می‌کند چیست؟

در قرآن کریم، این مطلب درباره‌ی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ
إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» {شوری، ۵۲}

«و اینچنین، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم و توجه می‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم و همانا تو، قطعاً به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کنی.»

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می‌دهد، از روحی که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تعلیم می‌دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می‌گردد. درباره‌ی

پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم ، اختصاص آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا».

اولین این عباد ، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و پس از او ، به دلیل آیات و روایات بسیاری ، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهل بیت علیهم السلام آن جناب می باشند و ایشان نیز از آن روح بهرمنندند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» قَالَ: خَلَقْتُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْبِرُهُ وَيَسُدُّهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ. {الكافي ، ج ١ ، ص ٢٧٣}.

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

روح آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد ، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يَسُدُّهُمْ. {الكافي ، ج ١ ، ص ٢٧٣}.

و فرمودند:

آن روح با احدی از گذشتگان نبوده

جز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح ، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» {اسراء ، ۸۵}.

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند ، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكَوَتِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳}.

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) ، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه علیهم السلام است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: ائمه علیهم السلام توسط امر خدا هدایت می کنند و مقصود این باشد که توسط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوم هدایت به امر اینست که اهل بیت علیهم السلام به واسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان

سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان بود. اگر تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در دو آیه ی مذکور ، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آن رو که دو آیه ی مذکور درباره ی امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» وصف معرف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

آیه ی سوم

اشاره

آیه ی دیگری که در آن نیز ، شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در آیه ی ذیل خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» {رعد ، ۷.}

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»

انذار ، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی ، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد ، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی ، خداوند ، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات ، به جای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذر

(: انذار دهنده) فرستادیم. {سبأ، ۳۴ و ۴۴، صافات، ۷۲ و زخرف، ۲۳}.

در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بیان فرموده که رسالت بشارت و انذار، در آن حضرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» {فرقان، ۱}.

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَ كُمْ بِهِ» {أنعام، ۱۹}.

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم».

«هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» {أحقاف، ۱۲}.

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد.»

قرآن کتاب انذار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول ابلاغ این متن به امت می باشند. از این رو ایشان در آیه ی مورد بحث، «مُنذِر» نامیده شده اند. شأن انذار (با ابلاغ آیات الهی) در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به شأن هدایت، اصالت دارد و شأن هدایت را در دو افق برای آن حضرت به دنبال خواهد داشت:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی (: متن انذار) را که به تدریج در طول دوران رسالت، بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ

أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ» {نمل ، ۹۱ و ۹۲}.

«... و من مأورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود ، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم.»

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» {سجده ، ۲ و ۳}.

«فرو فرستادن کتاب ، که هیچ شکی در آن نیست از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حق است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی ، امید که هدایت یابند.»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل) ، با استفاده از کل قرآن که به صورت دفعی بر وجود مطهر ایشان نازل شده بود (انزال) ، برای امت تبیین فرمایند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» {نحل ، ۴۴}.

«و این قرآن را بصورت دفعی به سوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی به سوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند.»

امت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد ، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» {نحل ،

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

اگر چه در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله کل قرآن بصورت تدریجی برای امت فرو فرستاده شد و تبیین ایشان نسبت به آیات الهی ، مانع بروز اختلافات بود ، ولی پس از رحلت آن جناب ، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در امت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه ، به تنهایی ، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

خیر ، بروز اختلافات ، به خاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم ، پس از پیامبر ، این امت را مکلف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/ ۳۱ و ۳۲ و رعد/ ۴۳) ، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند.

اگر کسی آن بندگان برگزیده را یافت و تبیین ایشان را شنید و ایمان آورد ، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است ، کار ایشان تبیین معارف قرآن (: متن انذار) و هدایت امت از طریق این تبیین است. این بندگان همان

کسانی هستند که در آیه ی مورد بحث (رعد ، ۷) ، خداوند با نام «هادی» : «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است.

قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ؛ مَعْنَى الْهَادِي: الْمُبِينُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. {بحار الأنوار ، ج ۵ ، ص ۲۰۸ ، از تفسیر نعمانی.}

حضرت امیر علیه السلام درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» ، فرمودند:

هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنْتَ الْهَادِي الثَّانِي. {اليقين ، ص ۵۰۴.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

شما دومین هدایت کننده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که چگونگی هدایت ایشان توسط قرآن بیان شد).

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُنذِرُ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَادِي ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعْتُ إِلَيْكَ.

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَيَّ رَجُلٌ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ ، مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِي مَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِي مَنْ مَضَى. {كافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۱.}

ابو بصیر گوید: برای امام صادق علیه السلام این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی

را هدایت کننده ای است» ، حضرت فرمودند:

بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. ای ابامحمد! آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم ، همیشه از شما خانواده هدایت کننده ای پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند:

خدایت رحمت کند ای ابامحمد ، اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی مورد بحث (رعد ، ۷) یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام تبیین کننده ی تعالیم رسالت (و در صدر آنها قرآن) است ، اگر آیندگان بخواهند به حقایق آموزه های رسالت ، آنگونه که بوده ، دست یابند چاره ای ندارند مگر اینکه بیان درست آن را از امام بخواهند. در واقع وجود امام لازم است تا آموزه های رسالت از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که رسالتش را تمام و کمال به امت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش تبیین فرماید و از این طریق امت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی را قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای از شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام را که مطالب مذکور

در آن مطرح گشته می آوریم:

مردی از مخالفان اهل بیت علیهم السلام ، از شام خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم ... حضرت به او فرمودند:

با این جوان یعنی هشام بن حکم مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان! در باره امامت این مرد از من پیرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام خشمگین شد ، طوری که می لرزید ، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا! ای مرد! آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

- شامی: بلکه پروردگارم نسبت به مخلوقاتش خیرخواه تر است.

- هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

- برای ایشان حجت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هایشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

- قرآن و سنت است.

- قرآن و سنت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو به خاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند ، امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است ، زیرا عبارات کتاب و سنت معانی

مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود) و اگر بگوییم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم ، قرآن

و سنت ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند:

از او پرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد! چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است: پروردگارشان یا خودشان؟

- هشام: پروردگارشان از خودشان خیرخواه تر است.

- شامی: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق علیه السلام کرد) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند به میراث علمی که از پدران دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او پرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که پرسم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راحت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفתי، اکنون اسلام آوردم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید ، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و

هدایت به سوی قرآن

اشاره

اهل بیت علیهم السلام وارثان علم قرآنند. خداوند متعال علم و فهم دقیق و ظرائف قرآن را به اهل بیت علیهم السلام عطا فرموده، انشاء الله در قسمت مربوط به خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام دلایل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهد شد. اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را (کسانی را که امامت، ولایت و هدایت ایشان را پذیرا شوند) به سوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می کنند. ایشان کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا حَدَّثْتَكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْقِبْلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» {نساء/۱۱۴} وَ قَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أُمُورَ الْكُمِّ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» {نساء/۵} وَقَالَ: «لَا تَشْتَلُوا عَيْنَ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّ لَكُمْ تَسْتَوْكُم.» {مائده/۱۰۱} وَ حَدِيثِ دَرِّ: الْكَافِي، ج ۱، ص ۶۰}.

ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه

و آله از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

خدای عزوجل می فرماید: «در بسیاری از سخنان درگوشی آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست بی خردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید.»

آن چنان کلمات آل الله علیهم السلام با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی، کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي خُطْبِهِ بِنِئْنِي أَوْ بِمَكَّةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ. {تفسير العياشي، ج ١، ص ٨.}

حضرت صادق علیه السلام در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند:

ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آن را گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آن را نگفته ام.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ. {تفسير

العياشي، ج ۱، ص ۸.

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آن را بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آن را مپذیر.

عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يَصِيحُ دَقُّهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ. {تفسیر العياشي، ج ۱، ص ۹.}

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهل بیت علیهم السلام نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهل بیت علیهم السلام نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنا بر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیات گردیدند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» {انعام/۱۴۴.}

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که

تمسک به قرآن ، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمودند:

«لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»: {الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۱۵}.

«هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آن دو تمسک جوئید.»

کسانی که دم از «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» زدند ، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین {علامه ی امینی (ره) در کتاب گرانمایه ی الغدیر ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا ، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.} از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده ، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ» {فصلت/۲۹}.

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر ، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهمیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سُوْرَةِ بْنِ كَلْبٍ عَنْ أَبِي عَبِيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ» ، قَالَ: يَا سُوْرَةُ! هُمَا وَاللَّهِ هُمَا ثَلَاثًا وَاللَّهِ يَا سُوْرَةُ إِنَّا لَخَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي السَّمَاءِ وَإِنَّا لَخَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۳۴}.

سوره پسر کلب گوید: امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه

بُن دِعَامَةَ عَلِيٍّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا قَتَادَةَ! أَنْتَ فَعِيَهُ أَهْلُ الْبُصْرَةِ؟

فَقَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَّغَنِي أَنْكَ تَفَسَّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ.

قَالَ قَتَادَةُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَبَا: «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ.» {سبأ/١٨}.

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهُ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَشَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةَ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهُ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَتُدْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يَضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَا حُهُ؟

قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ ، وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَهُ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّنَا يَهْوَانَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» {ابراهيم/٣٧}. وَ لَمْ يَغْنِ الْبَيْتَ فَيَقْمُولَ إِلَيْهِ ، فَخُنَّ وَ اللَّهُ دَعَاهُ إِبرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَاجَتُهُ وَ إِلَّا فَلَا ، يَا قَتَادَةَ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ قَتَادَةُ: لَا جَرَمَ وَاللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّطَ بِهِ. {الكافي،

زید شحام گوید: قتاده پسر دعامة خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید. حضرت بدو فرمودند:

ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند:

شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند:

دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر، بنا بر علم و دانش.

فرمودند:

اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی، من از تو بپرسم؟

گفت: بپرسید

فرمودند:

مرا خبر ده از گفتار خدای عزوجل که در سوره ی سبأ می فرماید:

«در میان آن منازل، سیر و سفر مقرر داشتیم، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.»

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال، مرکب حلال و کرایه ی حلال به قصد خانه

کعبه بیرون آید، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش باز گردد.

حضرت فرمودند:

ای قتاده! تو را به خدا، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون

آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده پاسخ داد: آری ، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای ، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای ، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت

به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد ، چنان که خدای عزوجل (از قول حضرت ابراهیم علیه السلام) فرموده: «و دل‌های گروهی از مردم را مایل به آنها گردان» ، مقصود ، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن» ، پس به خدا سوگند ، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در حق ماست ، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست ، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكَرُوا أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ أَكَلَ طَعَامًا مَعَ الْأَيَّامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا؟

فَقَالَ لَهُ: وَيَلَيْسُكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» {توبه/۷۴} وَ يَقُولُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ.» {توبه/۵۹}

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَاللَّهِ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَلَى قَدْ

قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتُهُمَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» {محمد (صلى الله عليه و آله)/ ۲۴} وَ قَالَ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» {مطففين/ ۱۴. و حديث در كنزالفوائد، ج ۲، ص ۳۶}.

نقل شده كه ابوحنيفه با حضرت صادق هم غذا شد، وقتى حضرت صادق عليه السلام دست از غذا كشيدند گفتند: «حمد و سپاس خدائى را كه پروردگار جهانيان است، خدايا اين از سوى تو از جانب رسول توست.»

ابوحنيفه گفت: اى ابا عبدالله! با خدا شريك قرار دادى؟!

حضرت فرمودند:

واى بر تو! خداوند متعال در كتابش مى فرمايد: «آنها فقط از اين انتقام مى گيرند كه خداوند و رسولش، آنان را به فضل خود، بى نياز ساختند» و مى فرمايد: «اگر به آنچه خدا و پيامبرش به آنان داده راضى باشند و بگويند: خدا ما را بس است و به زودى خدا و رسولش، از فضل خود به ما مى بخشند ما تنها رضى او را مى طلبيم.» {در اين دو آيه اى كه حضرت به عنوان شاهد و دليل بر كلام خود مبنى بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا صلى الله عليه و آله ذكر كردند نيز، بخشش و فضل، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.}

ابوحنيفه گفت: به خدا قسم گوئى تا كنون هرگز اين دو آيه را از كتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند:

آرى، هم خوانده اى و هم شنیده اى، ولى خداوند متعال درباره تى تو و امثال تو اين آيه را نازل کرده: «يا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنين نيست (كه آنها

می پندارند) ، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

آیه ی چهارم

آیه ی چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» {بقره/۳۸}

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آید! هر گاه هدایتی از من برای شما آمد ، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِيرُ الْهُدَى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ اللَّهُ فِيهِ: «فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمودند:

تفسیر هُدی (: هدایت) علی علیه السلام است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند.»

تبعیت ، شرط هدایت

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته ، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر ، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم ، از قول دو تن از پیامبرانش ، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» {مریم ، ۴۳}

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» {غافر/۳۸}.

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» {أعراف/۱۵۸}

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم ، خدایی که آسمانها و زمین از اوست ، معبودی جز او نیست ، زنده می کند و می میراند ، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده ، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید.»

از آن رو که وظیفه ی انسان در قبال هدایت و هدایتگر ، تبعیت است ، درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر صلی الله علیه و آله است:

«وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» {أعراف/۱۵۷}

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»: {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴}.

«مقصود از نور در اینجا ، امیرالمؤمنین علی و دیگر امامان علیهم السلام می باشند.»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَنْ عِلْمُ اللَّهِ عَلِمْنَا وَمِنْ حُكْمِهِ أَخَذْنَا وَمِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبَعُونَا تَهْتَدُوا. {بصائر الدرجات ، ص ۵۱۴}.

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ما خاندانی هستیم

که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَمِنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»
{نساء/۱۱۵}

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت ، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَالْأَشْعَثُ وَ جَرِيرُ الْبَجَلِيِّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْكُوفَةِ بِالْفَرَسِ ، مَرَّ بِنَا ضَبُّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!» خِلَافًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

دَعُهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۷۵}

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلِی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین!» قصدشان مخالفت با حضرت علی علیه السلام بود. مرد انصاری از پیش آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند:

رهایشان کن ، همان سوسمار در روز قیامت امام آن دو است ، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم.»

آیه ی ششم

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يُحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» {أعراف/۳۰}

«گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا

سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يَعْنِي أُمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أُمَّةِ الْحَقِّ «وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ.» {علل الشرائع ، ج ۲ ، ص ۶۱۰}

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند:

امامان جور را به جای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند.»

آیه ی هفتم

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» {أعراف/۱۸۱}

«و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق ، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم» ، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت ، همین مطلب عنوان شده است:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» {أعراف/۱۵۹}

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّةً مُّوسَىٰ افْتَرَقَتْ عَلَىٰ إِحْدَىٰ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَّاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّةً عِيسَىٰ

افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ النَّاجِيِ قَالَ الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُكَ. {طرائف، ج ۲، ص ۴۳۰، نهج الحق، ص ۳۳۱، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۸۵.}

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند:

کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَصِيرٍ: أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هَدَاهُ فَسُمُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلٍ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَتَيْتُمْ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ. فَأَتَيْتَ مُوسَى الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلَكُمُوهُ.

يا أبا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمْ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَاَنْشَعَبْتُمْ

مَعَ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبْتُمْ وَاخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَارَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا
فَأَنْتُمْ وَاللَّهُ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُونَ مِنْ مُحْسِنِكُمْ وَالْمُتَجَاوِزُونَ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يَتَقَبَّلْ
مِنْهُ حَسَنَةً وَ لَمْ يَتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيِّئَةٍ. {الكافي، ج ٨، ص ٣٣}

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام به ابابصیر فرمودند:

ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهل بیت) خیر ترک کردند و شما شر را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبران صلی الله علیه و آله در آمدید و به راهی رفتید که آنها

رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد بر شما و باز هم مژده باد بر شما. به خدا سوگند، شما باید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکارانتان درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد.

امامان علیهم السلام بنا بر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتاً اهل بیت علیهم السلام و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمْ الْأَئِمَّةُ. {الكافي، ج ۱، ص ۴۱۴}

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی این خدای عزوجل (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند:

ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَادَانَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي. {كشف اليقين، ص ۳۸۹}

زادان گوید: حضرت علی علیه السلام فرمودند:

این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در

بهشت و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حق آن‌ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

{«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْذِلُونَ» قَالَ: يَعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۴۳}

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی آیه: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» ، فرمودند:

مقصود امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد صلی الله علیه و آله در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرماید: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی علیه السلام همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتاً تنها همان یک فرقه امت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا كِتَابِ

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَهُ. {معانی الأخبار ، ص ۹۴}

ابابصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ... امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند:

مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند و به آن دو چیز گرانمایی که مأمور به تمسک به آن دو گشته اند ، چنگ زدند ، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و و پاک و مطهرشان ساخته و آن دو بعد از پیامبر ، جانشین او بر امتش می باشند.

شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت ، شیعیان و دوستان حضرت امیر علیه السلام می باشند ، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»: {رک: احقاق الحق ، ج ۵ ، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶ ، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱ ، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳ ، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳ ، ص ۳۸۱}

«علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام است.»

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند ، آیا با این حال ، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ. {تفسیر قمی ، ج ۱ ، ص ۳۱۲}

ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند:

اما آنها که به سوی حق هدایت می کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله پس از اویند ، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند ، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ قَضَى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَضِيهِ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَتْ أَوَّلَ قَضِيهِ قَضَى بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَقْضَى الْأَمْرُ

إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَتَى بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ ابوبكر أ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَلِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنِّي لَمَّا أَسَلَمْتُ وَ مَنَزَلِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَبَيْتُهَا.

قَالَ: فَاتْلُفْتَ ابوبكر إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُغْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِيًّا.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ يُؤْتِي الْحُكْمُ فِي مَنَزِلِهِ.

فَمَاتُوهُ وَ مَعَهُ سَيِّلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ فَأَقْتَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَكْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَيَّ مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ ، فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

فَفَعَلَ ابوبكر بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَقَدْ أَرَشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجِدَّ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْآيَةِ فِي وَ فِيهِمْ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.» {يونس ، ٣٥ و حديث در الكافي ، ج ٧ ، ص ٢٤٩. شيخ مفيد در كتاب الإرشاد اين قضيه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: جاء الخبر من رجال العامة و الخاصة.}

ابابصير از امام صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند:

روزی حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قضاوتی کردند که کسی پيش از ايشان آن گونه قضاوت نکرده بود و اين اولين قضاوتی بود که پس از رسول خدا صلى الله عليه و آله نمودند؛ وقتی رسول خدا صلى الله عليه و آله رحلت فرمودند و ابوبكر

مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آن را حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آن را حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی علیه السلام به ابوبکر فرمودند:

کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند و جويا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر @ [آن مطلب] شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی علیه السلام عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند:

خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟»

رَوَى جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ

وَعُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَابْنُ مَسْعُودٍ وَاللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ ، أَيْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا ، فَجَاءَ ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ. {المنقب ، ج ٢ ، ص ٣٦٨}

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند:

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند.

آیه ی نهم

{وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ} {نحل/١٦}

{و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند}

عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَالنَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. {الكافی ، ج ١ ، ص ٢٠٧}

و شاء گوید: از حضرت رضا صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آیه ی دهم

{وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ} {نحل/٣٦}

{و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضیشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود}

عَنْ حَطَّابِ بْنِ مُسْلِمَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مِمَّا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَوْلًا يَتَّبِعُهَا وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عِبَادُونَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بِتَكْذِيبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ قَالَ: «فَسِيرُوا

فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.» {تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸}.

خَطَّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این همان فرموده ی خدا در

کتابش است «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

آیه ی یازدهم

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» {طه/۸۲}

«و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحِارِثِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، قَالَ: أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ يَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى! وَاللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قَبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدَى. قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِلَيْنَا. {تفسير قمی، ج ۲، ص ۶۱}

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند:

نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم، هر چند در انجام کاری بکوشد، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان کردم! به سوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند:

به سوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيُطَوَّفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ

لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَائِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأَرِيكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَيْفِيَانَ الثَّوْرِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بَلَمَا هُدِيَ مِنَ اللَّهِ وَ لَمَّا كَتَبَ مُبِينٍ ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. {الكافي، ج ١، ص ٣٩٢}.

سیدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر علیه السلام وارد شدند. دست مرا گرفتند و ره به خانه ی خدا فرمودند:

ای سدییر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند:

به سوی ولایت ما.

سپس فرمودند:

ای سدییر! کسانی که مردم را از دین خدا جلوگیر می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند ، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار ، از دین خدا جلوگیری می کنند ، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند

، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند تبارک و تعالی و رسولش به آنها خیر دهد ، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای تبارک و تعالی و رسولش دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» قَالَ: وَمَن تَابَ مِن ظُلْمٍ وَآمَنَ مِن كُفْرٍ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَلايَتِنَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ. {الدرجات ، ص ٧٨}

يعقوب بن شعيب گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

هر کس از ظلم با توبه بازگردد و از کفر با ایمان و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّي قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» ، فَمَا هَذَا الْإِهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيْمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَيْمَةِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {تأويل الآيات ، ص ٣١٠}

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم ، اینکه خداوند (فرموده: (آیه ی مذکور) ، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند:

به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است ، امامی پس از امام دیگر.

آیه ی دوازدهم

«قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا

يَأْتِيَنكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلَّ وَلَا يُشَقِّقَ» {طه/۱۲۳}.

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يُشَقِّقُ»، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَايَ اللَّهُ تَهْتَدُوا وَتَرْشُدُوا وَهُوَ هُدَايَ وَهُدَايَ وَهُدَايَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ اللَّهُ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يُشَقِّقُ. {تأويل الآيات، ص ۳۱۴}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم علیه السلام از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند، ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید و آن، هدایت من است و هدایت من، هدایت علی بن ابیطالب علیه السلام است، پس هر که پیرو هدایت او باشد، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و

آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

اشاره

«قُلْ كُلُّ مُتَّبِعٍ فَتَرْبُّوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» {طه/۱۳۵}.

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: اهْتَدَى إِلَى وَلايَتِنَا. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۷}.

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خداوند عزوجل (آیه ی مذکور) پرسش شد ، فرمودند:

یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِيُّ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَهْدِيُّ مَنِ اهْتَدَى إِلَى طَاعَتِهِ. {تأويل الآيات ، ص ۳۱۷}.

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمود: راه راست حضرت قائم علیه السلام است و هدایت یافته ، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات ، اهل بیت علیهم السلام در روایات متعددی که از ایشان صادر شده ، هدایت شدن را ، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

۱. ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته ، از این رو هر کس به سوی آن هدایت شد و آن را پذیرفت ، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

۲. راه یافتن به

ولایت مساوی است با هدایت به سوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید ، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهل بیت علیهم السلام ، آن گونه که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند ، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریحی و هدایت تبیینی اهل بیت علیهم السلام مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» {حج/۲۴}

«و به سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمْزُهُ وَجَعْفَرُ وَعُبَيْدُهُ وَسَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَارٌ هُدُوا إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي ، ج ۱ ، ص ۴۲۶}

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

(از مصدق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ. {المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۶۹}

ضُرَيْسِ كِنَاسِيِّ از حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور پرسید ، فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت

و ولایت اهل بیت علیهم السلام).

آیه ی پانزدهم

اشاره

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» {نور/۵۴}

«بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است، اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ الْأَمِيَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» مِنْ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْأَمَانَةِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِي أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا بَيْنَ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَيْ وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِيًّا تَهْتَدُوا «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» هَكَذَا نَزَلَتْ. {تأويل الآيات ، ص ۳۶۴}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از قول پدرشان درباره ی آیه: «بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست» فرمودند:

بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمانهای که خدا از شما در مورد علی علیه السلام گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده، پس اینکه فرموده: «اگر از

او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهراً صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر شرط هدایت یافتن معرفی شده ، اما در کلام حضرت امام کاظم علیه السلام در ذیل این آیه ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم علیه السلام ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

۱. در آیه ی نساء/۵۹ خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولو الامر که اهل بیت علیهم السلام می باشند با یک امر «أطيعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت علیهم السلام و در صدر ایشان ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام نیز موجب هدایت یافتن می شود.

۲. خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت ، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: {آل عمران/۱۶۴}

«هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» {آل عمران/۱۴۴}

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده ی خداست ، پیش از او نیز ، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود ، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد ، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.»

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» {آل عمران/۱۴۹}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید ، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین ، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹ ، به اهل بیت علیهم السلام با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر ، از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند ، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست ، بلکه مورد نهی آن بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند

مسلمانان از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی گذشته اش بازگشته است. پس ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه ی هدی علیهم السلام به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) موجب هدایت یافتن می شود.

آیه ی شانزدهم

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» {زمر/ ۱۷ و ۱۸}.

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده ، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند ، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند»

در این دو آیه ، ابتدا خصوصیت اجتناب و برکناری از پرستش طاغوت به عنوان اولین خصوصیت اولوا الالباب مطرح شده و در پایان آیه ی دوم ، ارمغان هدایت الهی برای ایشان به عنوان نتیجه آمده است. اجتناب از بندگی طاغوت ، شرط جدائی ناپذیر هدایت است {آیه ی نحل/ ۳۶ نیز مؤید مطلب مزبور است. رک: همین جزوه ، ذیل «آیه ی دهم».} و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آن را هدایت یافته تر از اهل بیت علیهم السلام پنداشتن ، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» {نساء/ ۵۱}.

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جُبت و طاغوت {راغب در

مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند. {ایمان می آورند و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!}

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان ، ائمه هدی علیهم السلام ، هم خود در انتها مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم ، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی علیهم السلام ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» فَلَانٌ وَفُلَانٌ «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يَقُولُونَ لِأَيُّمِهِ الضَّلَالِ وَالِدُعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا.» {بصائر الدرجات ، ص ۳۴}

برید عجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر

روگردان کند. {ایمان می آورند} فرمودند:

(مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش می گویند: «آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند!» ایشان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت.»

اولوا الالباب ابتدا از بندگی طاغوت کناره گرفتند و آنگاه هدایت را از معدنش جسته و پیروی کردند که به شرف هدایت الهی نائل گشتند:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ آيَةٍ، قَالَ: هَيْمُ الْمُسْلِمُونَ لِأَيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ حَيَاءُ وَبِهِ كَمَا سَمِعُوهُ. {الكافي، ج ١، ص ٣٩٢}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه: «کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند» پرسیدم، فرمودند:

آنها تسلیم شدگان در برابر آل محمدند صلی الله علیه و آله، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که شنیده اند تحویل دهند.

آیه ی هفدهم

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» {محمد (صلی الله علیه و آله)/ ١٧}

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»

عَنْ حَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: يَا حَيْثَمَةُ، إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَقْدَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ

الْبَيْتِ ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يَحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَزِنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يَرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى
«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَيَّ هُدَاهُ. {تفسير فرات ، ص ۴۱۷}

خیثمه جعفری گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم. فرمودند:

خیثمه! همانا محبت ما اهل بیت ، به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد؛ با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده ، چون خدا خیر او را خواسته و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» ، یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بَوْلَايِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «زَادَهُمْ هُدًى» حَيْثُ عَرَفَهُمُ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» أَيْ
تَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَانًا مِنَ النَّارِ. {تأويل الآيات ، ص ۵۷۲}

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی علیه السلام «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ

ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ» {محمد/۲۵}.

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها، روگردان شدند، شیطان این کار زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ»؛ فَلَانٌ وَفُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وِلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي، ج ۱، ص ۴۲۰}.

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ» {محمد/۳۲}.

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند»

قَالَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى]: «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ» أَي قَاطَعُوهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ لَهُ. {تفسير قمی، ج ۲، ص ۳۰۸}.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره: «و از رسول خدا جدا شدند» فرمودند:

یعنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها نسبت به اهلیتشان پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» قَالَ: فِي أَمْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {كشف اليقين، ص

امام باقر علیه السلام درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند:

نسبت به امر (ولایت) حضرت علی علیه السلام مطلب را برایشان روشن کرد.

آیه ی بیستم

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» {ملک/۲۲}.

«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!»

عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَىٰ ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَنَحْنُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِ شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فَضِيلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَ لَا يَدِينُونَ دِينًا. يَا فَضِيلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكَبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكَبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَاللَّهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْصِيَاءَ. {الكافی، ج ۸، ص ۲۸۸}.

فضیل گوید: همراه امام باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام شدم ، حضرت به من تکیه زده بود ، کنار درب بنی شیبه بودیم ، حضرت نگاهی به سوی مردم انداخته و فرمودند:

ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین ، بر روی خود واژگوند ، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر چهره خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم

گام برمی دارد؟!» و فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود (از صراط مستقیم) علی علیه السلام و اوصیاء هستند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّئًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَنْ يَمْشِي عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {الكافي، ج ١، ص ٤٣٣}.

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

همانا خدا کسی را که از ولایت علی علیه السلام برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است. و کسی را که از علی علیه السلام پیروی کند ، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آیه ی بیست و یکم

«وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» {جن/١٣}.

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم ، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی.»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ» ، قَالَ: الْهُدَىٰ الْوَلَايَةُ ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا. {الكافي، ج ١، ص ٤٣٣}.

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را

شنیدیم به آن ایمان آوردیم» ، فرمودند:

هدایت همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم ، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد.

انتخاب هدایتگر

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و با خبر داشتن از سرّ و نهان هر انسان ، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته ، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد!

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ {أنعام، ۱۱۷}

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود و همو به راه یافتگان داناتر است»

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ {يونس، ۳۵}

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است ، چگونه حکم می کنید؟»

بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است. خداوند نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلاً چنین اختیاری به بشر نداده است:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ {قصص/۶۸}

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خداوند از

همتایانی که برای او قائل می شوند!»

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَرُبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ كَيْفَ شَاءَ ، ثُمَّ قَالَ: «وَ يَخْتَارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبْنَا ، فَجَعَلَنِي الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ» يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي اخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي صِدْقُوتُهُ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يَعْنِي اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِهِ كَفَّارٌ مَكَّةَ.»
{الطرائف، ج ۱، ص ۹۷}

انس بن مالک گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند ...» پرسیدم. فرمودند:

خداوند آدم را از گل ، آنگونه که می خواست آفرید ، سپس فرمودند:

«و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند:

«آنان اختیاری ندارند» یعنی [می فرماید:] برای مردم حق انتخاب قرار ندادم لکن خود هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند:

«منزه است خداوند از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزه است خداوند از همتایانی که کافران مکه برای او قائل می شوند.

خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»: {لیل ، ۱۲}

«همانا هدایت

تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از این رو که برای هدایت ، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام به حال خود وانمی گذارد. آیه: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»: {رعد ، ۷}.

«و هر قومی را هدایتگری است» ، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. همچنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَلَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بَعِيرٍ حُجَّهٍ لِي وَ دَاعٍ إِلَيَّ وَ هَادٍ إِلَيَّ سَبِيلِي وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنَّ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ. {الكافی ، ج ۸ ، ص ۲۸۵}.

من مردم را بدون حجت خود و دعوت کننده ی به سوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود و نهم ، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمائی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادت‌مندان را رهنمائی کنم و بر بدبختان اتمام حجت باشد.

او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیماً پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَى وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكَ فُسْأَقَ قُرَيْشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ. {بصائر الدرجات ، ص ۱۲۱}.

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی بلکه

بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب حضرت حق امام و هدایتگر این امت گشته و لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. لذا پیامبر با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی.» و این مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه شامل حال امامان پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود.

عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَيَّمِينَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزُويَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ. {الكافي، ج ١، ص ٢٧٨}.

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است، امام حق ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْمًا وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَأَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرْقِ الْمُخْتَلَفَةِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَأَى شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَالِدَلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ فِيمَا هِيَ؟

قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَاسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٠٠}.

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند، یکی

از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند:

به نص و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش و مستجاب شدن دعای او.

اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نص دارد ، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نص بر امامت امام بعد و معرفی او لازم است از سوی امام قبل ، یا امامان قبل ، یا پیامبر و یا حضرت حق رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمه ی هدی ، در روایات بیش از هر تعبیر توصیف دیگری (در موضوع هدایت) ، در خصوص اهل بیت علیهم السلام استعمال شده است. زیرا عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمه مطرح فرموده که در قسمت آیات ، در دو آیه ی اول مورد بحث قرار گرفت.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا بَابُ الْهُدَى بَعْدِي. {أمالی الصدوق ، ص ۳۱}

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! همانا علی علیه السلام ، پس از من در هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم بودند وجود ایشان ، همچون دربی بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت ، دربی که بایستی از آن هدایت را جستجو کرد ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ.

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

همانا علی علیه السلام دری از درهای هدایت است، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج،

در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد.

در زیارت مأثور امام حسین علیه السلام نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى»: {الکافی ، ج ۴ ، ص ۵۷۰}

«شهادت می دهم که شما یید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت.»

با توجه به اینکه اهل بیت علیهم السلام درهای هدایتند ، قسمتی از خطبه ی حضرت علی علیه السلام را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه ، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درب هدایت بیگانه است.

در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا ، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است ... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهُوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَعَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۸}

«و از کور دلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد ، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت.»

اینکه فرمودند:

«کلید درهای هدایت شد» ، بیانگر اینست که چنین بنده ای ، دم از اهل بیت علیهم السلام می زند و دیگران را به سوی ایشان ره می نماید.

در ادامه ، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است ، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده ، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق

می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند ... «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۹}.

چهره او چهره انسان و قلبش قلب حیوان است ، درب هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند و درب کوری را نمی شناسد از آن رو گرداند ، پس او مرده ای است در میان زندگان.

آنگاه حضرت ، از این قسمت خطبه به بعد ، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را که درهای هدایتند معرفی می فرمایند.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى. {بحار الأنوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲}

به خدا قسم ستونهای هدایت فرو ریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عِلْم ، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسط آن علم به چیزی حاصل می شود: «الْعِلْمُ إِشْمٌ لِمَا يَعْلَمُ بِهِ». {التحقیق ، ج ۸ ، ص ۲۱۰} در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر «علم الهدی» وارد شده است. {بلد الامین ، ص ۷۳}.

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ائمه علیهم السلام علامتها و نشانه های هدایتند ، یعنی خدا ایشان را علامت و نشانه ای برای دریافت هدایت قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَإِنَّمَا تُؤْتِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادٍ سَيِّحِيٍّ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عِلْمُ الْهُدَى. {خصائص الأئمة ، ص ۷۲}

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آن را علم ساخته؛ از هر راه و مجلس دور دستی نزد تو می آیند. و تنها تو علم و نشانه ی هدایت هستی.

و در دعای مأثوری که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر

است ، به خدا عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ فَلِمَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ إِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا إِلَىٰ وَلَايِهِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْأَثَمَةِ الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ
أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَأَعْلَامًا الْهُدَىٰ. {تهذيب الأحكام ، ج ۳ ، ص ۱۴۵}

خداوندا! تو را سپاس به خاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت ، امامان
هدایگر راهنمایی که آنها را پایه های توحید و علم های هدایت قرار دادی.

حضرت صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمودند:

«فنحن أعلام الهدى»: {دعائم الإسلام ، ج ۱ ، ص ۵۰}

«مائیم نشانه های هدایت».

همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت علیهم السلام تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در
دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان علیه السلام نیز تعبیر مذکور وجود دارد.
{الإحتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۹۴}

مهمترین خصوصیتی که علم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدائی است ، علم باید آشکار باشد. از این رو خداوند متعال ،
پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و
نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدائی امام پس از پیامبر صلی
الله علیه و آله است ذکر می نمایم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از یک تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری ، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است ، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مکر و منکر در شرق و غرب زمین می رسد و اگر روا بود که حجت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد ، لازم می آمد که جوینده و خواستار ، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد ، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند ، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آن که در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست ، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و

دعوت نزدیکترند و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و به خاطر برتری و شرافت این مقام، هر یک مدعی آن گردند، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. {کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۶}.

اهمیت روز عید غدیر به خاطر همین است که در این روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر حضرت حق، حضرت علی علیه السلام را در مقابل تمام امت علم نمودند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» {انشراح ۷/ و ۸} يَقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ عَلَمَكَ وَاعْلِنْ وَصِيكَ فَأَعْلِمُهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. {الكافی، ج ۱، ص ۲۹۴}.

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و به سوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند:

می گوید: وقتی فراغت یافتی علمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی این دستور الهی) فرمودند:

هر که را من مولا- بودم علی مولا-ست، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه این را فرمودند.

اما برخی از خفاش صفتان این

امت چشم خود را بر روی این عَلم بسته اند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود فرومانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِدِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَكَرْنَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَارَ بَيْنَنَا كَلَامٌ فِي غَدِيرِ خُمٍّ ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَمَا تُقَرُّوا لَهُمْ بِحَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَيُخْصِمُواكُمْ!»!

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ وَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا يَقَرُّونَ بِهِ أَمَا هُوَ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَى ، هُوَ عِنْدِي وَقَدْ رَوَيْتُهُ! ... {أمالی مفید ، ص ۲۶}

محمد بن نوفل گوید: نزد هیثم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد ، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد اینان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند!»

ناگهان رنگ چهره هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند ، مگر تو خود قبول نداری نعمان؟!

گفت: چرا ، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ...

اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِيمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَى وَ عَيْنَاهُ. {غیبت نعمانی ، ص ۲۷}

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتیم

آیه الهدی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَيْلَةَ أُشْرِي بِِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنْ عَلِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ آيَةُ الْهُدَى. {مئه منقبه ، ص ۸۹}

ابوهریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی علیه السلام نشانه ی هدایت است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ آيَةُ الْهُدَى. {بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ٢٥٩}.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر علیه السلام در شأن ائمه علیهم السلام فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ... رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاةٍ لَمَا يَهْتَدِي هِدَاةً إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ. {الكافی، ج ١، ص ١٩٨}.

خداوند عزوجل آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد. هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حق ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته، در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر، به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وهله ی اول پرچم بود، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویارویی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَيَقَاتِلُ عَلَيْهَا وَإِلَيْهَا تُمِيلُ الْمُقَاتِلَةُ». {مجمع البحرين، ج ١، ص ١٩٩}.

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات، درباره ی ائمه علیهم السلام آمده است. اهل بیت علیهم السلام چه در گذشته و چه در حال و آینده، در همه ی میدانهای علم و عمل، پرچم هدایتند. در رویارویی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل، در مقابل نفس اماره و شیطان، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبدا دشمن پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی که در کتب مناقب فریقین، این تعبیر

آمده است: «عَلَى رَايَهُ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَهُ الْهُدَى». {إحقاق الحق، ج ۴، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱}.

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر بدنبل آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آن را ندارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ وَالْهُدَى مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَّ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَّ» {کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۱۵}.

پرچم حق و هدایت با ماست. هر کس از آن پیش رود از دین خارج شود و هر کس آن را واگذارد نابود شود و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از این رو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود و کسی که ملازم شما گردد (به شما و مقصد) پیوندد و کسی که در حق شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

حَدَّثَنِي أُمِّي الصَّرِيفِيُّ قَال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَا سَبَبَ الْهُدَى لَهُمْ. {أمالی شیخ مفید، ص ۳۱۲}.

أمی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى. {تفسیر فرات، ص ۱۷۸}.

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

يا عَلِيُّ! اِنَّكَ مَنَارُهُ الْاَنَامِ وَ غَايَةُ الْهُدَى. {شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۹۳ و إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۴۳ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الى ۲۶۱}.

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

قاده الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

يا عَلِيُّ! اَنْتَ مِنْ اَنْمَةِ الْهُدَى وَ اَوْلَادِكَ مِنْكَ فَانْتُمْ قَادَةُ الْهُدَى وَ التُّقَى. {تأویل الآيات، ص ۱۱۲}.

ای علی! تو از ائمه هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند، پس شما زمامداران هدایت و تقواید.

وَ قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

هُدَى مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ اِلَى اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ وَلِيَ اَمْرِهِ. {غرر الحكم، ص ۹۴}.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین علیه السلام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

يا مَعاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ: اِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِيْنَةُ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. {إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۳۶}.

ای مردم! از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا علی علیه السلام شهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن با ماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آله: اَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الدَّالُّونَ عَلَيَّ اللّٰهُ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اهل بیت من منار هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند.

عَنْ خَيْمَةَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى. {كمال الدين، ج ۱، ص ۲۰۶}.

خیمه جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

ما منار هدایتیم.

منار الهدی

عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعِفَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَارُ الْهُدَى. {تفسیر فرات، ص ۲۵۸}.

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... همانا ما فرودگاه هدایتیم.

موطن الهدی

ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ إِثْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهُدَى ... {الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴}.

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرمودند:

خَلَفْتُ فِيكُمْ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عِلْمَ الدِّينِ وَنُورَ الْهُدَى وَضِیَاؤُهُ وَهُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. {خصائص الأئمة، ص ۷۴}.

به جانشینی گذاردم در میان شما، بزرگترین علامت را، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوتی که بین این دو کلمه می توان بیان کرد اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه {یونس/۵: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا»} «او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد.»} ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در بحث هدایت، حضرت علی علیه السلام هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود خود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی علیه السلام روایت شده خطاب به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ. {تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۹۹.}

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

هدایت ۲

مقدمه

آخرین توصیه

آخرین حجّ آخرین پیامبر است؛ حجّه الوداع.

رسول خدا (ص) در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتى که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاً: مبدا کسانى که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا (ص) ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا

(ص) به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«و محمد (ص) نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته ی خود باز

می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد

داد». آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک جویند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیاً: پس از رسول خدا (ص) گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای

اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از

رسول خدا (ص) طالب دین بر حقّ اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا (ص) در واپسین ماه ها و روزهای عمر مبارکش، مکرّر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آن قدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر، تواتر لفظی و معنوی یافت .

خصوصاً در آخرین سفر حجّ، هم در کنار کعبه، هم در واقعه ی غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه ی خدا، در حالی که دستشان در حلقه ی درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَأُودِّعُكُمْ وَ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظُوهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا .

ای مردم، من به زودی کوچ خواهم کرد و به سوی غیب می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آن را حفظ کنید: همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم، کتاب خدا و عترتم که اهلیت من اند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد. یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی، در کلام رسول خدا (ص) با تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در

زبان عربی برای «نفی ابد» به کار می رود، یعنی هرگز و ابداً هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد. -----

۱. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عادتاً غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

جدایی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتاً اهلیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت، جدایی ناپذیرند. معنای جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا (ص) بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) در ضمن خطبه ی مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا عَن صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

ای مردم، همانا علی و دیگر پاکان از فرزندان من، ثقل کوچکترند

و قرآن، ثقل بزرگتر. هر کدام از ایندو از دیگری خیر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. «لَنْ يَفْتَرَقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد. جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت، معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خیر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن، یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خیر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و وقتی هم سراغ اهل بیت (ع) می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است، و اصلاً ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر، در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عَلِيُّ أَحْيٍ وَ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِهِ أَوْلَهُمْ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

رسول خدا (ص) فرمودند: علی □ برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان امت می باشد، و پس از من، او ولی و سرپرست هر مؤمنی است و یازده

امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندانم حسن □ و بعد حسین □ است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین (ع)، هر یک پس از دیگری. ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از ایشان؛ تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَدِّبَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَدِّبِ وَ الْوَسْطَى - فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزُلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدِّمُوهُمُ فَتَضِلُّوا .

رسول خدا (ص) در آخرین خطبه شان در روزی که خدای ایشان را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من مادامی که به آن دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم که اهلیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه، با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد آیند، مانند این دو - و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند، - و نمی گویم مانند این دو - و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند - تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آن دو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و از ایشان جلو نیفتید که

گمراه خواهید شد. وَقَالَ (ص): إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ أَطَّلَاعَهُ فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيًّا أَخِي، وَ أَمْرَنِي فَرَوَّجْتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَالِثَةً فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ ابْنَتِي حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ بَقِيَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَتَيْنِ - حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خدا نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی □ را از میان خلقش برگزید و مرا فرمان داد که -----

. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

. ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبه است یا متاعی که مسافر از خود بجای می گذارد.

. الغيبة للنعمانی، ص ۶۸.

. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰۹.

سَرَوْرَ زَنَانِ بَهْشْتِي رَا بَه اَزْدَوَاجِ اَوْ دَر اَوْرَدَم. سِپَسِ نَظْرِ سَوْمِي نَمُود وَ فَاطِمَه □ وَ جَانَشِينَانَ رَا اَنْتَخَابَ كَرْد، دُو پَسْرَمِ حَسَنِ وَ حُسَيْنِ □ وَ بَقِيَه ي اَنَانِ اَز فَرَزَنْدَانِ حَسِينِ (ع). اَنَانِ بَا قَرَأَنْد وَ قَرَأَن بَا اَنَانِ. نَه قَرَأَن اَز اَنَانِ جَدَا مِي شُود وَ نَه اَنَانِ اَز قَرَأَن، مَانَنْد اَيْنِ دُو - وَ دُو اَنْكَشْتِ سَبَابَه خُودِ رَا كِنَارِ هَم نِهَادَنْد - تَا زَمَانِي كِه يَكِي پَسِ اَز دِيْگَرِي بِرِ سَرِ حَوْضِ كُوْثَرِ بِرِ مَنِ وَارِدِ اَيْنِد. عَن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ □ قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيُعْرَفُ بِهَا، فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنُصُوصًا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ

الْمُعْتَصِمُ بِحَبِيلِ اللَّهِ وَ حَبِيلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَمَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء/۲۸۳/۹).

حضرت سجاد □ فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد؛ و عصمت، خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنایی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهل بیت (ع) استفاده از جدایی ناپذیری ایشان از قرآن است. اگر قرآن به سوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد بهترین راهی که می توان از طریق آن، فضائل اهل بیت را دریافت و به ایشان رسید، قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم، هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهل بیت (ع) مبنایی و ریشه دار خواهد بود.

ابتدا و اصل این معرفت مبنایی، دانستن اینست که ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدایی داریم که باید او را بپرستیم. این معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات

آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم، تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت خواهد یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهمّ این روش این است که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حَقّانیت اهل بیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن جای هیچ شکی در فضائل برای ایشان نمی ماند. از اینرو حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا»: «اگر شیعیان ما در قرآن تدبّر می کردند، در فضل ما و در برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكِبِ الْفِتْنَةَ»: «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از

. معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

. انشاء الله در مباحث آینده، دلایل هدایتگری قرآن به سوی اهلیت (ع) و امامت و ولایت ایشان ذکر خواهد شد.

. الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند، در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم: ۱. در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم، ابتدائاً تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند. علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروه های مسلمانی که مرجعیت اهلیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند- همین است. روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیماً بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَضِلُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَمَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ .

حضرت صادق ع فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد. روایاتی که

در آن ائمه (ع) علت و ریشه‌ی گمراهی‌های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده‌اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است. ۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلیت از طریق وجوب مؤدّت، ولایت، تعلّم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده‌ی وی با مرجعیت قرآن که خود در موارد متعددی ما را به اهلیت ارجاع داده منافات دارد. در مرحله‌ی اوّل در تمسّک به قرآن، در واقع ما از قرآن، آیات و معارف مربوط به اهلیت را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلیت راه یافتیم و نیمی از تمسّک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت، با اوامر و نواهی اهلیت (ع) و سیره‌ی ایشان مواجه می‌شویم که همه دقیقاً مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می‌توانیم گفتار و رفتار اهلیت (ع) را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه‌ی سخن اینکه با توجّه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با قرآن، به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلیت و فضائل ایشان به واسطه‌ی قرآن.

۲. پس از درک محضر اهلیت و استفاده

از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصّی که منسوب به اهل بیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعدّدی نیز هست که پیامبر و ائمه ی معصومین (ع) در آنها برای تشخیص این مهمّ، ما را به عرضه ی کلام و یا سیره ی مورد نظر بر قرآن کریم دستور داده اند.

الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهل بیت (ع) فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهل بیت (ع) است مثل ولایت و لزوم مودّت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهل بیت (ع) جدایی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهل بیت (ع) نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت؛ از اینرو کلّ این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است، مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهل بیت (ع) است. به یاری خدا و استمداد از خوباننش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اوّل از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهل بیت (ع) و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبّر در قرآن و با توجّه به آیات

دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمیل و دقت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار افزوده می شود. امام سجاد ع فرمودند: «آیات القرآن خزائن فكلّمها فتحت خزائنه یبغی لک أن تنظر ما فیها»: «آیات قرآن گنجینه هایی است؛ پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آنست نظر کنی».

۳. ذکر روایاتی که اهل بیت (ع) در آنها از آن فضائل سخن گفته اند. در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد یا فضیلت مورد نظر در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوئیم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم (ص) که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهل بیت (ع). اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد این است که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند؛ لذا در واقع استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد. در این صورت، آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده نسبت به دیگر آیات و

روایات در حکم محکماتی است که دیگر آیات و روایات، قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلی ما را در تمام بحث روشن می کند.

برای شروع، اولین ویژگی مشترک قرآن و عترت که آن را برای تحقیق برگزیدیم ویژگی «هدایت» است. در بررسی هدایتگری قرآن و عترت، در واقع معنا و مفهوم حدیث ثقلین را - که در آن، نجات کسی که متمسک به قرآن و عترت گشته از گمراهی تضمین شده - بر آیات قرآن عرضه می داریم و به تحقیق و استدلال قرآنی پیرامون آن می پردازیم.

«و من الله التوفیق»

. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

خصوصیت هدایت

نیاز به هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شئون دینی و دنیوی، در ارتباط با خدا، خود، دیگران و دنیای اطرافش، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است. برتری انسان نسبت به حیوانات، در این است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیت، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات که این قابلیت را ندارند پست تر خواهد شد:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴/۷۷): «آنان، جز مانند حیوانات نیستند، بلکه گمراه ترند».

از اینرو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش بدنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد، اگر تمام عالم هم گمراه شوند، او را گزندی نخواهد رسید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده/۱۰۵/۱۲۵): «ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند».

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و

در هر وادی، برترین راه را، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷): «گفتیم: همه از آن پایین روید، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند».

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳/۳۲۰): «گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت».

نه تنها وعده ی هدایت داد، بلکه خود، هدایت خلقش را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت تنها بر عهده ی ماست».

و خیر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود: «قُلْ إِنْ هُدَى اللَّهُ هُودًا لَلْهُدَى» (بقره/۱۹/۱۲۰ و انعام/۷۱/۱۳۶): «بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است».

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید

و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (بقره/۴۶/۲۷۲): «هدایت آنان بر عهده ی تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند».

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد، و ابا داشت از اینکه خود مستقیماً و بدون وساطت اسباب، امور خلقش را بگرداند، برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد، در برخی از آیات، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین سبب هدایت، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان امت ها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبرانیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم؛ امّا در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنَّ تَمَسُّكُكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا .

۱ . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲ . مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

همانا من دو چیز سنگین

و گرانبها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهلیت منند، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در مباحث آینده پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

اشاره

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ» (آل عمران/۳ و ۴/۵۰)

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد، که راهنمای مردم باشد»

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (مؤمنون/۴۹/۳۴۵)

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند».

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» (سجده/۲۳/۴۱۷)

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم».

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاتِيسَ يُبَيِّنُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (أنعام/۹۱/۱۳۹)

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای

مردم نور و هدایتی بود، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند».

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است، کتاب هدایت است، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آنرا قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» (بقره/۲۸/۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (بقره/۱۵/۹۷)

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (نمل/۱ و ۲/۳۷۷)

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جن/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی».

«فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَ

رَحْمَهُ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي اللَّهُ الَّذِينَ يَصِفُونَ عَن آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصِفُونَ»
(أنعام/۱۴۹/۱۵۷)

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد.»

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که: «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند».

محرومیت از هدایت، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از اینرو در جای دیگری می فرماید:

«وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (إبراهیم/۲۵۹/۲۷): «خدا ظالمان را گمراه می کند».

رسول خدا (ص) نیز درباره ی قرآن فرمودند: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ»: «هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید، خداوند گمراهش می سازد».

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم □ برای یکی از یاران خود نوشتند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاةً»: «خداوند متعال تنها کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد».

۱. تفسیر الإمام العسکری □، ص ۴۵۰.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۵۲.

یکی از وجوه اعجاز و تحدی قرآن

درباره ی وجه اعجاز و تحدی قرآن آنچه مشهور است این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغتش

معجزه است و از این جهت است که تحدی فرموده؛ حال آنکه در هیچ کدام از آیات قرآن، فصاحت و بلاغت به عنوان وجه اعجاز و تحدی قرآن معرفی نشده است. اگر چه قرآن از جهت فصاحت و بلاغت نیز بی نظیر و در عالی ترین جایگاه است و کسی از این جهت نیز نمی تواند مثل آن را بیاورد، اما جهاتی که برای اعجاز و تحدی قرآن در آیات و روایات معرفی شده جهاتی بسیار مهم تر و عالی تر از فصاحت و بلاغت است. جهاتی همچون علوم و معارف قرآن که علوم و معارفی نو و تازه بود که در بشر سابقه نداشت، برهان و بصائر و حکمت و شفا و نور بودن قرآن، و مهم تر از اینها «هدایت» بودن قرآن، جهات اعجاز و تحدی قرآن است. آیه ی ذیل، تصریح دارد به اینکه تحدی قرآن از جهت وصف هدایتگری آن است:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ، قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص ۴۸/ الی ۵۰/۳۹۱)

«پس چون حق از جانب ما برایشان آمد (قرآن)، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشدند؟ بگو: پس کتابی از جانب خداوند بیاورید که از این دو (تورات

و قرآن) هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم اگر راست می گویند. پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که به غیر از هدایت خدا از هوای نفس خود پیروی کند؟» قرآن کتابی است که به تعبیر آیات متعددی، «هدایت الهی» است؛ بشر کجا و چگونه خود به خود به هدایت الهی دست یابد؟ بشر بی هدایت الهی گمراه و تیره بخت است و تنها راه دستیابی او به هدایت الهی، اظهار عجز و نیاز است در پیشگاه هدایت الهی . -

۱. برای تحقیق بیشتر پیرامون وجوه اعجاز و تحدی قرآن، رک: کتاب «ولایت کلیه، ج ۱، ص ۱۰۶ الی ۱۱۶».

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

اشاره

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از اینرو هدایتگری قرآن نیز از جهت زمانی، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد، با داشتن روح پذیرش، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است

هدایت عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ» (بقره/۲۸/۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجت های روشنگر و فاروق میان حق و باطل در آن نازل شده است»

هدایت مسلمین

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۚ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ» (نحل/۲۷۷/۸۹ و رک: نحل/۲۷۸/۱۰۲)

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است، بر تو نازل کردیم».

هدایت مؤمنان

«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۲۷۳/۶۴ و رک: بقره/۱۵/۹۷
اعراف/۵۲ و ۲۰۳/۱۵۷ و ۱۷۶، یونس/۵۷/۲۱۵، یوسف/۱۱۱/۲۴۸، نمل/۲/۳۷۷ و فصلت/۴۴/۴۸۱)

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند».

هدایت اهل تقوا

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

هدایت نیکوکاران

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» (لقمان/۲ و ۳/۴۱۱)

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است».

هدایت اهل یقین

«هَذَا بَصَائِرُ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه/۲۰/۵۰۰)

«این [کتاب مایه ی] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است».

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن، به همراه سَبِيل (۲۹ مورد) و صِرَاط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد، سَبِيل و صِرَاط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سَبِيل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن هر جا می خواهد برای کلمه «أَهْدَى» تمیز، بیاورد فقط از لفظ «سَبِيلًا» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»). مثلاً می فرماید:

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (إسراء/۲۹۰، ۸۴، و رک: نساء/۸۶/۵۱)

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند، و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است».

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «أَضَلُّ»، فقط لفظ «سَبِيلًا» تمیز آورده شده است، مثلاً در آیه ی ذیل:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (إسراء/۲۸۹، ۷۲، و رک: فرقان/۳۴، ۴۲ و ۴۴/۳۶۳ و ۳۶۴)

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این، آنچه در هدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت بسوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی بسوی مقصد باطلی

ره می سپارد.

این از جهت عموم آیاتی که مشتقات هدایت و ضلالت در آنها آمده است؛ اما در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعددی در قرآن کریم هدایتگری آن به صراط مستقیم و سبیل حق مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره/۲۲/۱۴۲)

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند».

«وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» (احزاب/۴۱۸/۴)

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه، هدایت می کند».

از اینرو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب روزانه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن».

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسیط قرآن خلقتش را به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» هدایت می کند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰)

«ای اهل کتاب، همانا فرستاده ای ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود، و به خواست خود، آنها را از

تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند».

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نور/۳۵۶/۴۶)

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبأ/۴۲۸/۶)

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند».

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (إسراء/۲۸۳/۹)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است ره می نماید و آن مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود».

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید بینیم اولاً تفاوت سبیل و صراط در چیست و ثانیاً مقصود از این دو چه می باشد.

مقصود از «صراط» و «سبیل»

اشاره

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم/۵۲۷/۴۲): «و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج، و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (نساء/۱۰۵/۱۷۵)

«اما آنها که به خدا

ایمان آوردند و به او تمسک جستند، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود».

از اینرو در برخی از آیات قرآن، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری / ۵۲ و ۵۳/۴۸۹، و رک: حج / ۲۴/۳۳۵ و سبأ / ۶/۴۲۸)

«بی تردید تو (پیامبر اکرم (ص)) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد».

کلمه ی «سبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است، مانند آیه ی ذیل:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (أنعام / ۱۴۹/۱۵۳)

«این صراط مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید تقوا پیشه کنید».

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سبیل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان صراط مستقیم نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در

صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلاً در این آیه ذیل نقش پیامبر اکرم (ص) در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف/۲۴۸/۱۰۸)

«بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت بسوی خدا دعوت می کنیم. منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم».

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است، اما نقش او در صراط مستقیم، دعوت مردم بسوی خداست تا آنها نیز به دعوت او، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش، راه پیامبر (ص) را می پویند و کار ایشان نیز دعوت بسوی خداست. این تبعیت، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۸).

از اینرو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد (ص) نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم، دعوت بسوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت، خداوند، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت/۴۰۴/۶۹)

«و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است».

از آنرو که همه ی این سبیل ها بسوی خدا و در صراط مستقیم هستند، در این آیه، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر

چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را بسوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن»، در همه ی این راهها وجود دارد، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که بسوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (فاتحه/۶ و ۷/۱)

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء/۶۹/۸۹)

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم، همراه پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و

رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیاتِ (نساء/۸۷/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹/۶۸ و ۶۹) که در جای خود تبیین خواهد شد، اطاعت از اهلیت (ع) نیز عین اطاعت از رسول خداست. لذا اطاعت از اهلیت (ع) نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنا بر آیه ی ذیل:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۱۰۷/۳)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

که بنا بر روایات فریقین، در روز غدیر خم، پس از اعلان عمومی ولایت امیر المؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص)، بر آن حضرت نازل شد، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد (ص) بر این امت تمام کرد.

از اینرو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنا بر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد (ص).

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [العسکری] □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَصِحِّهِ الْبَيْدِنِ - وَإِنْ كَانَ كُلُّ هَذَا نِعْمَةً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَةً - أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ يَكُونُونَ كُفَّارًا أَوْ فُسَّاقًا فَمَا نُدْبُتُمْ إِلَى أَنْ تَدْعُوا بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشِدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ (ص) ...

از امام حسن عسکری □ روایت

شده که درباره ی آیه ی: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، فرمودند: مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست، کافر و تبهکارند، لذا خدا از شما نخواست که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش (ص) به آنان عطا گشته راه یابید ...

۱. رک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۶.

۳. در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» بجای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است (رک: نساء/۱۰۲/۱۴۸ و شعراء/۲۲۷/۸۹ و رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۸).

ملاک در سبیل الله بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل، خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۳۶۵/۵۷)

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد».

بنابر این آیه، گرفتن راهی به سوی پروردگار، تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری/۴۸۶/۲۳)

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر (ص) درخواست شده است، معلوم می شود که این دو در

واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد (ص) همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگری درباره ی آن فرمود:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (سبأ/۴۳۳/۴۷)

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است».

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ - كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (إسراء/۷۱ و ۷۲/۲۸۹)

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این آیه، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی (ع) را)، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محسور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی، برگزیدن ائمه ی هدی

و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت قرار می گیرد. همچنین از دو آیه ی ذیل نیز می توان ملاک راه حق را دریافت:

«وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء/۹۲/۸۸)

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت».

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (کهف/۲۹۵/۱۷)

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

از این دو آیه استفاده می شود که کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت - مائده/۱۱۷/۵۵ - معرفی شده است) و کسی که ولی مرشد ندارد گمراه است.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه (ع) و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است .

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۳) قَالَ: أَ تَدْرِي مَا يَعْنِي بِ «صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» ؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: وَ لَأَيَّ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ (ع). قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَاتَّبِعُوهُ» ؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: يَعْنِي عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ □. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: وَ لَأَيَّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَأ. قَالَ: يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ □ .

بُرَيْدِ عَجَلِيٍّ گوید: حضرت باقر □

درباره ی این آیه «همانا این، صراط مستقیم من است، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند: می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند: ولایت علی و اوصیاء (ع) است. فرمودند: می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از علی بن ابیطالب □. فرمودند: می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند: می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از راه علی □.

۱. برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، ص ۱۴۱/۱۴۲، ۱۴۰/۱۲۵/۱۲۴ و ۲۸۰، ج ۱۴، ص ۳۷۸/۳۷۹/۴۲۰/۵۵۱ و ۶۳۴، ج ۲۰، ص ۵۷/۵۸ و ۲۹۸، ج ۲۱، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱، ج ۲۲، ص ۲۸۱، ج ۲۴، ص ۱۵۶/۵۲۷ و ۵۶۸، ج ۳۱، ص ۱۴، ج ۳۳، ص ۱۰۳ و ۱۱۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۸۳.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰) گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی (نور/۳۵۶) هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی (سبأ/۴۲۸) هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سییل، و ملائک در «صراط مستقیم» بودن و ملائک در «سییل الله» بودن، که مباحث آن گذشت، روشن می شود که قرآن به سوی ولایت و امامت اهلبیت (ع) هدایت می کند. از اینرو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (إسراء/۲۸۳/۹)

«بی تردید، این قرآن به آنچه

استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهل بیت (ع) آمده عن ابي عبد الله \square في قوله تعالى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ .

حضرت صادق \square درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند: بسوی امام راهنمایی می کند.

وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ \square فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْوَلَايَةِ .

و حضرت باقر \square درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: بسوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهل بیت (ع)، قرآن کریم است. زیرا این روش، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد، و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهل بیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق \square فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شَيِّعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا»: «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند».

و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَبِ الْفِتْنَةَ» .

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

اگر از طریق قرآن به اهل بیت راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی

به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا، بسوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند و امت را به ایشان ارجاع می دهد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی فریقین درمی یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه (ع) نازل شده است، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند، که از معروف ترین آنها کتاب شواهد التنزیل است که توسط حاکم حسکانی حنفی تألیف شده است. اما اگر بخواهیم ملاکی کلی برای آیاتی که در شأن اهل بیت (ع) نازل شده بیان کنیم، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أبو جعفر علیه السلام: نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٍ فِينَا وَ رُبْعٍ فِي عِدْوَانَا وَ رُبْعٍ فِي فَرَائِصٍ وَ أَحْكَامٍ وَ رُبْعٍ سِينِنٍ وَ أَمْثَالٍ، وَ لَنَا كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مثلهاست، و کرائم قرآن در شأن ماست.

کُلُّ قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهل بیت (ع) نازل شده است. بنابر این، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است. عَنْ ابْنِ

عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَعَلِيٌّ □ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا .

ابن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، مگر اینکه علی □ سرآمد و امیر آن است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَخُنْهُمْ وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوْنَا . -----

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹. در پاورقی احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنت ذکر شده است.

۶. این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق، ج ۳، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر □ فرمودند: ای محمد! هر گاه شنیدی که خدا کسی از این امت را به نیکی یاد کرده پس بدان که آن کس ماییم و هر گاه شنیدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده پس مقصود دشمنان ما هستند. عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَرُودَ وَ مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷/۵۴۶) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/۸۰/۹۱) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۸۷/۵۹)

وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَ رُسُلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»
(مائده/۱۱۷/۵۵)

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۸۸/۶۵)

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ»
(مائده/۱۱۹/۶۷) وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ □: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق □ مرا فرمودند: همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوهها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون رود.

عرض کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: این فرموده خدای □: آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید □. و این کلام خدای □: هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است □. و قول خدای □: ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید □.

و این فرمایش خداوند □: ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و

حال رکوع زکات می دهند.

و این فرموده او : پس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند.

و این کلام خداوند : ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد. و از این جهت بود که رسول خدا (ص) درباره ی حضرت علی فرمود: هر که را من مولا- بودم علی مولای اوست، خدایا دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، فَلَمَّا رَأَى أَنِّي أَتَّبِعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَسْبُكَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأَيْمَةِ عِنِّي بِهِ .

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است، همین که حضرت دیدند که بدنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند: ترا همین بس که هر آنچه

از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن، امامان هستند. هدف از کار و تدبیر قرآنی در این مجموعه، اثبات مضمون این روایات است با استدلال به آیات قرآن. ----- . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

. بشاره المصطفی (ص)، ص ۱۲۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

هدایت توسط عترت

اشاره

کسی که از سوی حضرت حق، عهده دار منصب امامت و پیشوایی خلق می شود، از هدایت مستقیم حقتعالی بهرمنند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ» (أنعام/۱۳۸/۹۰)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هَلَمَالٍ عَنِ الرَّضَا عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ □، [أَنَّهُ قَعَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَيْهِ لِيَسْأَلَهُ عَنِ الْحَجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»، سَلَّ عَمَّا شِئْتُ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَن جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ .

عباس بن هلال از حضرت رضا □ روایت کرده: حضرت صادق □ [به مردی که نزد ایشان آمد تا درباره ی حج پرسد] فرمودند: من از کسانی هستم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن»، اکنون هر چه مایلی پرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسیاری، از شأن هدایتگری اهلیت (ع) سخن گفته شده و امت برای ره یافتن به معارف صحیح و والای اسلام، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سویی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم (ص) در کلمات جامعش، مسلمانان را برای

برخورداری از هدایت، به اهلیت (ع) ارجاع داده اند و از سوی دیگر، خود اهلیت نیز، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسمت به یاری خدا آیاتی از قرآن کریم را که این خصوصیت در آنها مشهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم:

ایه اول و دوم

آیه ی اول و دوم

در آیاتی از قرآن که خداوند متعال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل سخن گفته، و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده، بلافاصله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آنرا بر همه ی اوصاف مقدم داشته، وصف هدایتگری ائمه (ع) است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء/۷۳/۳۲۸)

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده/۲۴/۴۱۷)

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، از آنرو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

خصوصیت اصلی امام، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است، همین تعبیری است که در این دو

آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا».

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریحی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱. هدایت به امر تشریحی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور، درباره ی اوامر و دستورات تشریحی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریحی و دستورات الهی بازگشتش به یک امر است، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۰/۲۴۰)

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب» (رعد/۳۶/۲۵۴)

«بگو: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. بسوی او دعوت می کنم و بازگشتم بسوی اوست».

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (بینه/۵/۵۹۸)

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند، و این است آیین مستقیم و پایدار».

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قیّم و پابرجا و استوار خداست. اهلیت (ع) هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر

عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهل بیت (ع) قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لَمَّا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُتَقَدَّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يُتَقَدَّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق □ فرمودند: ائمه در کتاب خدای دو دسته اند:

خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای است، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی، آشنایی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم □ فرموده که به عمویش گفت:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم/۳۰۸/۴۳)

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست

هدایت کنم».

اینکه اهلیت (ع) مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مِيتِي وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَ بِهَا رَبِّي وَيَتَمَسَّكَ بِقَضِيَّةٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ □ وَأَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعِيدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكَ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَلَا يُخْرِجُونَكَ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

رسول خدا (ص) فرمودند: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده در آید و به شاخه ای که پروردگرم به دست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابی طالب □ و جانشینانش را اطاعت کند، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۲۰۹.

دوری از هدایت و ابتلا به قیاس

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریحی اهلیت (ع) را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص/۳۹۱/۵۰)

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی

از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

عَنْ ابْنِ أَبِي نَضِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَال: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى .

۳. قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند برمی خورد، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد، برای حکم موضوع دوم، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.

بزنطی از حضرت کاظم □ روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از اینروست که حضرت صادق □ درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند: «كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا» : چنین کسی مسلمان

است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است (مائده/۳/۱۰۷ و انعام/۳۸/۱۳۲ و نحل/۸۹/۲۷۷).

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد، مسأله ی امامت اهلبیت (ع) است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهلبیت (ع) را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آنرا نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاً می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهلبیت (ع) است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا این است که همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو چنین کسانی می گردد:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ [قَالَ]: يَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءٌ وَأَنَّهُمْ قَدِ أَوْتُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ فِي الدِّينِ مِمَّا يَحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَيْهِ وَصَحَّ ذَلِكَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَاعْلَمُوهُ وَحَفِظُوهُ، وَ لَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ

(ص) عَلِمُوهُ وَ لَمَّا صَيَّرَ إِيَّاهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَمَّا عَرَفُوهُ، وَ ذَلِكُمْ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ قَدْ يَرِدُ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَمَّا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسَبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ تَرَكَوا الْأَثَرَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدْعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص).

اسحاق بن عمار از امام صادق □ روایت کرده که فرمودند: آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده، و تمام اینها از رسول خدا (ص) به درستی به ایشان رسیده و ایشان آنرا دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از اینرو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوند که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشند که مبادا مردم آنان را به نادانی نسبت دهند، و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند؛ از اینرو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند

و روایات را ترک کردند و خدا را با نوآوری‌ها پرستیدند، با اینکه رسول خدا (ص) فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است». پس اگر آنگاه که درباره‌ی چیزی از دین خدا از ایشان پرسش می‌شد که روایتی از رسول خدا (ص) درباره‌ی آن نزد ایشان نبود، آن پرسش را به خدا و رسول خدا (ص) و اولوا الامرشان عرضه می‌داشتند، آل محمد (ص) که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می‌گفتند). قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ □: إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَءَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقْيَاسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلِمَ لَنَا سَلِمَ، وَمَنْ أَقْتَدَى بِنَا هُدَى، وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ .

حضرت علی بن الحسین □ فرمودند: همانا دین خدای با عقلهای ناقص و با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی‌شود و جز با تسلیم نمی‌توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل کند نابود گردد. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى □: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فُفِّهْنَا فِي الدِّينِ وَ أَعْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ، تَخْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَ لَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ فَنَنْظُرُنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يَخْضُرُنَا وَ أَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَتَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فِي ذَلِكَ وَ اللَّهُ هَلَكَ

مَنْ هَلَمَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَ
اللَّهُ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ .

. الكافي، ج ١، ص ٣٧٤.

. الكافي، ج ٢، ص ٢٤.

. الاختصاص، ص ٢٥٩.

. كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٤.

. الكافي، ج ١، ص ٥٦.

----- محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم \square عرض کردم: فدایت گردم، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم کسی از رفیقش چیزی نپرسد، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدران دربارہ ی آن سخنی به ما نرسیده، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت! به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم، آنگاه فرمودند: خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد. عَنْ يُونُسَ بْنِ عَزِيدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ \square : بِمِثْلِ أَوْحَدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ (ص) ضَلَّ وَمَنْ تَرَكَ

كِتَابُ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرًا .

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم □ عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند: ای یونس! بدعت گزار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهلیت پیامبرش را (ص) رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى □ عَنِ الْقِيَّاسِ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ وَالْقِيَّاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ .

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر □ راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند: شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۳. برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج ۱۵، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق، ج ۸، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و ر ک: کتاب قضاء أمير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام، تأليف علامه تستري، و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیر المؤمنین علی علیه السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریحی اهلیت علیهم السلام

اشاره

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهلیت (ع)، معاصران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به

اهلیت (ع) مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی ؑ به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند: «أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ ؑ» و یا فرمودند: «أَفْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ ؑ» .

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا بخاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جَاءَتْ بِهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ فِي قِصَبِهِ قُدَامَةَ بَنِي مَطْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَحُدَّهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَةُ: إِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيَّ الْحَدُّ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَيْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحَ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا» (مائدة/۱۲۳/۹۳).

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ، فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ فَمَشَى إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَكْتَ إِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيَّ قُدَامَةَ فِي

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَيَّ الْآيَةَ وَ تَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: لَيْسَ قُدَامَهُ مِنْ أَهْلِ هَيْدِهِ الْآيَةَ وَ لَا مَنْ سَبَلَكَ سَبِيلَهُ فِي ارْتِكَابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَشَاءُ تَحُلُّونَ حَرَامًا، فَارْزُدُوا قُدَامَهُ وَ اسْتَبْتِئْهُ مِمَّا قَالَ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمْ عَلَيْهِ الْحَيْدَ وَ إِنْ لَمْ يَتُوبْ فَأَقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ، فَاسْتَيْقِظَ عُمَرُ لِذَلِكَ وَ عَرَفَ قُدَامَهُ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَةَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتِيلَ وَ لَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَحْدُثُهُ. فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □: أَشْرَ عَلَيَّ فِي حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدَّهُ ثَمَانِينَ، إِنْ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَهَا سَبَكَرَ وَ إِذَا سَبَكَرَ هَدَى وَ إِذَا هَدَى افْتَرَى، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَ صَارَ إِلَى قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ .

سنی و شیعه نقل کرده اند که قدامه پسر مطعون شراب خورد، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند».

پس عمر حدی بر او جاری نکرد، این جریان به گوش امیر المؤمنین □ رسید، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خواری بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند، و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیر المؤمنین □ فرمودند: قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند، پس

قدامه را باز گردان و توبه اش ده، اگر توبه کرد حدّ شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این سخن برداشت، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حدّ بر او جاری سازد، پس به حضرت امیر \square گفت: شما بفرمائید چگونه حدّ بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند: هشتاد تازیانه به او بزن، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيْعَةً وَقَالَا لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكَ ثُمَّ انْطَلَقَا فَعَابَا، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَقَالَ: أَعْطِينِي وَدِيْعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدِيْعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَيَّ عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ ضَمِنْتَ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلَيَّ \square بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: افْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيُّ \square : «هَذِهِ الْوَدِيْعَةُ عِنْدَهَا وَقَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَيَّ وَاحِدٍ مِّنْكُمْ حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَأَتَيْتَنِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يُضَعْ مِّنْهَا، وَ قَالَ عَلِيُّ \square : إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ .

ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانویی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم،

سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا بر گردان، زیرا رفیقم از دنیا رفت، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه کرد، زن گفت: رفیقت آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت! دادخواهی نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی □ را بین ما حکم قرار ده.

عمر به حضرت علی □ گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی □ (به آن مرد) فرمودند: «این امانت، اکنون نزد این زن موجود است، ولی شرط شما این بوده که آنرا به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد». حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند: آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند. -----

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّي أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيُّ، أَشَكَلْتَ عَلَيَّ فِي قَضِيَّتِكَ! فَدَلَّهُ عَلَى عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْكَ بِالْأَصْلَحِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: سَلْ أَيَّ الْعُلَمَاءِ شِئْتَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ □: يَا أَعْرَابِيُّ! أَلَكَّ إِبْلُ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَعْمِدْ إِلَى عَدَدِ مَا أَكَلْتَ مِنَ الْبَيْضِ نُوْقًا فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأُهْدِهِ إِلَى بَيْتِ

اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِي حَجَّجْتَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: إِنَّ مِنَ النَّوْقِ السُّلُوبِ وَ مِنْهَا مَا يُزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ مِنَ النَّوْقِ السُّلُوبِ وَ مَا يُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ.

قَالَ: فَسَمِعَ صَوْتَ مَعَاشِرِ النَّاسِ إِنْ الَّذِي فَهِمَ هَذَا الْعَلَامُ هُوَ الَّذِي فَهِمَهَا سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ ۳.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰.

عباده پسر صامت گوید: مرد عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: من در حالی که مُحْرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابو بکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (: یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد، مراد حضرت امیر □ است).

(همین که خدمت امیر المؤمنین □ رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند: از این دو پسر، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن □ (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویش حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر □ فرمودند: گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن □ فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.

در این هنگام حاضران

صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ □ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُورِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةِ بَكْرِ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتْ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ □: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا، وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنَ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لِمَا أُخْطِئُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يُعَمِّدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤَخِّدُ مِنْهَا مَهْرَ الْجَارِيَةِ الْبَكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَيَذْهَبَ عُنْدَ رُتْهَا ثُمَّ تُزْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ ثُمَّ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ □ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي .

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق □ شنیدم که می فرمودند: روزی امام حسن □ در مجلس حضرت امیر □ بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیر المؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او پرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگویید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با

کنیز باکره ای مساحفه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند: مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیر المؤمنین □ است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد، اما امیدوارم که ان شاء الله اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود، زیرا که زناى محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد، و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن □ مرخص شده و با حضرت امیر □ ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند: شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند: اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسر من نزد من نبود. -----

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۰۲.

امام حسین علیه السلام

رَوَى أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلَى مِثْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَذَكَرَ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ: انزِلْ أَيُّهَا الْكَذَّابُ عَنْ مِثْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَى] مِثْبَرِ أَبِيكَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِثْبَرُ أَبِيكَ لِعَمْرِي يَا حُسَيْنُ لَا مِثْبَرُ أَبِي مِنْ عَلَمِكَ هَذَا؟ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □: إِنْ أُطِعَ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلِعَمْرِي

إِنَّهُ لَهَادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ التَّبِعَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُنْكِرُهَا إِلَّا جَا حِدٌ بِالْكِتَابِ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوهَا بِالْسِتِّتِهِمْ، وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكَرِينَ حَقَّقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا ذَا يَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ إِدَامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: يَا حُسَيْنُ! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاكَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ □: يَا ابْنَ الْخَطَابِ! فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبِيلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلَا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَ لَمَّا رَضِيَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرَضَ أَكْمَ كَانَ لِمُحَمَّدٍ (ص) رَضِيَ أَوْ رَضَا أَهْلَهُ كَانَ لَهُ سَيِّئًا خَطَأً؟ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنْ لِّلْسَانَ مَقَالًا يَطُولُ تَصْدِيقُهُ وَ فِعْلًا يُعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَّا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، تَزَوَّى مِنْهُمْ وَ صِرَتِ الْحَاكِمَ عَلَيْهِمْ بِكِتَابِ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ سَأَلَكَ عَمَّا أَخَدْتِ سَوَالًا حَفِيًّا.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَبًا....

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا (ص) سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان».

امام حسین □ که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا (ص) فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری، به جان خودم این منبر پدرت دوست نه پدر من، چه کسی این حرفها را به

تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!!

امام حسین \square فرمود: اگر در این کار پدرم را اطاعت کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم، و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا (ص) بیعتی دارد که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند، همه مردم در دل از آن خبر داشتند و با زبان آنرا رد نمودند، و وای بر منکرین حق ما اهل بیت! آیا محمد رسول خدا (ص) جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد؟

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین \square به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا (ص) و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد (ص) است؟ یا اینکه رضایت خاندان او، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد (ص) سوار نمی شدی، که از منبرشان بالا-رفته و با قرآنی که بر آنان نازل شده بر آنان حکم کنی، کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی، خطاکار و محقّ نزد

تو یکسانند، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كَانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا، فَقَالَ بِيَدِهِ حَتَّى وَضَعَهَا عَلَى ذِرَاعِهَا، فَأَثْبَتَ اللَّهُ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهَا حَتَّى قَطَعَ الطَّوْفَ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أُرْسِلَ إِلَى الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: اقْطَعْ يَدَهُ فَهُوَ الَّذِي جَنَى الْجَنَايَةَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ □ قَدِمَ اللَّيْلَةَ.

فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِيَا ذَانِ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقَبْلَةَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ فَمَكَثَ طَوِيلًا يَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَيْهَا حَتَّى خَلَصَ يَدَهُ مِنْ يَدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِيرُ: أَلَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا .

حضرت صادق □ فرمودند: زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا (ص) اینجا هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی □ دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید ایندو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش

زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟ -----

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۷۰.

فرمودند: خیر.

امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ □ تَزَوَّجَ سُرِّيَّةً كَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ □ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ كِتَابًا أَنْتَ صِرْتَ بَعْلَ الْأُمَمِ!

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ □: أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْحَسِيْسَةَ وَ أْتَمَّ بِهِ النَّاقِصَةَ، فَأَكْرَمَ بِهِ مِنَ اللَّوْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللَّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِيَّةِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْكَحَ عَبْدَهُ وَ نَكَحَ أُمَّتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِي عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا يَضَعُ النَّاسَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا شَرَفًا.

قَالُوا: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ ذَاكَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَلَا وَاللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ .

امام صادق □ فرمودند: علی بن الحسین □ با کنیز امام حسن □ ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت

آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان را گرامی تر از آن داشت

که سرزنش شود، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است، همانا رسول خدا (ص) به غلامش

دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس

امیر مؤمنان است (منظورشان مروان، پدر عبدالملک، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیر مؤمنان دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیر مؤمنان چنین نیست، علی بن الحسین [□] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى الشَّعْبِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ قَالَ: كُنَّا عَلَى يَابِ أَبِي جَعْفَرٍ □ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ نَنْتَظِرُ أَنْ يُخْرَجَ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فِقِيهِ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِيهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لِي عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِي خَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِي وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَكَمُ: فَبَيْنَا أَنَا أَحْسَبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ □ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ أَصَابِعَكَ يَا حَكَمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ ذَكَرْتُ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقَهَا وَ أَخَذْتُ مِيرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

فَقَالَ الْحَكَمُ: فَوَ اللَّهُ مَا أَتَمَّمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلْثِ مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَكَمُ: فَمَا رَأَيْتُ وَ اللَّهُ أَفْهَمَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ الدَّيْنَ وَ إِنَّمَا تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلْثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلَاثًا).

حَكَمُ بْنُ عَتِيْبَةَ گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر □

انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابو جعفر (: کنیه ی امام باقر □) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حکم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده، و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمه ی او داشتم، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!؟

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمه ی شوهر داشته، از اینرو صداق و سهم الارث خود را از آن نقدینه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۵.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۲۴.

برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدعی شده است که هزار درهم از او طلب داشته است، و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو سوم آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالی که

هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد)، بنابر این یک سوم هزار درهم متعلق به زن او است، زیرا طلب او پانصد درهم است، و دو سوم هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است

امام جعفر صادق عليه السلام

امام جعفر صادق عليه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِيعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَهُوَ خَلِيفَهُ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ الْبَارِحَةَ فَقَطَّعَ فُلَانٌ مَوْلَاكَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَغَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَةَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَعِدَّةٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟

فَكُلُّهُمْ قَالَ: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ يُرَدِّدُ الْمَسْأَلَةَ فِي هَذَا وَيَقُولُ: أَقْتَلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَيْءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَيْءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هَذَا وَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [□] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغْلِ مَا أَنْتَ فِيهِ لَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ لَكِنْ أَجَبْنَا فِي كَذَا وَ كَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِيعُ وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [□]: قَدْ تَرَى شُغْلَ مَا أَنَا فِيهِ وَ قَبْلَكَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلُّهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلْتُهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَسَأَلُكَ إِلَّا أَجَبْتَنَا فِيهِ فَلَيْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي هَذَا شَيْءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [□]: حَتَّى أَفْرُغَ مِمَّا أَنَا فِيهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَيْهِ مِائَةُ دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِكَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلُّهُ كَيْفَ صَارَ عَلَيْهِ مِائَةُ دِينَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدٍ

اللَّهِ □: فِي النَّطْفَةِ عَشْرُونَ وَ فِي الْعَلَقَةِ عَشْرُونَ وَ فِي الْمَضْغَةِ عَشْرُونَ وَ فِي الْعِظَمِ عَشْرُونَ وَ فِي اللَّحْمِ عَشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأَنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون/۱۴/۳۴۲) وَ هَذَا هُوَ مِثُّ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ حِينًا.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ الدَّنَائِرَ لِمَنْ هِيَ لَوْرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: لَيْسَ لَوْرَثَتِهِ فِيهَا شَيْءٌ إِنْ مَا هَذَا شَيْءٌ إِيَّايَ إِلَيْهِ فِي بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يُحْجَبُ بِهَا عَنْهُ أَوْ يُتَّصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصَدَّقُ فِي سَبِيلِ مَنْ سُبُلِ الْخَيْرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَيْهِ فَأَجَابَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ بِسِتِّ وَ ثَلَاثِينَ مَسْأَلَةً وَ لَمْ يَحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ .

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور دوانقی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهاییی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گوئید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست، و او جعفر بن محمد [□] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و

بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آید، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید، حضرت بر مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند: می بینی که مشغول اعمالم، فقها و دانشمندان نزد تو هستند، از آنها بپرس.

ربیع گفت: از آنها پرسید، کسی پاسخی نداشت، گفت: این مسأله را از او بپرس. حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند: پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند: بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید. -----

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۴۷.

فقها گفتند: از او بپرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دیه ی نطفه بیست دینار است، در علقه شده بیست دینار دیگر، در مضغه شده بیست دینار دیگر، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود)، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم». و مرده، به منزله ی بچه ی در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او بپرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه

نیست، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق □ فرستادند، ولی راوی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادِ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصِحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِرًا لَمْ تَطْمَثْ، فَلَمَّا اقْتَضَاهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَمَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذَلِكَ مِنَ السَّاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَقَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَةِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فَقَهَاءَهُمْ كَأَبِي حَنِيفَةَ وَغَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَالصَّلَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَتُتَّصَلْ وَتُيَسِّكْ عَنْهَا زَوْجَهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ، فَإِنْ كَانَ دَمُ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَ دَمُ الْعُذْرَةِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفُرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ ذَلِكَ وَحَجَّجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنَى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَةً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعًا، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَأَتِيكَ وَأَسْأَلُكَ عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَاتِ الرَّجُلُ وَانْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلْفٌ: فَرَأَيْتِ اللَّيْلَ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتِ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنَى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيبًا إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنْ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بَعِيرٍ إِذْنٍ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ

أَقْعَدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحَدَهُ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ. فَلَمَّا صَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعَصِّرًا لَمْ تَطْمَئِنَّ فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ أَيَّامٍ وَ
إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُدْرَةِ فَمَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لِيُمْسِكَ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُدْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ
وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتَصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِي؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَ شِمَالًا فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَهُ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلْفُ! سِرَّ اللَّهُ سِرَّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَ
لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أَصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيَسِيرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدْعُهَا مَلِيًّا ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجًا رَفِيقًا؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقًا فِي الْقُطْنَةِ
فَهُوَ مِنَ الْعُدْرَةِ وَ إِنْ كَانَ مُسْتَنْقَعًا فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلْفُ: فَاسْتَحَفَّنِي الْفَرْحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِي قَالَ: مَا أَبْكََاكَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي مَا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

خلف بن حماد کوفی گوید: یکی از اصحاب، با دختری که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد، وقتی با او نزدیکی کرد خونی

جاری شد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است، نماز هم واجب است، باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزدیکی با او خودداری کند تا پاک شود؛ اگر خون حیض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد و اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم، وقتی به منا رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر \square پیغام دادم: فدایت کردم! مسأله ایست که ما را ناتوان کرده، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آنرا از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله. منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم. -----

۱. الکافی، ج ۳، ص ۹۲.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جويا شدند و من نیز از حال ایشان

پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما (آنگاه شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید: وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند: باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد به این دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند: ای خلف! سرّ خداست، سرّ خداست، مبادا فاش کنید، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی که خدا راضی شده (یعنی چون امامت و هدایت تشریحی اهل بیت (ع) را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که اینچنین پنبه را داخل فرج گذارد و کمی صبر کند، بعد آرام خارج نماید، اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: بخاطر شنیدن پاسخ، شادی وجودم را گرفت، آنگاه گریستم، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند: چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت گردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت

دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند: به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا (ص) از جبرئیل از طرف خداوند .

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخِرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنْ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا □ بِهَا.

فَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا □، فَأَفْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُفْعَهُ وَ أَنْفَذُواهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ!؟

فَوَقَّعَ □ فِي رُفْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَسِيَلَمَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِي خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمَطَ الْهَجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَوْلَاءِ أَصْحَابًا لَهُ.

قَالَ: فَارْجِعُوا إِلَيَّ قَوْلِهِ .

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنی مطلقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا (ص) نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا □ در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنی مطلقه است.

پس، از آن حضرت حکمش را پرسیدند، فرمود: زنی مطلقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلقه نیست ای پسر رسول خدا!؟

حضرت در پاسخ، بر نامه ی آنان مرقوم فرمودند: این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا (ص) در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که

گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خویید و اصحاب من نیز خوبند، ولی پس از فتح، هجرتی نیست» رسول خدا (ص) هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند. أُتِيَ الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِيٍّ قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِيَّهِ فَلَمَّا رَأَاهُ أَسْلَمَ فَعَاظَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامَ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرَّضَا □ فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ رَأَى الْبُأْسَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بُأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِّدْهُ» (غافر/۴۷۶/۸۴) إِلَى آخِرِ السُّورَةِ .

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۷.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۶.

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا □ پرسید، فرمودند: او را بکش زیرا او همین که کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (□ در آیه ی پایانی سوره، آیه ی ۸۵ می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَزِلَةُ يَوْمًا فِي مَجْلِسِ الرَّضَا □: إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» (نساء/۹۳/۹۳) الْآيَةَ.

وَ قَالَ الرَّضَا □: أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْمًا

وَ أَفْصَحُ مِنْهُ بَلَاءُ الزَّانَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ يُفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَيْرَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فَسَاداً وَ الزَّانِي قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ يَبْقَ فِي الْمَجْلِسِ فَقِيهٌ إِلَّا قَبْلَ يَدِهِ وَ أَقْرَبُ بِمَا قَالَهُ .

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا ؑ گفتند: بزرگترین گناهان، قتل است، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آورد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد».

حضرت رضا ؑ فرمودند: بزرگتر از قتل و زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرتش بوسید و به درستی فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد ؑ با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم، معروف است. از اینرو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد ؑ، جایزه و مال فروانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت بپرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود، در مقابل حضرت جواد ؑ یک فرغ فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرغ مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز

و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبِ ابْنِ أَبِي دُوَادٍ وَ صَدِيقِهِ بِشَدِّهِ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِي دُوَادٍ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُعْتَمٌ. فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْيَوْمَ أَنِّي قَدْ مِتُّ مِنْذُ عَشْرِينَ سَنَةً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِمَا كَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ((ع)) الْيَوْمَ بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقًا أَقْرَى عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالسَّرِقَةِ وَ سَأَلَ الْخَلِيفَةَ تَطْهِيرَهُ بِإِقَامَةِ الْحِدِّ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ لِدَلِكِ الْفُقَهَاءَ فِي مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (□).

فَسَأَلْنَا عَنِ الْقَطْعِ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَجِبُ أَنْ يُقَطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْكُرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْيَدَ هِيَ الْأَصْبَابُ وَ الْكَفُّ إِلَى الْكُرْسُوعِ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِي التَّيْمَمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ» (نساء/ ۴۳/۸۵ و مائده/ ۶/۱۰۸).

وَ اتَّفَقَ مَعِيَ ذَلِكَ قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ يَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ» فِي الْغُسْلِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ حَدَّ الْيَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (□) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا يَا بَا جَعْفَرِ؟

فَقَالَ: قَدْ تَكَلَّمْتُ الْقَوْمَ فِيهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: دَعْنِي مِمَّا تَكَلَّمُوا بِهِ، أَيُّ شَيْءٍ عِنْدَكَ؟

قَالَ: أَغْنِي عَن هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: أَفْسَمْتُ عَلَيْكَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَكَ فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَفْسَمْتَ عَلَيَّ بِاللَّهِ إِنِّي أَقُولُ: إِنَّهُمْ

أَخْطُوا فِيهِ السُّنَّةَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصِلِ أَصُولِ الْأَصَابِعِ فَيُتْرَكُ الْكَفُّ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟

۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۱.

۲. رك: الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۴ و الإرشاد، ج ۲، ص ۲۸۳.

قَالَ: قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص): السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرُّكْبَتَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ، فَإِذَا قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْكُرْسُوعِ أَوْ الْمِرْفَقِ لَمْ يَنْبَغِ لَهُ يَدٌ يَسْتَجِدُّ عَلَيْهَا وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»، يَعْنِي بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَةَ الَّتِي يُسْتَجَدُّ عَلَيْهَا «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جَنِّ/۵۷۳/۱۸) وَمَا كَانَ لِلَّهِ لَمْ يُقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِكَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكَفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِي دَوَادٍ: قَامَتْ قِيَامَتِي وَ تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُ حَيًّا....

زرقان رفيق و دوست صميمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: بخاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره، ابوجعفر محمد بن علی موسی ((ع)) در حضور امیر مؤمنان معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند که اقرار به دزدی کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید، از اینرو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (□) را نیز احضار نمود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا میچ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست

خود

را مسح کنید».

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها (بشوئید)»، معلوم می شود دست شامل آرنج هم می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (ؑ) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود را گفتند ای امیر مؤمنان!

گفت: حرفهای اینها را رها کن، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیر مؤمنان!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا (ص) که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آن خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزِّيَادِيِّ قَالَ: لَمَّا سَمَّ الْمُتَوَكَّلُ نَذَرَ لِلَّهِ أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ الْعَافِيَةَ أَنْ يَتَّصِدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ. فَلَمَّا

سَلِمَ وَ عُوْفِي سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَشْرَةُ آلَافٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةُ أَلْفٍ، فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنَّ أَتَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا أُخْبِرَكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكَّلُ: إِنَّ أَتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَإِلَّا أَضْرِبُكَ بِمِائَةِ مِقْرَعَةٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيْتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَشْكَرِيَّ □ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ □: قُلْ لَهُ يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكَّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلُهُ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ (ص): «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (توبه/ ۲۵/۱۹۰) فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَبَلَغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَأَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ .

ابو عبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۳.

آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص دادند، و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن، دربان متوکل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آنرا از این شخص (مقصودش امام هادی □ بود) برایت بیاورم، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم، و گر نه صد ضربه شلاق خواهد زد.

گفت: پذیرفتم، پس نزد امام هادی □ رفته و از آن حضرت مسأله را

پرسید.

حضرت فرمودند: به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد، متوکل گفت: از او پرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد، حضرت فرمودند: خداوند به پیامبرش (ص) فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد»، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را باخبر کرد، متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ □: مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمَشِيكِينَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَيَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ □: إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ □ عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ مَسْأَلَةُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وَالْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا، جَرَى لِآخِرِنَا مَا جَرَى لِأَوْلَانَا وَأَوْلَانَا فِي الْإِلْمِ سَوَاءٌ، وَلِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ فَضْلُهُمَا.

فَهْفَكِيُّ از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری □) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند: زیرا جهاد، نفقه و خرجی خانواده، و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق □ پرسیده و

آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری □ رو به من کرده و فرمودند: آری، این سؤال، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از جهت علم یکسانند، و در عین حال، رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین □ برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَدِيٍّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أَثْبَتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أُرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صَعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيبًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ □ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدِ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسَرٍّ مَنْ رَأَى فَلِحِقَّتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقَكَ بِي!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ.

قَالَ: قَدِ تَكَافَيْتَنَا عَلَى هَيْدِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ □ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّوَابِلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَمِّهِ بِحَرٍّ لَا تَنْفِضِي عَجَائِبَهُ وَ لَا تَفْنِي عَرَائِبَهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سَرٍّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالذُّخُولِ عَلَيْهِ

نَظَرُ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ □ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوْقِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِي الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا

بَدَا لَكَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَابْنُ مَوْلَانَا! إِنَّا رَوَيْنَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ حَتَّى أُرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنْكَ قَدْ أَرْهَجْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ وَ أَوْرَدْتَ بَيْنِكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ، فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَزَبَكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكَ، وَ نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ كَانَ طَلَّاقَهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيهِ السَّبِيلَ.

قَالَ: فَإِذَا كَانَ طَلَّاقَهُنَّ وَفَاهُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ خَلَّيْتُ لَهُنَّ السَّبِيلَ، فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قَالَ: كَيْفَ وَ قَدْ خَلَّى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ مَوْلَايَ عَنِ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □. -----

١. الكافي، ج ٧، ص ٨٥.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ (ص) فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأَمَهَاتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ يَبْقَى لَهُنَّ مِمَّا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ، فَأَيُّتَهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقِ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَ أَشِقْطَهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبَيَّنَّةِ الَّتِي إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَةَ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَةُ الْمُبَيَّنَّةُ هِيَ السَّحْقُ دُونَ الزِّنَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَ أُفِيمَ عَلَيْهَا الْحِدُّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعِيدَ ذَلِكَ مِنْ التَّزْوُجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحِدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَ جَبَّ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْيٌ وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْرَاهُ وَ مَنْ أَخْرَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرُبَهُ ...

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ

دهد، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم، احمد بن اسحاق، یار مولایم امام حسن عسکری \square بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان بسوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفت: رسیدن به خیر!

گفتم: بخاطر شوق دیدار، و طبق معمول بخاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفت: در این مورد با هم برابریم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابومحمد \square هستم و می خواهم سؤالات مشکلی که از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم، دربان حضرت اجازه ورود داد

امام حسن عسکری \square نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند: سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بی جواب مانده است.

فرمودند: از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارکش اشاره به کودکمی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا- و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا (ص) اختیار طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین \square داده بود تا جایی که حضرت علی \square در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و

فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشانیدی، اگر دست برداری که هیچ و گرنه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا (ص) با وفات وی مطلقه شده اند.

فرمودند: طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند: اگر طلاق زنان رسول خدا (ص) با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند شوهر کردن را بر آنها حرام کرد.

فرمودند: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشت؟

گفتم: ای فرزند مولایم! پس بفرمایید آن طلاق که رسول خدا (ص) حکمش را به امیر المؤمنین □ واگذارده چه بود؟

فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا (ص) به امیر المؤمنین □ فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند، پس هر کدام آنها که پس از من، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند، راه را برای شوهر کردن وی بازگذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه ی مبینة؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند: منظور، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر او جاری شود مردی که می خواسته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع

ورزد. امّا اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

اشاره

معنای دیگر «هدایت به امر»، هدایت به امر تکوینی است. این معنا را جناب علامه طباطبایی □ در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آنرا در اینجا می آوریم:

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵.

از این دو آیه (انبیاء/۳۲۸ و سجده/۴۱۷/۲۴) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا در باره اش فرموده:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس/۸۲ و ۸۳/۴۴۵)

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود، پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست».

امر الهی که این آیه آنرا ملکوت نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر، با خدای سبحان مواجه می شوند، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل، و امر، همان چیزی است که مراد به کلمه «کُنْ» آنست

و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه: امام، هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی «ایجاد هدایت» دانسته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُنَبِّئَهُمْ بِحَقِّهِمْ وَأَلَّا يَلْسُنُوا بِاللَّهِ كَذِبًا» (ابراهیم/۴/۲۵۵).

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت، و هر که را بخواهد گمراه کند».

پس دیگر کسی نگوید چرا امر را در دو آیه ی (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۳/۴۱۷) به معنای ارائه ی طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم □ در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دلها بسوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد

نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در "بامره" باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است، و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام، رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته، و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را بسوی مقاماتش راهنمایی می کند، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را بسوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند ابراهیم و دو فرزندش ۱.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۱ و ج ۱۴، ص ۴۲۹.

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» (یس/۴۴۵/۸۲)، لذا در هدایت به معنای دوم، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر، به هدایت تعلق می گیرد. از اینرو بهترین آیه ای که بیانگر متعلق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (أنعام/۱۴۴/۱۲۵)

«پس هر که را خدا بخواد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواد در گمراهی واگذارد، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد».

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ شَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا □ بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

قَالَ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ التَّقَهِّ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضَلَّهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» حَتَّى يَشْكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» .

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا □ درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا بخواد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید». فرمودند: هر کس را خدا بخواد بخاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد، و هر کس را بخواد به خاطر کفر و عصیانش در این دنیا، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه

سازد، سینه اش را تنگ و تنگ تر نماید تا جایی که در کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهد در آسمان بالا رود. خداوند اینگونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد».

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (زمر/۴۶۱/۲۲)

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند».

از نبی اکرم (ص) روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی (انعام/۱۲۵) از ایشان پرسیده شد فرمودند: «يَقْسِذُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشُرِحُ وَيَتَوَسَّعُ»: نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَدَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ فَاطِمَةَ □ ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ (ع) ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ لَمْ يُصِبْهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص).

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: وقتی خدای بهشت را آفرید آنرا از نور عرش آفرید.

آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود، یک سوم آن به من رسید، یک سوم به فاطمه ؑ و یک سوم به علی و خاندانش (ع)، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد (ص) ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد (ص) را گم خواهد کرد. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَائِلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَحُجُّبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فِرْعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ .

ابو خالد کابلی گوید: امام باقر ؑ فرمودند: به خدا قسم ای ابو خالد، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابو خالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین ؑ که از

امام صادق □ روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِيَضَةِ نِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند» .

اصلاً هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته، چه در خصوص خدا، چه درباره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امامت ایشان، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت). -----

۱. التوحید، ص ۲۴۲.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵. مصباح کفعمی، ص ۴۹۸.

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتمانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ كُفُوفًا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى أَمْرِكُمْ فَوَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرْضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُضِلُّوا عَبْدًا يُرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ كُفُوفًا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: "عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي" فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ طَيِّبٍ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْدِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ .

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق □ فرمودند: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند

تا بنده ای را که خدا گمراهیش را خواسته، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته، گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: "عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من" زیرا چون خدا نسبت به بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است (رک: بقره/۳۳/۲۱۳، آل عمرآن/۶۱/۸۶، نساء/۱۰۰/۱۳۷ و ۱۰۵/۱۷۵، یونس/۲۰۹/۹، نحل/۲۷۹/۱۰۴، حج/۳۳۸/۵۴ و ...).

«وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تغابن/۵۵۷/۱۱)

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاَوْنِدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَيَّ نَفْسِي أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ

تَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» .

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند».

مصادیق هدایت تکوینی

اراده ی و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهِدَاةِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَتِهِ وَإِرَادَتِهِ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ .

امام صادق □ فرمودند: چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ □ يَقُولُ: لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى .

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر □ شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهل بیت (ع) و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حقتعالی بیرون نمی باشد.

از اینرو کوتاه فکری و کوتاه نگری است

اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهلیت (ع) به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهلیت (ع) معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای بسوی اهلیت (ع) و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و ... در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر

. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۵.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین \square در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ (أَجْبَاءَكَ) حَيْثُ اسْتَبَانَتَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ .

تو بودی که دوستان را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهلیت (ع) و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَمَاءُ الْمُسْتَبِطُ: سَمِعْنَا مُذَاكِرَةً

مِنْ مَشَايخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ ؑ ابْنُ أَخٍ وَهُوَ مُبْغِضٌ لَهُ ؑ وَكَانَ يَطْلُبُ مِنْهُ ؑ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّيهِ، وَ مَضَى كَذَلِكَ إِلَى أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ كَانَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ، وَهُوَ مَعَ صَاحِبِهِ وَ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ يُسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ ؑ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِكَ، فَظَنَرَ عَلِيٌّ ؑ إِلَيْهِ فَرَجَعَ وَ أَكَبَّ عَلَى قَدَمَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ وَ قَالَ: كُنْتُ أَبْغِضُ النَّاسَ عِنْدِي وَ أَلْمَأَنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَيَّ .

علامه مستنبط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیر المؤمنین ؑ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیر المؤمنین ؑ بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیر المؤمنین ؑ افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعِيدًا وَفَاهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ

الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهُ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَا عَنْ الزَّكَاهِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِي مَائَتَيْنِ خَمْسَهُ.

فَقُلْنَا: فِي مَائَةٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانٍ وَنِصْفُ.

فَقُلْنَا: وَاللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةَ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلْمَالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ، فَتَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَى الْمُرْجِيَّةِ إِلَى الْقَدْرِيِّهِ إِلَى الزَّيْدِيِّهِ إِلَى الْمُعْتَرِلِهِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يُومِي إِلَى يَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٌ يُنْظَرُونَ إِلَى مَنْ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ □ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنْحَ فَإِنِّي حَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ فَتَنْحَ عَنِّي لَا تَهْلِكُ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ.

فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخْلِصِ مِنْهُ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ □ ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَى.

فَمَازَا حَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى □ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَمَّا إِلَى الْمُرْجِيَّةِ وَ لَا إِلَى الْقَدْرِيِّهِ وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيِّهِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَرِلِهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَى.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَضَى أَبُوكَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتًا؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنْ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يُرِيدُ عَبْدُ

اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَاكَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عَلَيْكَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَمَّا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحْتَلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبِرْ وَلَا تُدْعُ، فَإِنْ أَدْعَتْ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! شِيعَتِكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ ضَلَّالٌ، فَأَلْقَى إِلَيْهِمْ وَأَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسَتْ مِنْهُ رُشْدًا فَأَلْقَى إِلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ، فَإِنْ أَدْعَاؤُا فَهُوَ الذَّبْحُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيْتُ أَبَا جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَى، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفَضِيلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَمِعَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجًا فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةً عَمَّارٍ وَ أَصِيحَابَهُ وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَمَّا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّقَكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيُضْرِبُونِي .

هشام بن سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق ع من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند، من با صاحب الطاق پیش او رفتم در حالی مردم نزدش بودند، مردم از آنرو گردوی

جمع شده بودند که از امام صادق ع روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احوال (معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمی دانستیم به کجا رو آوریم، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم، می گفتیم: به مرجئه گزائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم که پیرمردی را که نمی شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می کرد، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که در پی آن بودند بینند شیعیان امام جعفر صادق ع بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که این پیرمرد یکی از آنها باشد، از اینرو به احوال گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم، این پیرمرد مرا می خواهد نه تو را، از من دور شو تا به

هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا در خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر \square برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و به من گفت: بفرما، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی \square را دیدم، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه بسوی مرجئه برو نه بسوی قدریه نه بسوی زیدیه نه بسوی معتزله و نه بسوی خوارج، [بلکه] بسوی من، بسوی من.

عرض کردم: فدایت گردم، پدرت در گذشت؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند: آری.

گفتم: پس از او، امام ما کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند: عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم، شما یید؟

فرمودند: نه من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: فدایت گردم، شما امامی دارید؟

فرمودند: نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای نمی داند،

بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت کردم، از شما بیرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: پرس تا باخبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض

کردم: فدایت گردم، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را بینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احوال برخوردم، گفتم: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار سباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم، کسی نزد عبدالله نمی رفت، چون چنین دید گفتم: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا وَحَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَرَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَإِرَادَتِي، فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتَى الرَّضَا □، فَاتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَقُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرُ إِلَيَّ قَالَ لِي: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاكَ وَهَدَاكَ لِذِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ

أَنْتَ حُجَّهَ اللَّهِ وَ أَمِينَهُ عَلَى خَلْقِهِ .

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم، همین که به مکه رسیدم، شکی در دلم (راجع به مذهبم) خلجان کرد، خودم را به ملتزم چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی، مرا به بهترین دینها هدایت کن»، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا □ بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند: بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند: خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شما یید حجت خدا و امین او بر خلقش. -----

. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

. إقبال الأعمال، ص ۳۴۹.

. القطره، ج ۱، ص ۲۵.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

اشاره

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: يَعْنِي الْأُمَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ □ يُوْحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ .

ابوحمزه از قول حضرت ابوجعفر الباقر □ روایت کرده که درباره ی آیه ی: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، فرمودند: یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه □ اند، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم (ص) ذکر شده است:

«وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری/۴۸۹/۵۲).

«و اینچنین، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم، و توجه می دانستی کتاب چیست و ایمان چیست، ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم، و همانا تو، قطعاً بسوی صراط مستقیم هدایت می کنی».

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد، از روحی که به پیامبر خاتم (ص) تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم، اختصاص آن به رسول خدا (ص) قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا».

. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵.

. دیوار بین حجر الاسود و در خانه خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.

. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۳۲۲.

اولین این عباد، خود پیامبر اکرم (ص) است و پس از او، به دلیل آیات و روایات بسیاری، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهلیت (ع) آن جناب می باشند، که ایشان نیز از آن روح بهر مندند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» قَالَ: خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ

وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُخْبِرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ (ع) مِنْ بَعْدِهِ .

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق □ پرسیدم. فرمودند: روح، آفریده ای از آفریدگان خدای است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد، همراه رسول خدا (ص) بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

وَ قَالَ □: لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ .

و فرمودند: آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد (ص) و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/ ۸۵/۲۹۰)

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ (ع) وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ .

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور)، از حضرت صادق □ پرسیدم. فرمودند: او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا (ص) و همراه ائمه (ع) است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: «ائمه (ع) توسط امر خدا هدایت می کنند» و مقصود این باشد که توسط روحی

که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوّم هدایت به امر اینست که اهل بیت (ع) بواسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم (ص) هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت ایشان سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان است. اگر تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در دو آیه ی مذکور، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آنرو که دو آیه ی مذکور در مورد امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» وصف معرّف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

ایه سوم

آیه ی سوم

آیه ی دیگری که در آن نیز، شأن هدایتگری اهل بیت (ع) مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/۲۵۰/۷)

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» آیا این آیه بیانگر این است که رسول خدا تنها انذار دهنده اند؟ آیا در این آیه، شأن هدایتگری از آن حضرت نفی شده است؟ پاسخ اجمالی این است که: خیر، زیرا در آیات دیگر، سخن از هدایتگری آن حضرت گفته شده. اما در پاسخ تفصیلی این سؤال،

بایستی ابتدا مشخص شود که «مُنذِرٌ» و «هَادٍ» در این آیه به چه معناست تا بینیم معنایی که در این آیه از «هَادٍ» قصد شده آیا در آیات دیگر برای آن حضرت ثابت شده یا نه.

انذار، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن، و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی، خداوند، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات، بجای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذر (انذار دهنده) فرستادیم (سبأ/۴۳۲ و ۴۴/۴۳۳، صافات/۴۴۸ و ۷۲/۴۴۸ و زخرف/۴۹۱/۲۳). در مورد رسول خدا (ص) نیز بیان فرموده که رسالت بشارت و انذار، در آن حضرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان/۱۳۵۹)

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ» (أنعام/۱۹/۱۳۰)

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم».

«هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ» (أحقاف/۱۲/۵۰۳)

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و

نیکوکاران را مژده ای باشد».

بنا بر این، قرآن کتاب انذار است. رسول خدا (ص) مسئول ابلاغ متن کتاب انذار به امت بودند؛ از اینرو ایشان در آیه ی مورد بحث، «مُنذِر» نامیده شدند. پیامبر اکرم نسبت به متن انذار دو وظیفه داشتند که هر دو، هدایت امت را در پی داشت:

۱. پیامبر (ص) آیات الهی را که به تدریج در طول دوران رسالت بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ»
(نمل/۹۱ و ۹۲/۳۸۵)

«... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود، پس بگو: من فقط از هشدار دهنده گانم (یعنی وظیفه ی من رساندن و تبلیغ متن انذار است)».

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۲ و ۳/۴۱۵)

«فرو فرستادن کتاب - که هیچ شکی در آن نیست - از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آنرا به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حق است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی، امید که هدایت یابند».

۲. پیامبر (ص) وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (□تنزیل)، با استفاده از کل قرآن که به صورت دفعی بر قلب مطهر ایشان نازل شده بود (□انزال)،

برای اُمت تبیین فرمایند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۲۷۲/۴۴)

«و این قرآن را بصورت دفعی بسوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی بسوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند.»

اُمت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۲۷۳/۶۴)

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

اگر چه در طول حیات رسول خدا (ص) کل قرآن بصورت تدریجی برای اُمت فرو فرستاده شد و تبیین پیامبر نسبت به آیات الهی، مانع بروز اختلافات بود، ولی پس از رحلت آن جناب، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در اُمت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه، به تنهایی، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن اُمت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا اُمت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

مسئله؛ بروز اختلافات، بخاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم، پس از پیامبر، این اُمت را مکلف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر (ص) نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱ و ۳۲/۴۳۸ و رعد/۴۳/۲۵۵)، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند. اگر کسی آن بندگان برگزیده

را شناخت و تبیین قرآن را از ایشان شنید و پذیرفت، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است، کار ایشان تبیین معارف قرآن (تبیین متن انذار)، و هدایت امت از طریق این تبیین است. این بندگان همان کسانی هستند که در آیه ی مورد گفتگو خدا با تعبیر «هَادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ مَعْنَى الْهَادِي: الْمُبَيِّنُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .

. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۰۸، از تفسیر نعمانی.

حضرت امیر □ درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، فرمودند: هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند. چنان که گذشت، تبیین متن انذار، وظیفه ی خود پیامبر نیز بود، بنا بر این، خود آن حضرت نیز «هَادٍ» بودند اما تنها برای دوره و زمان خود، امت در هر دوره ای نیاز به تبیین کننده ای دارد، پیامبر در زمان خود تبیین کردند و ائمه نیز هر کدام در زمان خود؛ لذا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِيِّ □: أَنْتَ الْهَادِي الثَّانِي .

رسول خدا (ص) به حضرت علی □ فرمودند: شما دوّمین هدایت کننده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا (ص) بودند). عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ □: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ □ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا

زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ.

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ، مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَتَّى يَجْرَى فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيمَنْ مَضَى .

ابوبصیر گوید: برای امام صادق □ این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، حضرت فرمودند: بیم دهنده رسول خداست (ص) و هدایت کننده علی □. ای ابامحمد، آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم، همیشه از شما خانواده هدایتگری پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند: خدایت رحمت کند ای ابامحمد، اگر چنین بود که چون آیه ای درباره ی مردی نازل می شد و آن مرد می مُرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود، ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام، تبیین کننده ی قرآن است، اگر آیندگان بخواهند به حقایق قرآن دست یابند چاره ای ندارند جز اینکه بیان درست آن را از ائمه جویا شوند. در واقع وجود امام لازم است تا معارف قرآن از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که قرآن را تمام و کمال به امت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش آن را تبیین فرماید و از این طریق امت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر

زمانی خدا امامی قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای را از شاگرد مکتب امام صادق □ جناب هشام بن حکم که مطالب مذکور، در آن مطرح شده می آوریم:

مردی از اهل شام از مخالفان اهل بیت، خدمت امام صادق □ رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم حضرت به او فرمودند: با این جوان (هشام بن حکم) مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان، درباره ی امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام □ خشمگین شد، طوری که می لرزید، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا!» ای مرد، آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

شامی: بلکه پروردگارم نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است.

هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

برای ایشان حجّت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هاشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا (ص) کیست؟

- قرآن و سنّت است.

.....
. الیقین، ص ۵۰۴.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱.
.....

- قرآن و سنّت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو بخاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند. امام صادق (ص) به او فرمودند: چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف

می کنند حرفم نادرست است، زیرا عبارات کتاب و سنت، معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود)، و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم، قرآن و سنت، ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم)، ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند: از او پرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد، چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است، پروردگارشان یا خودشان؟

هشام: پروردگارشان.

شامی: آیا پروردگار، شخصی را به پا داشته که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا (ص) یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق \square) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند، به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او پرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که پرسم!

امام صادق \square فرمودند: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفתי، اکنون اسلام آوردم!

امام صادق \square فرمودند: خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله ی اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی

عرض کرد: درست فرمودید، گواهی می‌دهم که کسی جز خدا شایسته‌ی عبادت نیست و محمد (ص) رسول خداست و شما
جانشین اوصیای او بی -----

. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۲.

هدایت به سوی قرآن

اهلیت (ع) وارثان علم قرآنند؛ خداوند متعال علم و فهم لطایف و حقایق دقیق قرآن را به اهلیت (ع) عطا فرموده. انشاء الله در
قسمت مربوط به خصوصیت علم اهلیت (ع) دلائل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهد شد. اهلیت (ع) مؤمنان را
□ کسانی را که امامت، ولایت و هدایت ایشان را پذیرا شوند) بسوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می‌کنند. ایشان
کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می‌کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای
هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص)
نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» (نساء/۹۷/۱۱۴) وَ
قَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء/۵/۷۷) وَقَالَ: «لَا تَسْتَأْذِنُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوِؤُكُمْ»
(مائدة/۱۲۴/۱۰۱).

ابو جارود گوید: امام باقر □ فرمودند: وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست. آنگاه حضرت ضمن
گفتارشان فرمودند: رسول خدا (ص) از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض

شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: خدای می فرماید: «در بسیاری از سخنان در گوشه آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست

الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

بی خردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود ناراحتان کند سؤال نکنید».

آنچنان کلمات آل الله (ع) با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي خُطْبِهِ بِمِنَى أَوْ بِمَكَّةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ .

حضرت صادق □ در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند: ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آنرا گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آنرا نگفته ام. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ □: يَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَمَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ .

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق □ فرمودند: محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آنرا بپذیر و هر روایتی که از طریق

نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آنرا میذیر.

عَنْ كَلِيبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ .

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق ﷺ شنیدم که می فرمودند: هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آنرا تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهلیت (ع) نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

اشاره

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهلیت (ع) نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند، و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنا بر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیه گشتند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (انعام/۱۴۴/۱۴۷)

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»: «هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آن دو تمسک جوئید».

کسانی که دم از «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» زدند، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین، از حقایق قرآن محروم شده

دچار تفسیر به رأی شده، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» (فصلت/۴۷۹/۲۹)

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهمیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَيُورَةَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَزِيدٍ اللَّهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ»، قَالَ: يَا سَوْرَةُ! هُمَا وَاللَّهِ هُمَا ثَلَاثًا، وَاللَّهِ يَا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي السَّمَاءِ وَإِنَّا لَخُزَانُ عِلْمِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ .

سوره پسر کلب گوید: امام صادق □ درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ای سوره! به خدا سوگند، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند - و سه مرتبه این را فرمودند- به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رَوَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنِ الْبَاقِرِ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹.

. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

. علامه امینی □ در کتاب گرانمایه ی الغدیر، ج ۶، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا، از

کتاب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.

. الکافی، ج ۸، ص ۳۳۴.

قاسم بن جنبد از قول ابن عباس روایت کردند و حضرت باقر □ نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ایشان اولی و دوّمی هستند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (عنکبوت/۴۰۴/۶۸)

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ □ إِلَى أَهْلِ الْبَصِيرَةِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ .

در نامه ی امام حسین □ به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن، بدون علم چیزی بگوید، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه (ع) و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ □ فَقَالَ: يَا قَتَادَةُ! أَنْتَ فَعِيهِ أَهْلُ الْبَصِيرَةِ؟
فَقَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ □: بَعْلِمَ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بَعْلِمَ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ □: فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بَعْلِمَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ.

قَالَ قَتَادَةُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَبَا: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» (سبأ/٤٣٠/١٨).

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ

كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: نَشَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةَ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَتَذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَاؤُهُ؟

قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَكَ يَا قَتَادَةَ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرَّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ، وَيْحَكَ يَا قَتَادَةَ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلِهِ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقُّنَا يَهُونَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَاهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهيم/ ٣٧/٢٦٠) وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولَ إِلَيْهِ، فَخُنُّ وَ اللَّهُ دَعَاهُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَاجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا، يَا قَتَادَةَ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ قَتَادَةُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهُ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَكَ يَا قَتَادَةَ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ .

زيد شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر □ رسید. حضرت بدو فرمودند: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند: شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند: دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر، بنا بر علم و دانش.

فرمودند: اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی، من از تو بپرسم.

گفت: بپرسید؟

فرمودند: مرا خبر ده از گفتار خدای که در سوره ی سبأ می فرماید: «در میان آن منازل، سیر و سفر مقرر داشتیم، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید».

قتاده گفت:

این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال، مرکب حلال، و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش بازگردد.

حضرت فرمودند: ای قتاده! تو را به خدا، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده ی پاسخ داد: آری، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاک گشته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد، چنان که خدای (از قول حضرت

الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۳۹.

. التوحید، ص ۹۱.

. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱. -----

ابراهیم □) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان»، که مقصود، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن»، پس به خدا سوگند، دعای حضرت ابراهیم □ در حق ماست، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب

جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَكَرُوا أَنَّ أَيًّا حَنِيفَةَ أَكَلَ طَعَامًا مَعَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ يَدَهُ مِنْ أَكْلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِكَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا؟

فَقَالَ لَهُ: وَيَلَعَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (توبه/۱۹۹/۷۴) وَيَقُولُ فِي
مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» (توبه/۱۹۶/۵۹).

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: وَاللَّهِ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَأَسْمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: بَلَى قَدْ قَرَأْتُهُمَا، وَ سَمِعْتُهُمَا، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»
(محمد/۲۴/۵۰۹) وَ قَالَ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففين/۱۴/۵۸۸).

نقل شده که ابوحنیفه با حضرت صادق □ همسفره شد، وقتی حضرت دست از غذا کشیدند گفتند: «حمد و سپاس خدایی را
که پروردگار جهانیان است، خدایا این از سوی تو از جانب رسول توست».

ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالله! با خدا شریک قرار دادی!؟

حضرت فرمودند: وای بر تو! خداوند متعال در کتابش می فرماید: «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش،
آنان را به فضل او،

بی نیاز ساختند» و می فرماید: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خدا ما را بس است، و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم».

ابوحنیفه گفت: به خدا قسم گوئی تا کنون هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند: آری، هم خوانده ای و هم شنیده ای، ولی خداوند متعال درباره ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده: «یا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنین نیست (که آنها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

ایه چهارم

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره/۳۸/۷)

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ □ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَاطِنِ الْقُرْآنِ: «فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِيرُ الْهُدَى عَلَيَّ □، قَالَ اللَّهُ فِيهِ: «فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

جابر گوید: از حضرت باقر □ درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمودند: تفسیر هُدی (: هدایت) علی □ است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند».

تبعیت، شرط هدایت

اشاره

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم، از قول دو تن از پیامبرانش، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ (مریم/۴۳/۳۰۸)

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت: ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم)».

«وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر/۴۷۱/۳۸)

. در این دو آیه ای که حضرت به عنوان شاهد و دلیل بر کلام خود مبنی

بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا (ص) ذکر کردند نیز، بخشش و فضل، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳.

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم، مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم (ص) نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف/۱۷۰/۱۵۸)

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم، خدایی که آسمانها و زمین از اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید».

درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر (ص) است:

«وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (اعراف/۱۷۰/۱۵۷)

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند: «النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَائِمَّةُ (ع)»: «مقصود از نور در اینجا، امیر المؤمنین علی و دیگر امامان (ع) می باشند».

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُكْمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَبِعُونَا تَهْتَدُوا .

جابر گوید: حضرت باقر ع فرمودند: ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و

گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَمِنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»
(نساء/۹۷/۱۱۵)

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَالْأَشْعَثُ وَ جَرِيرُ الْبَجَلِيِّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْكُوفَةِ بِالْفَرَسِ، مَرَّ بِنَا ضَبُّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!» خِلَافًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ لِعَلِيِّ □. فَقَالَ عَلِيُّ □: دَعُهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى» .

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلِی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین!» قصدشان مخالفت با حضرت علی □ بود. مرد انصاری پیش از آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند: رهایشان کن، همان سوسمار در روز قیامت امام آندو است، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم».

آیه ی ششم

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ

الْبَاقِرِ □ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يَعْنِي أُمَّةَ الْجُورِ دُونَ أُمَّةِ الْحَقِّ «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» .

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر □ درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند: امامان جور را بجای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند».

آیه ی هفتم

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/۱۷۴/۱۸۱)

«و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم»، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت، همین مطلب عنوان شده است:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف/۱۷۰/۱۵۹)

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» -----

. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

. بصائر الدرجات، ص ۵۱۴.

. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

. در آیه ی بیست و یکم توضیحی درباره ی این آیه خواهد آمد.

. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۱۰.

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا (ص) روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّةً مُّوسَى افْتَرَقَتْ عَلَىٰ إِحْدَىٰ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَّاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّةً عِيسَى افْتَرَقَتْ عَلَىٰ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ

فِرْقَهُ؛ فِرْقَهُ نَاجِيَهُ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرُقُ عَلَيَّ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَهُ نَاجِيَهُ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ النَّاجِي؟ قَالَ: الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُكَ .

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی ؑ) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند: کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَصِيرٍ: أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَمَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ. فَأَثْبِتْ مُوسَى الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلِكُمُوهُ.

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمْ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَانْسَمِعْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ (ص) وَ ذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَنْبَشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُونَ مِنْ

مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُتَجَاوِزُ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يُتَجَاوِزْ لَهُ عَنْ سَيِّئِهِ

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق ع به ابابصیر فرمودند: ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند، و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهل بیت) خیر ترک کردند و شما شر را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبران (ص) در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد شما را و باز هم مژده باد شما را؛ به خدا سوگند شما باید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکاران

درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد. امامان (ع) بنا بر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتاً اهل بیت (ع) و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمْ الْأُمَّةُ .

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق \square درباره ی این خدای (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَادَانَ عَنْ عَلِيٍّ \square : تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي .

زادان گوید: حضرت علی \square فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حق آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ \square : «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ: يَعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (ص).

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیر المؤمنین \square درباره ی آیه ی: «و از آنها

که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»، فرمودند: مقصود امت حضرت محمد (ص) می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد (ص) در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) بفرماید: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی ؑ همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتاً تنها همان یک فرقه امت رسول خدا (ص) می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد (ص).

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّةُ مُحَمَّدٍ (ص))؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالثَّمَسُكِ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَهُ .

ابابصیر گوید: به حضرت صادق ؑ عرض کردم: ... امت حضرت محمد (ص) چه کسانی هستند؟ فرمودند: مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند، و به آن دو چیز گرانبهائی که مأمور به تمسک به آن دو گشته اند، چنگ زدند، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا (ص) که خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و پاک و مطهرشان ساخته، و آن دو بعد از پیامبر، جانشین او بر امتش می باشند. شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت، شیعیان و دوستان

حضرت امیر □ می باشند، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»: «علی □ با حق، و حق با علی □ است».

----- الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۰، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۸۵.

. الکافی، ج ۸، ص ۳۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

. کشف الیقین، ص ۳۸۹.

. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۳.

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس/۲۱۳/۳۵)

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِي رَوَايِهِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِهِ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ بَعِيدِهِ، وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قَرِيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ .

ابوالجارود از حضرت باقر □ در باره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند: اما آنها که بسوی حق هدایت می کنند حضرت محمد (ص)

و آل محمد (ص) پس از اویند، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: لَقَدْ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ بِقَضِيَّتِهِ مَا قَضَى بِهَا أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَتْ أَوْلَ قَضِيَّتِهِ قَضَى بِهَا بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَفْضَى الْأَمْرَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَتَى بَرَجِلًا قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟
فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِيَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنِّي لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنَزِلِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ يَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَبَيْتُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا حَفْصٍ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِيًّا.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ يُؤْتَى الْحَكَمُ فِي مَنْزِلِهِ.

فَمَاتُوهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرَهُ بِقَضِيَّتِهِ الرَّجُلُ فَأَقْتَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ □ لِأَبِي بَكْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ يَدُورُ بِهِ عَلَى مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَمَنْ كَانَ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلْيَشْهَدْ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَلَا عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.

فَفَعَلَ أَبُو بَكْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِيُّ □ فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَخَلَّى سَبِيلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِيِّ □: لَقَدْ أَرَشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِيُّ □: إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُحَدِّدَ تَأْكِيدَ هَذِهِ الْأَيَةِ فِيَّ وَ فِيهِمْ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» .

ابابصیر از امام صادق □ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین □

قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی \square به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی \square عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او

پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى حِبَابُ بْنُ يَزِيدَ وَعُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَابْنُ مَسْعُودٍ وَاللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَذْرِي مَا أَصْبَحَ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ □ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند. ----- . معانی الأخبار، ص ۹۴.

. رك: احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳، ص ۳۸۱.

. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۲. -----

ابابصیر از امام صادق □ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین □ قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود

که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی ؑ به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی ؑ عرضه داشت: آنها را راهنمایی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما

را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَى حِبَابُ بْنُ يَزِيدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَذْرِي مَا أَصْبَحَ بِالْمَجُوسِ، أَيْنَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِيًّا يَقُولُ فِي الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَمَضَى ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى عَلِيٍّ □ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او پرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند

آیه ی نهم

«وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل/۲۶۹/۱۶)

«و علاماتِ قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (ص).

و شاء گوید: از حضرت رضا (ص) درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا (ص) است

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (نحل/۲۷۱/۳۶)

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضیشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود.»

این آیه از آیات بسیار مهمی است که بیانگر شرایط هدایت است. پیام خدا به تمام امت ها این است: پرستش خدا و اجتناب از طاغوت، ملاک هدایت، و سر باز زدن از این دو، موجب گمراهی است. انشاء الله پس از این در ذیل آیه ی شانزدهم (زمر/۱۷)

و (۱۸/۴۶۰)، درباره ی شرایط هدایت، مفصلاً سخن خواهیم گفت؛ لذا در اینجا تنها به ذکر روایتی درباره ی این آیه بسنده می
کنیم -----

الکافی، ج ۷، ص ۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: «جاء الخبر من
رجال العامه و الخاصه».

. المناقب، ج ۲، ص ۳۶۸.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّنَا، وَ

ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بِتَكْذِيبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ».

حَطَّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر \square فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، و این همان فرموده ی خدا در کتابش است: «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد (ص) را تکذیب کردند؛ «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود».

آیه ی یازدهم

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه/۳۱۷/۸۲)

«و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَيْنُ الْحَارِثِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ \square فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، قَالَ: أَلَمْ تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَلَمْ يَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى! وَاللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قَبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدَى.

قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِلَيْنَا.

حارث بن يحيی گوید: حضرت باقر \square درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند: نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم، هر چند در انجام کاری بکوشد، از او پذیرفته نشود

تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان کردم! بسوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند: بسوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ \square وَهُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْلَمُونَا وَلَا يَتَّهِمُونَ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأَرِيكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَيْمِيَانَ التَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بَلَمَا هُدِيَ مِنَ اللَّهِ وَ لَمَّا كَتَبْتُ مُبِينٍ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص)

سدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر \square وارد شدند. دست مرا گرفتند و رو به خانه ی خدا کرده و فرمودند: ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند: بسوی ولایت ما.

سپس فرمودند: ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا مانع می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به

ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد مردم گرد ایشان حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند و رسولش به آنها خبر دهد، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای و رسولش خبر دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى إِلَيَّ وَ لَأَيَّتِنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ .

يعقوب بن شعيب گوید: از حضرت صادق ع درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: هر کس از ظلم به توبه بازگردد و از کفر به ایمان، و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، فَمَا هَذَا الْإِهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيْمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَيْمَةِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ .

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق ع وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، اینکه خداوند فرموده: (آیه ی مذکور)، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح

می باشد چیست؟ فرمودند: به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است، امامی پس از امام دیگر.

. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸.

. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۱.

. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

. بصائر الدرجات، ص ۷۸.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۰.

آیه ی دوازدهم

«قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳/۳۲۰)

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَى اللَّهِ تَهْتَدُوا وَتَزُشُّدُوا وَهُوَ هُدَايَ وَهُدَايَ وَهُدَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاهُ فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَايَ وَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَقَدْ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم □ از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند، ایشان فرمودند: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید، و آن، هدایت من است، و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب □ است، پس هر که پیرو هدایت او باشد، چه در زمان زندگی من و چه پس از

مرگم، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

«قُلْ كُلُّ مُتَّبِعٍ فَتَرْبُصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» (طه/۳۲۱/۱۳۵)

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَيَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: اهْتَدَى إِلَى وَلَائِنَا .

جابر گوید: از حضرت باقر □ درباره ی این فرموده ی خداوند (آیه ی مذکور) پرسش شد، فرمودند: یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ □ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَسَيَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِيُّ هُوَ الْقَائِمُ □ وَالْمُهْدِيُّ مَنِ اهْتَدَى إِلَى طَاعَتِهِ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر □ فرمودند: از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمود: راه راست حضرت قائم □ است و هدایت یافته، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات، اهلیت (ع) در روایات متعددی که از ایشان صادر شده، هدایت شدن را، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته، از اینرو هر کس بسوی آن هدایت شد و آنرا پذیرفت، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

راه یافتن به ولایت مساوی است با هدایت بسوی اسلام تحریف نشده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقاید، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهلیت (ع)،

آن گونه که خدا و رسول خدا (ص) فرموده اند، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریحی و هدایت تبیینی اهلیت (ع) مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (حج/۳۳۵/۲۴)

«و بسوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمْزُهُ وَجَفْرُهُ وَعَبِيدُهُ وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَعَمَارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ .

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق □ روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: (از مصادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که بسوی امیر المؤمنین □ هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ . -----

تأویل الآیات، ص ۳۱۴.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۷.

. تأویل الآیات، ص ۳۱۷.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۶.

ضُرَيْسِ كُنَاسِيٍّ از حضرت صادق □ درباره ی آیه ی مذکور پرسید، فرمودند: به خدا قسم، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت و ولایت اهلیت (ع)).

آیه ی پانزدهم

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور/۳۵۷/۵۴)

«بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است، اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ

عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْأَمَانَةِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِي أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي عَلِيٍّ □ وَ مَا بَيَّنَّ لَكُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ فَرَضِ طَاعَتِهِ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَيْ وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِيًّا تَهْتَدُوا «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» هَكَذَا نَزَلَتْ .

عيسى بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر □ از قول پدرشان درباره ی آیه ی: «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست» فرمودند: بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمان‌هایی که خدا از شما در مورد علی □ گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده، پس اینکه فرموده: «اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهراً صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر، شرط هدایت یافتن معرفی شده، اما در کلام حضرت امام کاظم □ در ذیل این آیه، اطاعت از حضرت علی □ به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم □، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا

در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

در آیه ی (نساء/۵۹/۸۷) خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر که اهل بیت (ع) می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا (ص) و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا (ص) صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت (ع) نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت (ع) و در صدر ایشان، اطاعت از حضرت علی \square نیز موجب هدایت یافتن می شود.

خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم (ص) و اطاعت از آن حضرت، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران/۱۶۴/۷۱ و جمعه/۲/۵۵۳): «هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«محمد (ص) فقط فرستاده ی خداست، پیش از او نیز، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ

كَفَرُوا يَزُدُّكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنَقَّلُوا خَاسِرِينَ» (آل عمران/۶۹/۱۴۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملائک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹، به اهل بیت (ع) با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر از اهل بیت (ع) اطاعت کند، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست، بلکه مورد نهی او بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلماً از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی

المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹.

تأویل الآيات، ص ۳۶۴. -----

گذشته اش بازگشته است. پس، اطاعت از حضرت علی ؑ و دیگر ائمه ی هدی (ع) به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم (ص)) موجب هدایت یافتن می شود

آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولوا الالباب)

اشاره

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان اند»

بنا بر روایت ذیل،

بهرمندی اولواالالباب از هدایت الهی، به خاطر رجوع به اهل بیت «علیهم السلام» و به برکت تسلیم شدن در مقابل ایشان بوده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \square عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَشْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ آيَةٍ، قَالَ: هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ (ص)؛ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ .

ابابصیر گوید: از حضرت صادق \square درباره ی این آیه: «کسانی که قول را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند» پرسیدم، فرمودند: آنها تسلیم شدگانند در برابر آل محمد «صلی الله علیه و آله»، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که آن را شنیده اند بیاورند. با توجه به اینکه در دو آیه ی فوق سخن از کسانی است که از هدایت الهی بهر مند شدند و برای ایشان چهار خصوصیت ذکر شده که در واقع چهار شرط لازم برای برخوردارگی از هدایت الهی است:

۱. اجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا

۲. وَأَنْابُوا إِلَى اللَّهِ

۳. يَشْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

۴. فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

به نظر می رسد که چون برخوردارگی از هدایت الهی بسیار اهمیت دارد، لازم است بدانیم که مقصود از هر یک از این چهار خصوصیت چیست تا «إنشاء الله» با اتیان به شرایط هدایت، از هدایت الهی بهر مند گردیم؛ و نیز با تحقیق درباره ی خصوصیات مذکور با توجه به دیگر آیات، دریابیم که چه ربطی بین خصوصیات مذکور با رجوع به اهل بیت و تسلیم در مقابل ایشان است که حضرت صادق «علیه السلام» در تفسیر این آیه بیان فرمودند.

«اجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا»

اشاره

سؤال: طاغوت چیست و یا کیست؟ عبادت طاغوت و اجتناب از عبادتش به

برای اینکه بدانیم طاغوت یعنی چه بایستی ابتدا معنای طغیان روشن شود. معنای طغیان را از این آیات می توان دریافت:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى، أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» (علق / ۵ الی ۷/۵۹۷)

«به انسان آنچه را نمی دانست آموخت. چنین نیست، همانا آدمی طغیان می کند، همین که خود را بی نیاز بیند.»

از این آیات استفاده می شود که انسان با طغیانش - که آن هم در اثر احساس بی نیازی است - از پذیرش تعلیم الهی سر باز می زند. اما «ما لَمْ يَعْلَمْ» انسان چیست که خدا به او آموخت؟ پاسخ این سؤال را در این آیه می جوییم:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (نحل/۲۷۵/۷۸)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد.»

انسان هیچ نمی دانست؛ خدا گوش و چشم و دلش داد تا اینها ابزار تعلّم باشد در وجود او. البتّه جز اینها، کتابت را نیز به انسان آموخت تا به وسیله ی آن نیز تعلّم بیند:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق / ۴/۵۹۷): «همان که به وسیله ی قلم آموخت.»

امّا خدا انسان را با این ابزارها به حال خود وانگذاشت تا خود به خود بیاموزد، بلکه خیل عظیمی از پیامبران را نیز به سوی او فرستاد تا سعادتش را به وی بیاموزد، و برای تحقّق این مقصود، علمی به پیامبران داد که به امتشان نداده بود و امت نمی توانستند با ابزارهای تعلّم، خود به خود بدان دست یابند:

۱. «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف/۱۵۸/۶۲)

«[نوح به امتش گفت:] پیام های

پروردگار خویش را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم و از خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید».

الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

«یا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (مریم/۳۰۸/۴۳)

«[ابراهیم گفت:] ای پدر، مرا از دانش [وحی، حقایقی] به دست آمده که تو را نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم».

۳. «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»
(بقره/۲۳/۱۵۱)

«چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و کتاب و حکمتتان بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید تعلیمتان دهد».

۴. «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۲۷۲/۴۳ و انبیاء/۳۲۲/۷)

«پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید».

یعنی «اهل ذکر»، علمی را که شما نمی‌دانید و نمی‌توانید بدانید می‌دانند، لذا راه شما به دانستن آن علم، تنها پرسش از اهل ذکر خواهد بود. اما اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر مراد از «ذکر»، قرآن باشد - چنان که در آیات متعددی قرآن به این نام خوانده شده (رک: حجر/۲۶۲/۶ و حجر/۲۶۲/۹ و نحل/۲۷۲/۴۴ و صاد/۴۵۳/۸ و زخرف/۵/الی ۸/۴۸۹ و قمر/۵۲۹/۲۵ و قلم/۵۱ و ۵۲/۵۶۶) - اهلش اولاً رسول خداست «صلی الله علیه و آله» که قرآن به صورت دفعی و تدریجی بر او نازل شده و علم آن نزد اوست و ثانیاً کسانی که پس از آن حضرت علم قرآن به ایشان به ارث رسیده که اهلیت آن حضرت می‌باشند (رک: رعد/۲۵۵/۴۳،

و فاطر/۳۲/۴۳۸ به ضمیمه ی این دو آیه: آل عمران/۳۳ و ۳۴/۵۴ و نساء/۵۴/۸۷)، و اگر مراد از «ذکر»، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» باشد (رک: طلاق/۱۰ و ۱۱/۵۵۹)، باز اهل ذکر، اهلیت آن حضرت می باشند.

انسان با ابزارهایی که خدا به او بخشیده، خود به خود، تنها نسبت به ظاهر زندگی دنیا علم پیدا می کند و علمش فراتر از آن نمی رود:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۷/۴۰۵)

«از زندگی دنیا ظاهری را می دانند و آنها از آخرت بی خبرند»

و با این علم اندک، از «ذکر» که کتاب خدا و رسول اوست رویگردان می شود!

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ» (نجم/۲۹ و ۳۰/۵۲۷)

«پس، از کسی که از یاد ما دل می گرداند و جز زندگی دنیا را نمی خواهد روی گردان. این نهایت دانش آنهاست»

(و نیز رک: جائیه/۲۴ و ۲۵/۵۰۱).

این رویگردانی در اثر طغیان است، و طغیان، ناشی از احساس بی نیازی از علم پیامبران و اکتفا به علم خویش! طغیان یعنی لبریز شدن، اما نه لبریز شدنی که بخاطر پر شدن است، لبریز شدنی که ناشی از خیال پر شدن است (أَنْ رَأَاهُ اسْتَيْغَىٰ). انسان کوتاه بین که جز زندگی دنیا نمی داند در مقابل علم انبیا و دعوت ایشان به فراتر از ظاهر زندگی دنیا (: خدا و غیب و آخرت)، طغیان می کند، یعنی لبریز می شود و علوم و معارف ایشان را نمی پذیرد و انکار می کند و به زندگی دنیا بسنده می کند. این طغیان، اصل همه ی طغیانها و تجاوز از حدهاست: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ، وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»

«پس امّیا آنکه سرکشی کرد، و زندگی پست تر را برگزید، پس همانا دوزخ جایگاه اوست» خدا در ابتدای سوره ی بقره (۲/۲) می فرماید: «قرآن که شکی در آن نیست هدایت است برای اهل تقوا». اهل تقوا کسانی اند که وقایه نفس می کنند، یعنی جلوی نفس خود را می گیرند تا مبادا پا از گلیمش فراتر نهد و طغیان کند. آنگاه وصفی که خدا برای ایشان ذکر فرموده این است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳/۲) «آنان که به غیب ایمان می آورند»، و در آیه ی بعد می فرماید:

«وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره/۴/۲)

«و آنان که به آنچه به تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان می آورند و اینانند که به آخرت یقین دارند»

این آیات بیانگر این است که: اهل تقوا در مقابل آن کسانی اند که تنها ظاهری از زندگی دنیا می دانند و از آخرت غافلند و این نهایت دانش ایشان است. اهل تقوا در برابر انبیا زانو زدند و علم الهی ایشان را آموختند و به آن ایمان آوردند و به دست آنان هدایت یافتند:

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره/۵/۲)

«آنان بر هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان رستگارانند».

سپس روی سخن را به کفار و منافقان طغیان گر می نماید که:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره/۶/ و ۷/۳)

«همانا آنان که کفر ورزیدند تفاوتشان نکنند، چه اندازشان کنی یا اندازشان نکنی ایمان نمی آورند. خدا بر دل ها و شنوایی شان مهر نهاده و بر چشمانشان

پرده ای است و آنها را عذاب‌ی بزرگ است».

چشم و گوش و دل که ابزار تعلّم است که خدا به انسان عطا کرده، در اهل طغیان، مهر و پلمپ شده و پذیرای علوم انبیا نیست! سپس در ادامه ی آیات روی سخن به منافقان می‌گراید و اینکه آنان نیز حقیقتاً ایمان نمی‌آورند و حيله‌گری می‌کنند و مؤمنان را سفیه می‌دانند و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: «ما بی‌تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما آنها را به مسخره گرفته ایم». سپس خدا در پاسخ ایشان می‌فرماید:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۵/۳)

«خداست که آنها را به مسخره می‌گیرد و فرصت می‌دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

در این آیه، خدا کلّ تعامل ایشان با پیامبر و مؤمنان را که آیات قبل بیانگر آن بود «طغیان» نامیده، پس در ادامه می‌فرماید: «آنان گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت پذیر نبودند»، این وصف، در مقابل وصف اهل تقوا و اولواالالباب است که چون از طغیان به دور بودند از هدایت الهی برخوردار گشتند.

«صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره/۱۸/۴)

«کران و گنگان و کورانند، پس باز نمی‌گردند».

وقتی ابزار تعلّم (چشم و گوش و دل) در اختیار معلّم نباشد، وجود و عدمش فرقی نخواهد داشت. ابزار تعلّم، در وجود اهل طغیان از مسیر اصلی خود دور افتاده:

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدَّرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (انعام/۱۴۱/۱۱۰)

«و دل‌ها و دیدگان‌شان را می‌گردانیم همچنان که نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند و آنها را در طغیان‌شان رها می‌کنیم که سرگشته بمانند».

علم انبیا نه علمی

است که جز از طریق ایشان بتوان بدان دست یافت؛ لذا در آیه ی بعد می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (انعام/۱۴۲/۱۱۱)

«و اگر ما فرشتگان را به سوی آنها می فرستادیم و مردگان با آنان به سخن می آمدند و همه چیز را فوج فوج در برابرشان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند مگر اینکه خدا بخواهد، ولیکن بیشترشان جهل می ورزند».

انسان بخاطر نهاد خداپرستش و نیز بخاطر اینکه وجودش آمیخته ای از ملک و ملکوت است، حقیقتا محتاج علم انبیاست - و اگر چه در سر خیال استغنا و بی نیازی پروراند - و سعادت دنیا و آخرتش جز به پیروی از ایشان حاصل نمی آید. اگر انسان از انبیا که به علم الهی دانایند روی گرداند از مقتضای وجود خویش روی گردانده، اما این اقتضا و نیاز در وجود او باقی و حکمران است، اگر انسان از راه درست، آن اقتضا را پاسخ گفت که «فبها» و گر نه ناچار از راه نادرست پاسخ خواهد گفت و در دام طاغوت می افتد. «فَالطَّاعُوتُ مَنِ اشْتَدَّ طُغْيَانُهُ»؛ طاغوت کسی است که خود را از علم انبیا بی نیاز پنداشت اما چون حقیقتا با این نیاز و اقتضا در وجود خود و دیگران مواجه شد و نیاز انسان ها را به علم و حکمت و هدایت انبیا دید، جاهلانه حکم راند و در مقابل انبیا دعوت راند و ادعای هدایتگری نمود! طغیان گران که از علم انبیا سر باز می زنند ناچار دچار جهل طاغوت می شوند و به حکم طاغوت رجوع می کنند. طاغوت، رهبران جبهه ی مقابل

انبیا و اوصیای انبیایند. خدا در ادامه ی آیات مذکور از سوره ی انعام، رجوع طغیان گران را به حکم طاغوت، چنین بیان می کند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ، وَ لَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفِنَّدُهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (انعام/۱۱۲ و ۱۱۳/۱۴۲)

«و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ گماشتیم که برای فریب، بر یکدیگر سخنان فریبنده القا می کنند، و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس ایشان را با افتزایی که می بندند رها کن. و برای این است که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارند و آنچه را در صدد ارتکاب آن هستند مرتکب شوند».

شیاطین انس و جنّ، همان شیاطینی هستند که در چند آیه ی بعد سخن از ایشان گفته شده:

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام/۱۴۲/۱۲۱)

«همانا شیاطین، به اولیاء خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند».

و نیز به دلیل لفظ «اولیاء» با توجه به اینکه ولایت، رابطه ای دوطرفه است، همان طاغوتی هستند که به عنوان اولیاء کافران معرّفی شده اند:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره/۴۳/۲۵۷)

«و کسانی که کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است».

و نیز به دلیل مقابله ی «زخرف القول» با «حکم خدا» در آیات ۱۱۲ و ۱۴۴ انعام، معلوم می شود که شیاطین جنّ و انس، همان طاغوتی هستند که در این آیه نیز سخن از حکمرانی وی در مقابل تنزیل گفته شده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ

مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا
(نساء/۸۸/۶۰)

«آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آن که دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد.»

«زخرف القول» سخنان بی اساس فریبنده است که طاغوت و طغیان گران بدان دل خوش کرده و از حکم عالمانه ی حقّ تعالی وامانده اند. علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا را بایستی تنها از خدا جست (به وساطت انبیا و اوصیا). هر سخنی که هر کسی در موضوعی فراتر از ظاهر زندگی دنیا از خود بگوید از مصادیق «زخرف القول» است؛ در علوم ماوراء ظاهر زندگی دنیا، تنها قول خدا و قولی که بر اساس قول خدا گفته شود «زخرف القول» نیست. حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ»: «هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود، و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف است.»

اینکه هر سخنی باید با کتاب خدا موافق باشد، از آیه ی بعد سوره ی انعام نیز فهمیده می شود، که خدا پس از بیان دلخوشی اهل طغیان به «زخرف القول» از زبان پیامبرش می گوید:

«أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَبْنَعَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حکمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است.»

یعنی کسانی که

سرگرم و دلخوش به «زخرف القول» گشتند، به جای پیروی از حکم خدا، پیرو حکم گویندگان «زخرف القول» گشتند. اما اگر بنا شد ما جز خدا را حکم نگیریم و جز از حکم او پیروی نکنیم، حکم او را از کجا به دست آریم؟ آیه ی مذکور می فرماید: «از کتاب مفصّلی که خدا به سوی شما نازل کرده است». معلوم می شود که خدا حکم همه چیز را در قرآن بیان فرموده، و گر نه همین آیه، مجوّز این خواهد شد که آنجا که حکم خدا نباشد بتوان به حکم غیر او رجوع کرد.

اگر گفته شود: آیا ما می توانیم حکم همه چیز را از قرآن استنباط کنیم؟ پاسخ این است که: اگر ما در این زمینه ناتوانیم، حکم این ناتوانی ما نیز در قرآن بیان شده؛ خدا در قرآن بارها کسانی را که علم قرآن نزد ایشان است و تنها بر اساس آن حکم می کنند و حکم همه چیز را از آن استنباط می کنند معرّفی کرده و اّمّت را به ایشان ارجاع داده است. چنان که خدای تعالی در آیه ی «وَ اللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ» (نحل/۲۷۵/۷۸) فرموده، گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزارهای تعلّم در وجود انسان نهاده، امّا در پایان آیه نیز فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ یعنی خدا گوش و چشم و فؤاد را برای شما نهاد تا شاید شکر کنید. شکر گوش و چشم و فؤاد به این است که انسان این سه را در جایگاه حقیقی علم به کار برد، یعنی در دانستن فراتر از ظاهر زندگی دنیا، گوش و چشم

و دلش را به پیامبران سپارد و در اختیار ایشان نهاد که مجرای علم الهی اند. اما در عین حال، خدا خبر داد که انسان ها کمتر شکر این سه نعمت را به جا می آورند. در سوره ی مؤمنون، ابتدا در آیات (۷۵ تا ۷۷) عاقبت اهل طغیان را بیان کرد و آنگاه خطاب به دیگر انسان ها فرمود:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (مؤمنون/۳۴۷/۷۸)

«و اوست که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید».

و در سوره ی سجده (۹/۴۱۵) نیز از کمی شکر این سه نعمت سخن گفت و آیه ی بعد، از قول کسانی که نسبت به این سه نعمت ناشکر بودند فرمود:

«وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (سجده/۴۱۶/۱۰)

«و گفتند: آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم، در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟ بلکه آنها به لقای پروردگارشان کافرنند».

(اینها همان اهل طغیانند که در جای دیگری نیز درباره ی ایشان فرمود: «فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (یونس/۱۱/۲۰۹)). سپس خدا در ادامه ی آیات سوره ی سجده، حال آنان را در آخرت بیان می کند: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده/۴۱۶/۱۲): «و اگر می دیدی هنگامی که مجرمان در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده [می گویند]: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، که اینک ما به یقین رسیده ایم». خدا ایشان را در دنیا چشم و گوش و دل داد تا در همین دنیا ببینند و بشنوند و یقین کنند!

طاغیان با رجوع

به طاغوت، چشم و گوش و فؤاد خود را در اختیار طاغوت گذاردند:

«وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام/۱۴۲/۱۱۳)

«و برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود».

طاغوت، مدعی علم و حکمت و هدایت است، پرستش طاغوت به پذیرش این ادعای اوست، لذا کسی که این ادعای طاغوت را پذیرفت و چشم و گوش و دلش را در اختیار طاغوت نهاد در واقع طاغوت را پرستید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَضِغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است؛ اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید او خدا را عبادت کرده، و اگر از جانب ابلیس سخن گوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر کسی سخنش بر اساس کلام خدا باشد در واقع سخن خدا را گفته و اگر کسی سخنش بنا بر کلام خدا نباشد ناچار بنا بر جهلش سخن خواهد گفت و این همان «زخرف القول» است که شیاطین جنّ و انس به یکدیگر القا می کنند. پذیرش سخن اوّل، پرستش خداست، و پذیرش سخن دوّم، پرستش شیطان.

اینکه اولواالالباب «از پرستش طاغوت دوری کردند» معنایش این است که ایشان اجتناب کردند از اینکه گوش و چشم و فؤاد خود را در اختیار طاغوت جاهل بگذارند، زیرا آنان متذکر این بودند که: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسان نیستند» (رک: زمر/۴۵۹/۹)، و اقتضای این تذکر در وجود ایشان

این شد که از طاعت کتاره گیری کردند.

خدا کفر به طاعت و ایمان به خویش را ملازم هم قرار داد:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاعُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا» (بقره/۴۲/۲۵۶)

«پس هر که به طاعت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقیناً به محکم ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء/۵۹ و ۶۰/۸۷ و ۸۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است. آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاعت برند، حال آنکه دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

در دو آیه ی فوق، ابتدا وظیفه ی مؤمنان به ایشان گوشزد شده: «اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر و ردّ موارد نزاع به خدا و رسول»، اگر چه در این آیه در ردّ موارد تنازع،

نامی از اولی الامر برده نشد، اما چون اطاعت ایشان و اطاعت از رسول از یک سنخ است - و از اینرو با یک «أَطِيعُوا» بدان امر کرد- لذا ردّ به ایشان عین ردّ به رسول است، مگر آنکه تنازع امت در خصوص خود اولی الامر باشد که با ردّ مورد تنازع به خدا و رسول، این تنازع برچیده خواهد شد. مؤید اینکه ردّ امور به اولی الامر عین ردّ به رسول خداست این آیه است:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الامرشان ارجاع می دادند قطعاً کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

امام رضا «علیه السلام» درباره ی این آیه فرمودند: «يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ»: «مقصود، آل محمدند (ص)، و ایشانند که از قرآن استنباط می کنند».

اینکه بایستی در احکام امور به اولی الامر رجوع کرد از آن روست که علم قرآن نزد ایشان است و ایشان بر اساس حکم خدا در کتابش حکم می کنند، و اینکه نباید به طاغوت رجوع کرد برای این است که طاغوت، جاهلان حکم می راند، لذا حکمش به بیراهه و گمراهی می کشد. در دو آیه ی فوق (نساء/۵۹ و ۶۰)، خدا پس از ذکر وظیفه ی مؤمنان، حال کسانی را بیان کرده که اگر چه مدّعی ایمان به رسول خدا و کتاب او و کتاب های دیگر رسولان الهی اند اما با ارجاع حکم به طاغوت، از ایمان به دور و دچار گمراهی گشتند. خدا درباره ی آنان می فرماید: «الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ» (نساء/۶۰)، و با

این بیان، مشکل آنان را ایمان نداشتن به قرآن و دیگر کتاب های الهی می داند. حکم خدا در امور مختلف، در کتاب های خدا آمده؛ ایمان به کتاب های خدا محض ادعا نیست، بلکه لازمه ی ایمان حقیقی اینست که مؤمن، حکم تمام امور را تنها از کتاب پروردگارش جويا شود یا از کسی که می تواند بر اساس آن حکم کند:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»
(نساء/۸۸/۶۵)

« پس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند».

خدا در سوره ی مائده در آیات (۴۴ و ۴۵ و ۴۷/ص ۱۱۵ و ۱۱۶) کسانی را که بر اساس کتاب خدا حکم نمی کنند کافر و ظالم و فاسق خوانده:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

و در آیات (۴۳ و ۴۴ و ۴۷) چنین گفته که حکم خدا در تورات و انجیل آمده و پیامبران خدا پیش از پیامبر اکرم بر اساس تورات حکم می کردند، و سپس در آیه ی (۴۸ و ۴۹) به خاتم انبیا می فرماید:

«أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»

«و میان آنها مطابق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس هایشان پیروی مکن».

سپس در آیه ی ۵۰ می فرماید:

«أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

«آیا آنها خواهان حکم جاهلیت اند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه

کسی از حکم خدا بهتر است؟»

معلوم می شود هر حکمی که بر اساس کتاب خدا نباشد حکم جاهلیت است. بلافاصله در آیه ی بعد می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده/۱۱۷/۵۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را اولیاء خود مگیرید، آنها اولیاء یکدیگرند، و هر که از شما پذیرای ولایت آنها شود از آنهاست. همانا خداوند ظالمان را هدایت نمی کند.»

با توجه به سیاق آیات، اولیاء گرفتن یهود و نصارا به معنی رجوع به ایشان است در احکام امور، و حال آنکه ایشان بنا بر کتاب خدا حکم نمی کنند، بلکه بنا بر هواها و هوس هاشان حکم می رانند، لذا چون هوا و هوس ها متعدد است کسی که به آنان رجوع می کند با حکم ها و با اولیاء سر و کار دارد نه با حکم و با ولّی، و در مقابل، خطاب به مؤمنان فرمود:

«إِنَّمَا وَهَيْبَةُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۵)

«ولّی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

چون رسول خدا و اهلیت آن حضرت بر اساس کتاب خدا حکم می کنند، کسانی که به ایشان رجوع می کنند با حکم خدا و با ولایت او سر و کار دارند، حکم و ولایت رسول خدا و اهلیت «علیهم السلام» همان حکم و ولایت خداست.

کسی که حکم و ولایت یهود و نصارا را پذیرفت، یگانه وجودش که از آن با ضمیر مفرد تعبیر می رفت: «فَإِنَّهُ»، متشکّت شد

و متعلق شد به عده ای که با ضمیر جمع از آنان تعبیر می شود: «مِنْهُمْ»، اما کسی که ولایت خدا و رسول و اهل بیت را پذیرفت، یگانه شد مر خدای یگانه را، و از حزب خدا شد، آنجا تنها سخن از حزب خداست و تعدد حزبی نیست:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده/۵۶)»

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند.»

و اینجا این مثل قرآنی روی می نماید که:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا- الْحَمِيدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»
(زمر/۴۶۱/۲۹)

«خدا مردی را مثل زده که مملوک شریکانی بدخو و ناسازگار است و مردی که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ حمد مخصوص خداست، ولی بیشترشان نمی دانند.»

اینکه درباره ی پذیرندگان ولایت یهود و نصارا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده/۵۱)، با توجه به چند آیه ی قبل که در آن ظالمان را معرفی کرد: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده/۴۵)، روشن می شود که چرا آنان از هدایت الهی محروم شدند؛ چون هدایت خدا در امور مختلف، همان حکم اوست در آن امور.

در آیات بعد خطاب به اهل کتاب می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ» (مائده/۵۹)

«بگو: ای اهل کتاب، آیا بر ما خرده می گیرید؟ جز این است که ما به خدای یگانه و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از

این نازل شده ایمان آورده ایم؟ و این به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید».

فاسق را نیز در آیات قبل (مائده/۴۷) معرفی کرد: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

آنها بخاطر طغیان، زیر بار حکم خدا که بر خودشان نازل شده بود نمی رفتند، نزول قرآن بر پیامبر خات، مزید بر علت شد و مرض ایشان را شدت بخشید:

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (مائده/۶۴ و ۶۸/۱۱۸ و ۱۱۹)

«و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، بی گمان بر کفر و طغیان بسیاری از آنان می افزاید».

مرکز و خواستگاه طغیان در وجود انسان نفس اوست:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، فَكَذَّبُوهُ» (شمس/۷ الی ۱۴/۵۹۵)

«و سوگند به نفس آدمی و آنچه او را سامان داد. پس فجور و تقوا را به وی الهام کرد. بی شک هر که خود را ترکیه کرد رستگار شد. و بی گمان آنچه خود را بیالود، محروم گشت. ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها به پاخاست. پس پیامبر خدا به آنها گفت ناقه خدا را با آب خوردنش گذارید. پس او را تکذیب نمودند».

طغیان نفس، تجاوز آن است از حد و مرز خویش؛

قال مولانا امیر المؤمنین «علیه السلام»: «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»، «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ»، «لَا جَهْلَ أَعْظَمَ مِنْ تَعَدِّي الْقَدْرِ»، «مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ جَهَلَ كُلَّ قَدْرٍ»، «مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ عَدَا [تَعَدَّى] طَوْرَهُ»، «هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ

قَدْرُهُ»، «مَا هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»، «مَا عَقَلَ مَنْ عَدَا طَوْرَهُ»، «لَا عَقْلَ لِمَنْ يَتَجَاوَزُ حَدَّهُ وَ قَدْرَهُ» .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ .

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا عقل، بندی است بر نادانی، و نفس همچون پلیدترین جنبندها باشد که اگر پابندش نباشد هار شود، پس عقل، پابند نادانی است.

کسی که نفسش را که پلیدترین جنبندها است به حال خود واگذارد و به پابند عقل، در بندش نکشد حال او همین است که در این دو آیه بیان شده است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/۱۷۹/۲۲)

«همانا بدترین جنبندها نزد خداوند، ناشنویان گنگی هستند که تعقل نمی کنند».

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال/۱۸۴/۵۵)

«همانا بدترین جنبندها نزد خدا کسانی هستند که کافر شدند پس آنها ایمان نمی آورند».

حدّ و مرز و قدّ و اندازه ی نفس چیست و کجاست که نباید از آن تجاوز کند؟

همان است که خدای تعالی در قرآن بیان فرموده:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۴۳۶/۱۵)

«ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است».

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/۳۴ و ۳۷، آل عمران/۶۶/۵۸، نحل/۷۴/۲۷۵، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا می داند و شما نمی دانید».

وقتی بنده با فقر خویش نسبت به حضرت حقّ که ریشه در ذات و خلقت او دارد آشنا شد و پذیرفت که خدا همه چیز را می داند و بنده ی فقیر، هیچ نمی داند، دیگر در محضر او در مقابل فرستادگان و حجّت های او طغیان

نخواهد کرد، بلکه در پیشگاه ایشان زانوی ادب بر زمین می نهد و توسیط ایشان با حقایق آشنا می شود، از اینرو قال مولانا «علیه السلام»: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ»: «هر کس خویشتن را شناخت به نهایت هر معرفت و علمی راه یافت».

چنان که پیش از این آیاتش ذکر شد، طغیان علمی، ریشه و اصل هر طغیان است. جالب توجه است که در روایتی که از امام صادق «علیه السلام» درباره ی آیه ی سیزدهم سوره ی شمس نقل شده، آن حضرت، طغیان قوم ثمود را نیز تأویل به طغیان در مقابل علم الهی امام فرمودند: النَّاقَةُ الْأَيَّامُ الَّذِي فِيهِمْ عَنِ اللَّهِ وَ فِيهِمْ عَنِ رَسُولِهِ «وَ سَيِّئَاتُهَا» أَيْ عِنْدَهُ مُسْتَتَقَى الْعِلْمِ «فَكَذَّبُوهُ»: تأویل ناقه، امام است که فهمش از جانب خدا و رسول خداست «و آب خوردنش» یعنی نزد او آبشخور علم است «پس او را تکذیب کردند».

خدای تعالی درباره ی قوم عاد که جهل می ورزیدند (احقاف/۵۰۵/۲۳) و پیامبرشان حضرت هود را تکذیب می کردند و آخر به عذاب الهی مبتلا شدند می فرماید:

«جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (احقاف/۵۰۵/۲۶)

«و برای آنان گوشش و دیده ها و دل هایی قرار داده بودیم، ولی چون آیات الهی را انکار کردند نه گوش و نه دیدگان نشان و نه دل هایشان به هیچ وجه به کارشان نیامد و آن که استهزایش می کردند بر سرشان آمد».

کسی از گوش و چشم و دلش بهرمنند خواهد شد که با این ابزارها، علم صحیح الهی را از مجاری حقیقی

آن که حجج اویند دریافت کند و این امر را امتثال کند که:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (اسراء/۲۸۵/۳۶)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِيَّ بِمَنْزِلِهِ السَّمْعِ وَإِنَّ عُمَرَ مَنِيَّ بِمَنْزِلِهِ الْبَصِيرِ وَإِنَّ عُثْمَانَ مَنِيَّ بِمَنْزِلِهِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَعِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ، سَجَعْتُكَ تَقُولُ فِي أَصْحَابِكَ هَوْلًا قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: هُمُ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ وَالْفُؤَادُ وَسَيَسْأَلُونَ عَنِّي هَذَا وَأَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا»، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّةُ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَسْئُولُونَ عَنِّي وَلِسَانِي، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات/۴۴۶/۲۴).

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا ابوبکر نسبت به من همچون گوش است و همانا عمر نسبت به من همچون چشم است، و همانا عثمان نسبت به من همچون فؤاد است! فردای آن روز مجدداً خدمت آن حضرت رسیدم، امیر المؤمنین «علیه السلام» و ابوبکر و عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان، دیروز درباره ی این اصحابتان مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله،

سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و فؤاد هستند و به زودی در خصوص وصی من - و به علی بن ابی طالب «علیه السلام» اشاره کردند - سؤال خواهند شد، سپس افزودند: همانا خدای عزوجل می فرماید: «همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد»، سپس فرمودند: قسم به عزت پروردگارم که تمام امتم را در قیامت نگه دارند و از ولایت او سؤال کنند، و این مطلب، همان است که در این آیه آمده است: «آنان را نگه دارید، که از ایشان سؤال خواهد شد».

اینکه «منی بمنزله» ترجمه شد به اینکه «نسبت به من همچون» نه به اینکه «از منند همچون»، با توجه به سیاق روایت معنا شد، که اگر جز این بود معنا نداشت که در روز قیامت، از گوش و چشم و دل پیامبری که خود ولایت دارد و در ولایت بر وصی اش تقدّم دارد و ولی او نیز هست، در خصوص ولایت وصی وی پرسش و بازخواست شود!

اولی را فرمودند: «گوش است» اما فرمودند که آیا گوش شنواست است یا گوشی کر؟ و همچنین در خصوص دومی که آیا چشمی بیناست است یا نابینا؟ و نیز سومی آیا فؤادی است متمایل و هوایی این خانواده یا میلش به سمت و سوی دیگری است؟ با توجه به رفتار این سه به وصی پیامبر می توان پاسخ این سه سؤال را دریافت.

اما تفاوت تعبیرات سه گانه شاید به تفاوت خصوصیت شخصی آن سه بازگردد. اگر چه خدا همه را گوش و چشم و دل داده اما میزان اثر بخشی هر یک از اینها در

افراد، مختلف است؛ برخی بیشتر از راه شنیدن اثر می پذیرند، برخی از راه دیدن و برخی از طریق گرایش دل. هدایت و گمراهی هر یک این سه دسته نیز متناسب با خصوصیت هر کدام است. اهل سمع، به شنیدن دعوت، راه می یابند، اهل بصر به دیدن معجزات، و اهل فؤاد به مواجه شدن با محبوب و دلخواه خویش. عامل اصلی محرومیت از هدایت، طغیان است، اما طغیان اهل سمع، به ناشنیدن رهنمودهای پیامبران است، طغیان اهل بصر به نادیدن معجزات و نسبت سحر دادن به پیامبران، و طغیان اهل فؤاد به دلدادگی به باطل و پشت کردن به حق است.

اگر در این امت، مظاهر طغیان در مراتب سه گانه وجود داشته، حتما مظاهر کمال هدایت در مراتب سه گانه را نیز می توان یافت. سلمان با اینکه پیامبر را ندیده و سخنش نشنیده بود اما به نام و وصفی که از آن حضرت دریافته بود هوایی ایشان شد تا آنکه پس از سالها انتظار، با محبوبش ملاقات کرد، و در ارتباط او با پیامبر اکرم و اهلیت ایشان، محبت در وجود او نقش اول را داشت، و از طریق ایشان به علوم و معارفی راه یافت که دیگران از آن محروم بودند. ابوذر در ابتدا امری خارق العاده مشاهده کرد و این باعث بر ایمانش شد، و پس از آن نیز بیشتر اهل تفکر و عبرت بود که تفکر و عبرت، در بصیرت اصل است، و مقدمات دعوت و سخن پیامبر را شنید و پذیرفت و تا پایان نیز شعار زبان و عمل وی، «سمع و طاعت» بود. اجتناب از بندگی طاغوت، شرط جدائی ناپذیر هدایت

است و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آنرا هدایت یافته تر از اهلیت (ع) پنداشتن، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (نساء/۸۶/۵۱)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان، ائمه هدی (ع)، هم خود در مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی (ع) ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» فَلَانٌ وَفُلَانٌ «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» يَقُولُونَ لِأَيِّمِهِ الضَّلَالِ وَالِدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» .

برید عجللی گوید: امام باقر □ درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند» فرمودند: (مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان بسوی آتش می گویند: آنها از آل محمد (ص) هدایت

یافته ترند! «آنان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت».

----- عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، ج ۱، ص ۳۱۳.

. راغب در بیان معنای این کلمه گوید: جبت، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود.

. بصائر الدرجات، ص ۳۴. . تصنیف غرر الحکم، ص ۲۳۳.

. تحف العقول، ص ۱۵.

. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۳۲.

. تأویل الآیات، ص ۷۷۷.

نکته

جزائی که خدا به بندگانش در قبال عمل ایشان می دهد با عمل آنان هم گونی و هم خوانی دارد، چنان که فرمود: «جَزَاءٌ وَفِاقًا» (نبا/۵۸۲/۲۶)، جالب توجه است هم گونی دو نمونه جزای دو دسته از طاغیان با طغیان آنان:

«وَقَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى» (نجم/۵۲۸/۵۲): «و پیش از آنها قوم نوح را [هلاک نمود]، آنها ظالم تر و طاعی تر بودند». در اثر طغیان آنها: «طَغَى الْمَاءُ» (الحاقه/۱۱/۵۶۷): «آب طغیان کرد».

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (شمس/۱۱/۵۹۵): «ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند». و در اثر طغیان آنها: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّغْيَةِ» (الحاقه/۵/۵۶۶): «اما ثمود با صیحه ی طغیانگر به هلاکت رسیدند».

«إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيهَا أَدْنُ وَاعِيَةً» (الحاقه/۱۱ و ۱۲/۵۶۶): «ما وقتی که آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار نمودیم، تا آن را برای شما تذکری گردانیم و گوش های فرا گیرنده آن را نگاه دارد». «وَاعِيَةً» معنایی مقابل طغیان است، اگر آنها طغیان کردند و پذیرای علوم پیامبران نشدند شما درس بگیرید و پذیرا گردید.

«وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ»

اشاره

شرط دیگری که اولوا الالباب که هدایت یافتگان حضرت حَقَّند بدان اتیان نمودند «انابه» است:

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» (رعد/۲۵۲/۲۷)

«خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را انابه کند به سوی خویش هدایت می کند»

«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شوری/۴۸۴/۱۳)

«خدا هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هر که را انابه می کند به سوی خود هدایت می نماید»

چون انابه موجب هدایت می شود خدا به پیروی از راه اهل انابه دستور می دهد: «وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أُنَابَ إِلَيَّ» (لقمان/۴۱۲/۱۵).

انابه را

به رجوع و بازگشت قلبی عبد به سوی حق تعالی معنا کرده اند؛ در قرآن تعبیر «قَلْبٍ مُّنبِئٍ» آمده است (ق/۵۱۹/۳۳). اما چه خصوصیتی در انابه وجود دارد که هدایت را در پی دارد؟ به بیان دیگر در این بازگشت قلبی عبد به مولا چه اتفاقی می افتد که موجب هدایت می شود؟ با تأمل در این چند آیه می توان به جواب ره یافت:

«وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَدَأَقَهُمُ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» (روم/۴۰۸/۳۳)

«و چون مردم را زیانی رسد پروردگار خود را با حال انابه می خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنها چشاند به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگار خود شرک می ورزند!»

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/۴۰۴/۶۵)

«و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را با اخلاص در دین می خوانند، و آن گاه که نجاتشان داد و به خشکی آورد، به ناگاه همانها شرک می ورزند»

با توجه به اتحاد موضوع و نتیجه در دو آیه ی فوق، می توان «دَعَوْا رَبَّهُمْ مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ» را از جهت معنایی معادل «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» قرار داد؛ مؤید این جمع، این آیه است:

«وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (غافر/۱۳ و ۱۴/۴۶۸)

«و تنها کسی متذکر می شود که انابه می کند؛ پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده اید بخوانید، هر چند کافران را خوش نیاید»

تفریع آیه ی دوم بر آیه ی اول، افاده ی این معنا می کند که: حال که تنها اهل انابه متذکر می شوند راه شما برای اهل انابه شدن این

است که خدا را با دین خالصانه بخوانید.

با توجه به آیه ی مذکور از سوره ی روم (۳۳) و نیز آیه ی ذیل:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»
(لقمان/۴۱۲/۱۵)

« و اگر آن دو (والدینت) سعی کنند که تو چیزی را که بدان علم نداری شریک من انگاری، فرمانشان مبر، و در دنیا با آنها به نیکی معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من انابه می کند».

انابه، در مقابل شرک است. انابه یعنی خداخوانی خالصانه ی خالی از شرک. کسی که نسبت به حقّ تعالی شرک ورزد مسلماً در جهل قدم نهاده است: «تُشْرِكُ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، زیرا بر خلاف حقّ و حقیقت عمل کرده، حقّ و حقیقت این است که: «لَا شَرِيكَ لَهُ» (أنعام/۱۵۰/۱۶۳). خداخوانی و پرستش خالصانه، بر اساس حقّ و حقیقت و مطابق علم است. کسی که بخواهد خدا را خالصانه بخواند یا بپرستد مهم تر از همه چیز، نیازمند «علم» نسبت به حقّ و حقیقت است، لذا علم، لازمه ی انابه است. البته انابه دو گونه است: انابه ی اضطراری و انابه ی اختیاری. انابه ی اضطراری در زمانی روی می نماید که انسان در طوفان حوادث و مشکلات گرفتار آید و غیر خدا را عاجز از یاری خود یابد، در این زمان، فطرت یکتاپرست انسان در وجود او حکم می راند و خداخوانی خاصانه از او سر می زند. اما انابه ی اختیاری از آن رو که عملی اختیاری است - و اگر چه مطابق فطرت است - نیازمند علم است، و این علم را باید از خدا و

فرستادگان و حجّت های او بر خلقش اخذ کرد.

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، هَيْلَ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ، فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، مُبِينًا إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم/۲۸ الی ۳۲/۴۰۷)

«خدا برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا از بردگانتان در اموالی که روزیتان کرده ایم شریکانی هست تا در آن با آنها برابر باشید و همان طور که از یکدیگر بیم دارید، از آنها بترسید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند شرح می دهیم. بلکه ستم پیشگان، بی هیچ دانشی از هوس های خود پیروی کردند. پس آن را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و آنها را هیچ یآوری نیست. پس حق گرایانه به سوی این آیین روی آور، فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، تغییری در آفرینش خدا نیست، آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. در حالی که به سوی او انابه می کنید و از او پروا دارید، و نماز را برپا کنید و از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه هایی شدند، هر فرقه ای بدانچه نزد خود دارند دلخوشند.»

اگر انابه این است که «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»،

مشرکان که در مقابل اهل انابه اند چنین اند که: «فَرَّقُوا دِينَهُمْ». مشرکان تابع هوای نفس خویش اند و از علم بی نصیب: «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، لذا به آنچه نزد خود دارند، یعنی عقاید جاهلانه ی خویش شادند: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ اما کسانی که علم را از معدنش که حضرت حق است که: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/۳۴ و ۳۷، آل عمران/۵۸/۶۶، نحل/۲۷۵/۷۴، نور/۳۵۱/۱۹): «خدا می داند و شما نمی دانید»، از طریق مجاری آن که رسول خدا و ائمه ی بر حق پس از اویند دریافت کنند دیگر به علمی که نزد خداست شاد خواهند بود نه به آنچه نزد خودشان است و چنین کسانی از حزب الله خواهند بود نه از حزبهای متفرقه ی بشری:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۶)

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند.»

لذا در آیات قرآن، در مقابل اهل انابه - که دارای دین خالصند، و دین خالص خویش را از طریق پذیرش ولایت خدا و رسول و اهل بیت دارا شده اند - سخن از کسانی گفته شده که بتها و شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۲۹ و ۳۰/۱۵۳)

«بگو: پروردگارم به انصاف فرمان داده است و اینکه نزد هر مسجدی روی خود را فرا دارید و خدا را با

خالص کردن دین برای او بخوانید (انابه). همان گونه که شما را پدید آورد بر می گردید. گروهی را هدایت کرد (اهل انابه) و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد، آنها شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند و می پندارند که ره یافته اند!»

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر/۲ و ۳/۴۵۸)

«همانا ما کتاب را به حقّ به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن در حالی که دین را برای او خالص کرده ای (ربط نزول کتاب با پرستش خالصانه این است که کتاب به علم خدا نازل شده و راه عبودیت خالصانه را ترسیم می کند). آگاه باش که دین خالص برای خداست (دین خالص، خصوصیتی است که در خداخوانی اهل انابه نیز هست)، و کسانی که جز خدا اولیائی گرفتند [می گویند:] ما آنها را عبادت نمی کنیم جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند! به یقین خداوند در باره ی آنچه اختلاف می کنند میانشان داوری خواهد کرد، بی تردید خدا آن کسی را که دروغ پرداز کفرپیشه است هدایت نمی کند».

پیش از این در بحث طاغوت با توجه به آیات (مائده/۴۴ الی ۵۵) گفته شد که: ولایت خدا و رسول و ائمه «علیهم السلام» بر مؤمنان به معنای آن است که رسول و ائمه «علیهم السلام»، بر اساس «مِآ أَنْزَلَ اللَّهُ» برای مؤمنان حکم می فرمایند؛ اهل انابه، حکم الهی را از ایشان اخذ می کنند. در دو آیه ی ذیل

نیز ابتدا سخن از انحصار ولایت در خدای تعالی گفته شده و سپس اینکه حکم هر اختلافی نزد اوست، پس تنها بر او باید توکل کرد و تنها به سوی او انابه نمود:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری/۹ و ۱۰/۴۸۳)

«آیا به جای او سرپرستانی برای خود گرفته اند؟ خداست که ولی است، و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی تواناست. و درباره ی هر چه اختلاف کردید حکمش با خداست. این خدای یکتا است که پروردگار من است، تنها بر او توکل کردم و تنها به سوی او انابه می کنم.»

لذا در سوره ی انعام پس از ذکر اهل طغیان و رجوع ایشان به شیاطین جنّ و انس که اولیای ایشانند (که گفته شد طاغوت هم ایشانند)، در آیه ی بعد در واقع از لسان اهل انابه فرمود:

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» (انعام/۱۱۴)

«پس آیا حکمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است.»

و چنانچه در سوره ی زمر، ابتدا اجتناب اولوالالباب از عبادت طاغوت مطرح شده و بلافاصله انابه ی ایشان به سوی حق تعالی، در اینجا چگونگی عبادت طاغیان نسبت به طاغوت و بلافاصله پس از آن، چگونگی انابه ی اهل انابه که همان اولوالالباب می باشند ذکر شده است.

اما دلیلی دیگر بر اینکه اهل انابه همان اولوالالباب هستند:

«وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (غافر/۱۳/۴۶۸): «و تنها کسی

متذکر می شود که انابه می کند»

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (رعد/۲۵۲ و زمر/۴۵۹): «تنها اولوا الالباب متذکر می شوند»

از این دو آیه که در هر دو، تنها گروهی که اهل تذکرند منحصررا ذکر شده، می توان دریافت که اولوا الالباب همان اهل انابه اند و اهل انابه همان اولوا الالباب.

سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم وجود دارد؟

جواب: کسانی که مشرک می شوند و غیر خدا را می خوانند از آن رو چنین می کنند که غیر خدا را نافع یا ضارّ می پندارند، لذا وقتی که خدا آنان را در طوفان حوادث دچار اضطرار می کند در آنجا ناتوانی غیر خدا را در نجات خویش مشاهده کرده و به فطرت خود بازگشته و خدا را خالصانه می خوانند (= انابه ی اضطراری). در مقابل، کسانی بدون اینکه نیاز به مشکلات و حوادث داشته باشند به خدا ایمان آورده و تنها او را همه کاره ی عالم می دانند و با تکیه بر او دلشان آرام گرفته و در هر زمان برای درخواست هر نفع و خیر و برکتی و نیز برای نجات از هر ضرر و شری دلشان تنها متوجه ی او می گردد (= انابه ی اختیاری). از مهم ترین منافع، راه سعادت دنیا و آخرت را به انسان نمودن و او را از شقاوت و عذاب ابدی نجات دادن است (= هدایت)، که اهل انابه چون این منفعت را از معدن و مرجع آن طلب می کنند از آن برخوردار می شوند و مشرکان چون این منفعت را از کسانی طلب می کنند که عالم به آن و قادر به اعطای آن نیستند محروم می گردند:

۱. «قُلْ أَسْتَعِينُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدٍ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ

أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَ أَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام/۱۳۶/۷۱)

«بگو: آیا به جای خدا چیزی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی، و بعد از آنکه خدا هدایتمان کرده به گذشته‌ی خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیاطین او را زمین گیر کرده که سرگشته مانده است، یارانی هم دارد که وی را به هدایت می خوانند که به سوی ما بیا! بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است، و ما دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.»

اگر کسی تنها هدایت خدا را هدایت دانست نیاز خود به هدایت را تنها با رجوع به او پاسخ می دهد (= انابه)، لذا از هدایت الهی برخوردار می شود. اینکه در پایان آیه فرمود: «وَ أَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» تسلیم حکم الهی شدن مرتبه‌ی پس از انابه است، چنان که جای دیگر فرمود: «وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ اسْأَلُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يُأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» (زمر/۴۶۴/۵۴): «و پیش از آنکه شما را عذاب فرا رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان انابه کنید و تسلیم او شوید.»

۲. «وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ لَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِن الظَّالِمِينَ، وَ إِن يَمَسَّ سَكَّ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ»

«و با گرایش به حقّ به این دین روی آور و هرگز از مشرکان مباش. و جز خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از ستمکارانی. و اگر خدا زیانی به تو برساند هیچ کس جز او برطرف کننده ی آن نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، تفضّل او را هیچ بازدارنده ای نخواهد بود. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، و او آمرزنده ی مهربان است. بگو: ای مردم، پیام حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت پذیرد تنها به سود خویش هدایت می شود و هر که گمراه شود فقط به زیان خود گمراه می گردد، و من بر شما نگهبان نیستم»

۳. «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (حجّ/۳۳۳/۱۲)

«به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد! گمراهی دور همین است».

کسانی که به جای رجوع به معدن علم و هدایت سراغ غیر خدایی که مالک این منفعت نیست رفتند دچار «گمراهی دوری» خواهند شد. تا اینجا مشخص شد که لازمه ی انابه این است که انسان بداند که سود و زیان تنها در دست خداست و غیر او مالک سود و زیانی نیست مگر به اذن او. این علم، حقیقت توکل است، چنان که جبرئیل به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در تعریف توکل عرضه داشت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا

كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَزُجْ وَ لَمْ يَخْفِ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ : «علم به اینکه مخلوق زیان نمی زند و سود نمی بخشد و بخشش نمی کند و باز نمی دارد، و ناامیدی از مخلوق را به کار داشتن، پس هر گاه بنده چنین باشد برای کسی جز خدا عمل نکند و امید نبندد و نترسد جز از خدا، و به کسی جز خدا طمع نبندد؛ پس اینست توکل».

بنا بر این، توکل، مقدمه ی انابه است، چنان که حضرت حق نیز توکل را قبل از انابه ذکر فرمود: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری/۴۸۳/۱۰).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

اشاره

از دیگر خصوصیات اولوا الالباب که هدایت ایشان را در پی دارد گوش فرا دادن است به «القول».

سؤال: اولوا الالباب به چه قولی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»؛ مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟

جواب: لازمه ی اطلاق تجویز استماع، این است که به سخنان طاغوت نیز می توان گوش فرا داد، و حال آنکه این معنا با اجتناب از پرستش طاغوت که در آیه ی قبل مطرح شده مقابل است، و ثانیاً خدا در دیگر آیات، اجازه ی همنشینی و شنیدن سخنان هر کسی را به مؤمنان نمی دهد:

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (نساء/۱۰۰/۱۴۰)

«البته خدا در این کتاب بر شما نازل کرده که: چون بشنوید آیات الهی مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنها منشینید تا سخنی دیگر آغاز کنند، چرا که در این صورت شما نیز مثل آنها خواهید شد! و مسلماً خدا همگی منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد».

این منکران ریشخند کننده، همان اهل طغیانند که درباره ی آنان فرمود: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۴ و ۱۵/۳)

«و چون با مؤمنان رو به رو شوند گویند: ایمان آورده ایم، و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما به ریشخند گرفته ایم. خداست که آنها را به ریشخند می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

پس مسلماً نمی توان سخن هر کسی را گوش فرا داد و مراد از

«القول» نمی تواند هر قولی باشد و «ال» آن را نمی توان «ال» جنس گرفت، بلکه «ال» عهد ذکری است و بایستی دید در دیگر آیات آیا مصداق مشخصی برای آن معرّفی شده یا خیر؟ پاسخ این است که: آری، خدای تعالی در دیگر آیات، مصداق «القول» را مشخص نموده و این تعبیر را در دو آیه در خصوص قرآن استعمال فرموده است:

«أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ» (مؤمنون/۳۴۶/۶۸)

«آیا در این قول تدبّر نکردند یا چیزی برای آنها آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟»

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (قصص/۳۹۲/۵۱)

«و به راستی برای ایشان، قول را پی در پی آوردیم، به امید آن که متذکر شوند.»

و در چند آیه ی بعد در وصف ایمان آورندگان به قرآن می فرماید:

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (قصص/۳۹۲/۵۵)

«و چون سخن بیهوده شنوند از آن روی بر می تابند و می گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم.»

که این خود دلیل دیگری است بر عدم اطلاق تجویز استماع هر قولی. جز دلیل فوق، به دو دلیل دیگر نیز می توان استدلال کرد بر اینکه مراد از «القول» قرآن است:

۱. با توجه به اینکه اولوا الألباب، خوبان از بندگان خدا هستند مسلماً آن قولی که ایشان بدان گوش فرا می دهند قولی است گوش دادنی. حال بنا بر آیات قرآن کدام قول است که گوش دادنی است (یعنی شایسته ی آن است که بدان گوش فرا داده شود)؟

الف: در آیات قرآن تنها در دو مورد خدای تعالی

با صیغه ی امر به گوش فرا دادن (: استماع) دستور داده است:

اول: درباره ی کل قرآن: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۱۷۶/۲۰۴): «و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش باشید تا مشمول رحمت شوید».

دوم: درباره ی جزئی از قرآن: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» (حج/۳۴۱/۷۳): «ای مردم، مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید».

ب: چنان که در بحث پیرامون طاغوت گفته شد، با توجه به آیه ی ۷۸ نحل (ص ۲۷۵)، خدا گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزار تحصیل علم در وجود انسان قرار داده و تشکر و قدردانی نسبت به این سه نعمت را از انسان خواهان است. قدردانی از این سه نعمت هم این است که آنها را آنجا که حقیقتاً مجاری علم است استعمال کند، و علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا تنها نزد خداست و از مجرای پیامبران و فرستادگان و حجّت های او می توان بدان دست یافت. لذا انسان موظّف و مسئول است که سمع و بصر و فؤاد خود را تنها در این مجرا کار فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/۲۸۵/۳۶)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

۲. با توجه به اینکه اولوا الألباب از هدایت الهی بهرمنندند مسلماً آن قولی هم که بدان گوش فرا می دهند قولی است که در هدایت ایشان نقش دارد. آن قول شنیدنی که موجب هدایت می شود قول خداست:

«وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ»

يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جَنِّ/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی».

در این آیه خداوند متعال گفتار اجنه ای را که قرآن را از پیامبر شنیده و بدان ایمان آوردند نقل فرموده. جالب توجه است که آنها نگفتند: «ما وقتی قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، بلکه آن قدر هدایتگری قرآن برایشان جلوه داشت که گفتند: «ما وقتی هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم». شاهد بر اینکه مسموع ایشان همان آیات قرآن بوده اولاً آیات (جَنِّ/۱ و ۲/۵۷۲) است و ثانياً آیات (احقاف/۲۹ و ۳۰/۵۰۶). بنا بر این آیه، قرآن آن قول شنیدنی است که هدایت را در پی دارد.

. معانی الأخبار، ص ۲۶۱.

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

اشاره

چهارمین خصوصیت اولوا الالباب که موجب هدایت ایشان می شود و شرط چهارم هدایت است پیروی از احسن قول است.

سؤال: همه ی قرآن از حُسن برخوردار است، امّا آیا می توان آیات آن را تقسیم به حَسَن و أَحْسَن کرد؟ اینکه در این آیه سخن از تبعیت از احسن قول گفته شده آیا موجب تضعیف این نظر که مراد از «القول» قرآن باشد نمی شود؟ اگر مراد از «القول» قرآن است مراد از «أحسنه» چیست؟

پاسخ: اولاً: تبعیت از احسن در خصوص قرآن کریم تنها در آیه ی مورد بحث مطرح نشده، بلکه در آیه ی (زمر/۴۶۴/۵۵) نیز خدا صریحاً فرموده:

«اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

«و از نیکوترین آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و در آیه ی قبلش نیز همچون آیه ی مورد گفتگو سخن از انابه است و امر به آن

فرموده، که این نیز دلیل دیگری است بر اتحاد مفاد در دو موضع؛ لذا «أحسن» در آیه ی ۵۵ زمر به هر معنایی که باشد «أحسنه» نیز در آیه ی مورد گفتگو به همان معناست.

ثانیا: اگر چه مؤمنان مأمور به تبعیت از کل قرآنند، اما خدا در قرآن، هر گونه تبعیتی را نسبت به قرآن تأیید نکرده است؛

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» (آل عمران ۷/۵۰)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که اساس کتابند و برخی متشابه اند، اما کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهاات آن را که پیروی می کنند».

«زَيْغٌ» را به انحراف از حق معنا کرده اند و در روایتی به شک معنا شده که باعث انحراف از حق است. در هر صورت وجود «زینغ» در دل، موجب فسوق و محرومیت از هدایت می گردد، چنان که خدای تعالی می فرماید:

«فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (صف ۵/۵۵۱)

«پس چون منحرف شدند خدا هم دل هایشان را برگرداند (دچار زینغ کرد)، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

تعبیر «فَيَتَّبِعُونَ» در دو جای قرآن آمده، یکی درباره ی اهل زینغ و دیگری درباره ی الوا الالباب، در هر دو نیز مقصود، تبعیت از قرآن است، اما نتیجه ی یکی محرومیت از هدایت است و ثمره ی دیگری برخورداری از هدایت الهی. جالب این است که در پایان آیه ی ۷ آل عمران، سخن از اولوا الالباب نیز به میان آمده و در ابتدای آیه ی بعد، دعای ایشان مطرح شده: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران ۸/):

«پروردگارا، دل های ما را پس از آن که هدایتمان کردی برمگردان (دچار زیغ مکن)».

اهل زیغ در مقابل اولوا الالباب اند، و تبعیت از متشابهات قرآن در مقابل تبعیت از احسن قرآن است. حال، آیا مقصود از احسن قرآن چیست؟ خدای تعالی در ادامه ی آیه ی ۷ آل عمران می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»

«اما کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند، و تأویل آن را جز خدا نداند! و آنها که در دانش ریشه دارند گویند: ما بدان ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز اولوا الالباب متذکر نمی شوند».

با توجه به ادامه ی آیه، آیا مقصود از احسن قرآن محکّمات آن است؟ اگر تنها محکّمات مقصود باشد مستلزم این است که متشابهات قرآن که کتاب هدایت است در هدایتگری با قرآن همراهی نداشته و وجود آنها در کتاب هدایت بی فایده باشد، حال آنکه اولاً: خدا بارها دستور به تبعیت از کلّ قرآن داده مانند:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (اعراف/۱۵۱/۳)

«از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و ثانياً: بنا بر آیات متعددی، کلّ قرآن، کتاب هدایت است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

بنا بر این نمی توان گفت که احسن قرآن محکّمات آن است، بلکه می توان گفت که احسن قرآن، هم محکّمات است و هم متشابهات مؤول به محکّمات، اما «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا

اللَّهِ»، تأویل متشابهات را جز خدا نمی داند و البتّه راسخان در علم نیز به تعلیم خدا می دانند، و تنها اولوا الالباب متذکر این مطلب هستند؛ لذا اولوا الالباب تأویل متشابهات قرآن را از طریق راسخان در علم درمی یابند و از آن تبعیت می کنند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹/۸۷)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است.»

و البتّه ردّ امور به اولی الامر نیز عین ردّ به خدا و رسول است، چنان که در جای دیگر فرمود:

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الامرشان ارجاع می دادند قطعاً کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند.»

با رجوع به رسول خدا و اولی الامر می توان به علم دست یافت. رسول خدا و اولی الامر همان راسخان در علم اند که به تعلیم الهی، تأویل متشابهات قرآن را می دانند و می توانند حکم امور را از قرآن استنباط کنند: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳)؛ لذا تنها با رجوع به ایشان می توان به تأویل احسن دست یافت: «ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹).

اگر نتوان آیات قرآن را تقسیم به احسن و غیر احسن کرد اما چنین تقسیمی

درباره ی تأویل متشابهات رواست؛ یک تأویل، تأویل جاهلانه ی ناپسند و خالی از حُسن اهل زیغ است، و یک تأویل، تأویل عالمانه ی الهی احسن است که اولوا الالباب به واسطه ی راسخان در علم که رسول خدا و اولی الامر (اهلیت آن حضرت «علیهم السلام») می باشند دریافت و از آن تبعیت می کنند: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ای احسنه تأویلا.

پس اگر خدا در جایی فرمود: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (اعراف/۳) و در جای دیگر فرمود: «اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/۵۵)، جمع این دو آیه به این نخواهد بود که یکی را عامّ دانیم و دیگری را خاصّ (که در این جمع، ابهاماتی نیز هست، مثل اینکه: آیا «احسن» و «غیر احسن» قرآن کدام آیات است؟ آیا ملا-ک و معیاری هست که تکلیف را کاملاً مشخص و متمیز سازد، که اگر نباشد نمی توان به تکلیف اتیان نمود؟! و آیا مخاطبان به خطاب خاصّ، مخاطب به خطاب عامّ نیز هستند یا اینکه تبعیت از «غیر احسن» قرآن بر آنان واجب نیست؟ پس خطاب عامّ، خطاب به کیست؟)، بلکه جمع این دو آیه به این خواهد بود که بگوییم: آیه ی دوّم در واقع بیانگر چگونگی تبعیت از آیه ی اوّل است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

آیه ی هفدهم

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (محمد/۵۰۸/۱۷)

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ □ فَقَالَ لِي: يَا خَيْثَمَةُ، إِنَّ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْسَدُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ

يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَيَّ هُدَاهُ .

خیثمه ی جعفری گوید: خدمت حضرت باقر □ رسیدم. فرمودند: خیثمه! همانا محبت ما اهل بیت به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص، ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده، چون خدا خیر او را خواسته، و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»، یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید. عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ □ «زَادَهُمْ هُدًى» حَيْثُ عَرَفَهُمُ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمِ □ «وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» أَي تَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَانًا مِنَ النَّارِ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق □ فرمودند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی □، «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی □ و حضرت قائم □، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» (محمد/۵۰۹/۲۵)

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها، روگردان شدند، شیطان این کار

زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ؛ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَزَكٍ وَلَا يَهْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ .

حضرت صادق □ درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیر المؤمنین □ از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد/۵۱۰/۳۲)

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند» قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □: «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ» أَيْ قَاطَعُوهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ لَهُ .

امیر المؤمنین □ فرمودند: «و از رسول خدا جدا شدند» یعنی از رسول خدا (ص) در اهلیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها نسبت به اهلیت پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ □ «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» قَالَ: فِي أَمْرِ عَلِيٍّ □ .

امام باقر □ درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند: در امر (ولایت) حضرت علی □ (از رسول خدا جدا شدند)؛ نسبت به امر (ولایت) حضرت علی □ مطلب را برایشان روشن کرد -----

تفسیر فرات، ص ۴۱۷.

. تأویل الآیات، ص ۵۷۲.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

. تفسیر

القمی، ج ۲، ص ۳۰۸.

. کشف الیقین، ص ۳۷۳.

. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۸.

آیه ی بیستم

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۵۶۳/۲۲)

«پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ □ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَيَّ، فَنَظَرُ إِلَى النَّاسِ وَنَحْنُ عَلَىٰ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فَضِيلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَلَا يَدِينُونَ دِينًا. يَا فَضِيلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسِيحُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَاللَّهِ عَلِيًّا □ وَالْأَوْصِيَاءَ .

فضیل گوید: همراه امام باقر □ وارد مسجد الحرام شدم، حضرت به من تکیه زده بود، کنار درب بنی شیبیه بودیم، حضرت نگاهی بسوی مردم انداخته و فرمودند: ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین، بر روی خود واژگونند، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر روی خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» و فرمودند: به خدا قسم، مقصود (از صراط مستقیم) علی □ و اوصیاء هستند. عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي □ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلٌ مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ □ كَمَنْ يَمَشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □ .

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم □ درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: همانا خدا کسی را که از ولایت علی □ برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است، و کسی را که از علی □ پیروی کند، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیر المؤمنین □ است.

آیه ی بیست و یکم

«وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (جَنِّ ۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی». عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي □ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ»، قَالَ: الْهُدَى الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا .

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم □ درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، فرمودند: هدایت، همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد. در آیه ی فوق، سخن بعضی از جَنِّان نقل شده که آیات قرآن را از پیامبر شنیدند و به آن ایمان آوردند (رک: جَنِّ ۱/ و ۲/۵۷۲). اما اینکه امام کاظم □ «هدی» را

به «ولایت» تفسیر کردند و جهش این است که - همچنان که در جای جای مباحث مربوط به شرایط هدایت اولوالالباب آیاتش ذکر شد - پذیرش ولایت خدا - که ولایت پیامبر و ائمه نیز همان ولایت خداست - شرط اصلی و اساسی هدایت است، بلکه این شرط، جامع شرایط هدایت اولوالالباب و مجمل آن است. اثبات این گفته و تفصیل این اجمال در آن مباحث گذشت. اینکه پذیرش ولایت خدا شرط هدایت است، از آیه ی ذیل نیز قابل استفاده است:

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد آنها شیاطین را به جای خدا ولی خود گرفتند و می پندارند که راه یافته اند».

بنا بر این آیه، علّت تحقق ضلالت در حقّ گمراهان، شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتن است؛ معلوم می شود که هدایت یافتگان، ولایت خدا را پذیرفتند که هدایت شدند.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳.

انتخاب هدایتگر

اشاره

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و باخبر دادشتن از سرّ و نهان هر انسان، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند، چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد، و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد! «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (أنعام/۱۴۲/۱۱۷)

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف

می شود، و همو به ره یافتگان داناتر است» «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا- يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس/۲۱۳/۳۵)

«پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می کنید؟» بشریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است؛ لذا خدا نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلاً چنین اختیاری به بشر نداده است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قصص/۳۹۳/۶۸)

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند!» عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ كَيْفَ شَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «وَيَخْتَارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَنِي وَأَهْلَ بَيْتِي عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبْنَا، فَجَعَلَنِي الرَّسُولَ وَجَعَلَ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ □ الْوَصِيَّ ثُمَّ قَالَ: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» يَعْنِي مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ يَخْتَارُوا وَ لَكِنِّي اخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ؛ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي صِيءُ فُؤُوتِهِ وَ خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» يَعْنِي اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِهِ كُفَّارٌ مَكَّةَ .

انس بن مالک گوید: از رسول خدا (ص) درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند...» پرسیدم. فرمودند: خداوند آدم را از

گل، آن گونه که می خواست آفرید، سپس فرمودند: «و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهلیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند: «آنان اختیاری ندارند» یعنی برای مردم، حق انتخاب قرار ندادم، لکن خود، هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهلیتیم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند: «منزه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزه است خداوند از همتایانی که کافران مکه برای او قائل می شوند. خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل/۵۹۵/۱۲): «همانا هدایت بر عهده ی ماست». تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از اینرو که برای هدایت، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام، به حال خود وانمی گذارد. آیه ی: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد/۲۵۰/۷): «و هر قومی را هدایتگری است»، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. چنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَلَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بَعِيرٍ حُجَّهٍ لِي وَ دَاعٍ إِلَيَّ وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّهً لِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ .

من مردم را بدون حجت خود و دعوت کننده ی بسوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وانهم، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمایی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادت‌مندان را رهنمایی

کنم و بر بدبختان اتمام حجت باشد. او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیماً پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن، حضرت امیر المؤمنین ؑ فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَىٰ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكَ فُسَاقَ قُرَيْشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ . -----

. الطرائف، ج ۱، ص ۹۷.

. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۵.

. بصائر الدرجات، ص ۱۲۱.

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی، بلکه بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم. امیر المؤمنین ؑ از جانب حضرت حق، امام و هدایتگر این امت گشته؛ لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. از اینرو پیامبر اکرم با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی است که خطاب به او می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت، گمراه شوی». و این خاصّ امیر المؤمنین ؑ نیست، بلکه شامل حال امامان پس از آن حضرت نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُّسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزُويَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ .

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق ؑ فرمودند: امامت، عهد و پیمانی است از جانب خدای که برای مردانی نامبرده و معین، بسته شده است؛ امام، حق ندارد آن را از امام

بعد از خود دور دارد و بگرداند. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْمًا وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا □ وَ قَدْ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرْقِ الْمُخْتَلِفِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَيِّ شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمَدْعِيهَا؟

قَالَ: بِالنِّصِّ وَ الدَّلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ فِيمَا هِيَ؟

قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ .

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا □ در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند: به نص و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او. اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نص دارد، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نص بر امامت امام بعد و معرفی او لازم است از سوی امام قبل یا امامان قبل یا پیامبر و یا حضرت حق رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد. -----

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۸.

. عیون أخبار الرضا □، ج ۲، ص ۲۰۰.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمه ی هدی، در روایات بیش از هر تعبیر و توصیف دیگری (در موضوع هدایت)، در خصوص اهلیت (ع) استعمال شده است. عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمه مطرح فرموده که در قسمت آیات،

در ذیل آیه ی اوّل و دوّم بررسی شد.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا بَابُ الْهُدَى بَعْدِي .

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! همانا علی □، پس از من در هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا (ص) در این عالم بودند وجود ایشان همچون دری بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت، دری که بایستی هدایت را از آن جست امیر المؤمنین علی □ است. إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى □ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا □ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ .

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم □ شنیدم که می فرمود: همانا علی □ دری از درهای هدایت است، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد. در زیارت مأثور امام حسین □ نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى»: «شهادت می دهم که شما یید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت». با توجه به اینکه اهلیت (ع) درهای هدایتند، قسمتی از خطبه ی حضرت علی □ را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند

و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درهای هدایت بیگانه است؛ در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است «فَخَرَجَ مِنْ صَفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَيَّرَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»: «و از کوردلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت». اینکه فرمودند: «کلید درهای هدایت شد»، بیانگر اینست که چنین بنده ای، دم از اهل بیت (ع) می زند و دیگران را بسوی ایشان ره می نماید. در ادامه، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حق را به هوس های خود تفسیر می کند «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِيبُ دَعْوَةَ وَ ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ»: «چهره ی او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان است، در هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند، و در کوری را نمی شناسد تا از آن روی گرداند؛ پس او مرده ای است در میان زندگان». آنگاه حضرت، از این قسمت خطبه به بعد، عترت پیامبر (ص) را که درهای هدایتند معرفی می کنند. -----

أمالی الصدوق، ص ۳۱.

. الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸.

. الکافی،

. نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

. نهج البلاغه، ص ۱۱۹.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی □ جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمْتُ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى .

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلم، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که تَوَسَّطِ آن، عِلم به چیزی حاصل می شود: «الْعَلْمُ إِسْمٌ لِمَا يُعْلَمُ بِهِ». در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا (ص) خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم (ص) تعبیر «علم الهدی» وارد شده است .

پس از رسول خدا (ص) نیز ائمه (ع) علامتها و نشانه های هدایتند. رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی □ فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا تُوتَى مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادٍ سَحِيقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ الْعَلَمُ الْهُدَى .

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آنرا عَلم ساخته؛ از هر راه و مجلس دوردستی نزد تو می آیند و تنها تو عَلم و نشانه ی هدایتی. و در دعائی که از حضرت صادق □ روایت شده (پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب است) به خدا عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ فَالْحَمْدُ عَلَى إِعْطَائِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا إِلَى وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ أَعْلَامًا الْهُدَى .

خداوندا! تو را سپاس بخاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را

پایه های توحید و عَلم های هدایت قرار دادی. حضرت صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمودند: «فنحن أعلام الهدی»: «ماییم نشانه های هدایت». همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت (ع) تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه ی مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان علیه السلام نیز تعبیر مذکور وجود دارد.

مهمترین خصوصیتی که عَلم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدایی است، علم باید آشکار باشد. از اینرو خداوند متعال، پس از پیامبر اکرم (ص)، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدایی امام پس از پیامبر (ص) است ذکر می نماییم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا (ص))، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقرّ و منکر در شرق و غرب زمین می رسد. اگر روا بود که حجّت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد لازم می آمد که جوینده و خواستار، عمری جستجو کند

و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود، و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست

بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲.

.التحقیق، ج ۸، ص ۲۱۰.

.بلد الأمين، ص ۷۳.

.خصائص الأئمه، ص ۷۲.

.تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۴۵.

.دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۰.

.الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴.

که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد، و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آنکه در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند، و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و بخاطر برتری و شرافت این مقام، هر یک مدّعی آن گردند، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت، او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. اهمیت روز عید غدیر بخاطر همین است که در این روز، پیامبر اکرم (ص) به امر حضرت حقّ، حضرت علی ؑ را در مقابل تمام

امت علم نمودند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمَاذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» (انشرح ۷/ و ۸/۵۹۶) يَقُولُ: إِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عَلَمَكَ وَاعْلُنْ وَصِيَّتَكَ فَأَعْلِمُهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً، فَقَالَ (ص): مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

حضرت صادق □ درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و بسوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند: می گوید: وقتی فراغت یافتی علمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا (ص) در پی این دستور الهی) فرمودند: هر که را من مولا بودم علی مولاست، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه اینرا فرمودند. اما برخی از خفاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این علم بستند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود وامانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِدِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَكَرْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ □ وَدَارَ بَيْنَنَا كَلَامٌ فِي غَدِيرِ خُمٍّ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصِيْحَابِنَا: «لَا تُقْرُوا لَهُمْ بِحَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَيَخْصِمُوكُمْ!»

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبِ الصَّيْرَفِيِّ وَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا يُقْرُونَ بِهِ أَمَا هُوَ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَى، هُوَ عِنْدِي وَقَدْ رَوَيْتُهُ! ...

محمد بن نوفل گوید: نزد هیثم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب □

گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد آنان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند!»

ناگهان رنگ چهره ی هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند، مگر تو خود قبول نداری ای نعمان؟!

گفت: چرا، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ... اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیر المؤمنین □ در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنفُ الْإِيمَانِ أَنَا أَنفُ الْهُدَى وَ عَيْنَاهُ .

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم.

آیه الهدی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنْ عَلِيًّا □ آيَةُ الْهُدَى .

ابوهریره گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی □ نشانه ی هدایت است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: نَحْنُ آيَةُ الْهُدَى .

کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۶.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴.

. أمالی مفید، ص ۲۶.

. غیبت نعمانی، ص ۲۷.

. مئه منقبه، ص ۸۹.

. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق ع فرمودند: مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر ع در شأن ائمه (ع) فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ .

خداوند آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد؛ هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حقّ ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وحله ی اول پرچم بود، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویارویی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَيُقَاتِلُ عَلَيْهَا وَإِلَيْهَا تَمِيلُ الْمُقَاتِلَةُ» .

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات درباره ی ائمه (ع) آمده است. اهلبیت (ع) چه در گذشته و چه در حال و آینده، در همه ی میدانهای علم و عمل، پرچم هدایتند. در رویارویی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل، در مقابل نفس اماره و شیطان، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبادا دشمن، پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی در کتب مناقب فریقین، این تعبیر آمده است: «عَلَيْ رَايَةِ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى» .

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر

به دنبال آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آنرا ندارد.

حضرت امیر □ فرمودند: «مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ وَالْهُدَى مِنْ سَبَقِهَا مَرَقٌ وَمَنْ خَذَلَهَا مُحِقٌّ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحِقٌّ»

پرچم حق و هدایت با ماست؛ هر کس از آن پیش افتد از دین خارج شود، و هر کس آن را واگذارد نابود شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از اینرو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه (ع) عرضه می داریم:

«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمَقْصُرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود، و کسی که ملازم شما گردد (به مقصد و مقصود) پیوندد، و کسی که در حق شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

عَنْ أُمِّ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ □ يَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمَ أَنَا سَبَبَ الْهُدَى لَهُمْ .

أمی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر □ شنیدم که می فرمودند: ... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر □ بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى .

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی □ فرمودند:

يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ مَنَارَةُ الْأَنَامِ وَ غَايَةُ الْهُدَى .

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۹۹.

. إحقاق الحق، ج ۴، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.

. کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۱۵.

. أمالی مفید، ص ۳۱۲.

. تفسیر فرات، ص ۱۷۸.

قاده الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی □ فرمودند:

يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَىٰ وَ أَوْلَادُكَ مِنْكَ فَأَنْتُمْ قَادَةُ الْهُدَىٰ وَ التُّقَىٰ .

ای علی! تو از ائمه ی هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند، پس شما زمامداران هدایت و تقواید. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ □:
هُدَىٰ مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيٍّ أَمْرِهِ .

حضرت امیر المؤمنین □ فرمودند: هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین □ در حضور امیر المؤمنین □ خطاب به مردم فرمودند:

يَا مَعْاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ الْهُدَىٰ فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ .

ای مردم! از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: همانا علی □ شهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن واماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَىٰ وَ الدَّالُّونَ عَلَى اللَّهِ .

رسول خدا (ص) فرمودند: اهلیت من منار هدایت و راهنمایان بسوی خدا می باشند. عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى .

خشیمة جعفی گوید: از حضرت باقر ؑ شنیدم که می فرمودند: ما منار هدایتیم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى .

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: همانا ما فرودگاه هدایتیم.

. إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۸۴ و ج ۲۲، ص ۳۴۳ و ج ۳۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.

. تأویل الآیات، ص ۱۱۲.

. تصنیف غرر الحکم، ص ۹۴.

. إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۶.

. تفسیر فرات، ص ۲۵۸.

. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴.

. خصائص الأئمة، ص ۷۴.

موطن الهدی

از آنرو که «الفضل ما شهدت به الأعداء» جالب توجه است که ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا ؑ (خطبه ی فدکیه) خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى ...

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم (ص) خطاب به مردم فرمودند:

خَلَفْتُ فِيكُمْ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عَلَّمَ الدِّينَ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاؤُهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ □ .

به جانشینی گذاردم در میان شما، بزرگترین علامت را، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب □ است. در کلام رسول خدا (ص) دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوت بین این دو کلمه اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه، ضیاء مرتبه‌ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در هدایت، حضرت علی □ هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می‌کنند و هم مرتبه‌ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه‌ی کبیره که از امام هادی □ روایت شده خطاب به ائمه (ع) عرضه می‌داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ .

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

. یونس/۲۰۸/۵: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا»: «او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد».

. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۹۹.

منابع و مأخذ

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله مرعشی، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲. الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی مشهد مقدس، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۳. الإختصاص، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۴. الإرشاد، شیخ مفید محمد بن محمد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۶. إقبال الاعمال، علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب اسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

٧.الأمالى، شيخ صدوق محمد بن على بن بابويه، نشر كتابچى، تهران، چاپ ششم، ١٣٧٦ ش.

٨.الأمالى، الأمالى، شيخ مفيد محمد بن محمد، نشر كنگره شيخ مفيد، قم، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

٩.بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسى، نشر دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوّم، ١٤٠٣ ق.

١٠.بشاره المصطفى بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، عماد الدين أبى جعفر محمد بن أبى القاسم طبرى آملى، نشر المكتبه الحيدريه، نجف، چاپ دوّم، ١٣٨٣ ق.

١١.بصائر الدرجات فى فضائل آل محمّد «صلّى الله عليهم»، محمد بن حسن صفّار، نشر مكتبه آيه الله المرعشى النجفى، قم، چاپ دوّم، ١٤٠٤ ق.

١٢.البلد الأمين و الدرع الحصين، ابراهيم بن على كفعمى عاملى، نشر مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ ق.

١٣.تأويل الآيات الظاهره،

- سید شرف الدین حسینی استر آبادی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۴. تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، نشر جامعه ی مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
۱۶. ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، نشر دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۱۸. تفسیر الإمام العسکری، امام حسن عسکری «علیه السلام»، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، نشر المطبعة العلمیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
۲۰. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲۱. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، نشر دار الکتب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. التوحید، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
۲۳. تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. خصائص الأنمه «علیهم السلام»، شریف الرضی محمد بن حسین، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۲۵. الخصال، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.
۲۶. دعائم الإسلام، ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، نشر مؤسسه آل البيت «علیهم السلام»، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۲۷. الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، علی بن محمد عاملی نباطی، نشر المكتبة الحیدریه، نجف، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق.
۲۸. الطرائف، علی بن موسی بن طاووس، نشر خیام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۲۹. عیون أخبار الرضا «علیه السلام»،

- شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.
۳۰. علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه، نشر کتاب فروشی داوری، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۳۱. الغدير، علامه امینی، نشر مرکز الغدير، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۲. الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.
۳۳. القطره من بحار مناقب النبی و العتره «عليهم السلام»، سید احمد مستنبت، نشر حاذق، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.
۳۴. الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳۵. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی، انتشارات هادی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۳۶. کشف الغمه، علی بن عیسیٰ اربلی، نشر مکتب بنی هاشمی تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
۳۷. کشف الیقین، علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهر، نشر وزارت ارشاد، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر اسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
۳۹. مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمه، ابن شاذان محمد بن احمد، نشر مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۴۰. مجمع البحرين، فخر الدین بن محمد طریحی، نشر مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۴۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، نشر دار الکتب الإسلامیه، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۴۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البيت قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۴۳. المصباح (جنّه الأمان الواقیه)، ابراهیم بن علی کفعمی، نشر دار الرضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۴۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۴۵. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۴۶. مناقب آل

ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۴۷. نهج البلاغه للصبحی صالح، محمد بن حسین شریف الرضی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ ق.

۴۸. ولایت کلّیه، سید حسن میرجهانی طباطبایی، انتشارات الهادی، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ ش.

۴۹. الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، نشر البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۵۰. الیقین باختصاص مولانا علیّ علیه السلام بامرہ المؤمنین، علی بن موسی بن طاووس، نشر دار الکتب، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹